

درآمدی بر تحولات تاریخی

سلسله نعمت اللّٰهیه

در دوران اخیر

دکتر سیّد مصطفیٰ آزمایش

آزمایش، مصطفی، ۱۳۲۹ -
درآمدی بر تحولات تاریخی سلسله نعمت‌اللّهیه در دوران اخیر /
نویسنده: مصطفی آزمایش؛ ویراستار: محمدعلی طاوسی. - تهران:
حقیقت، ۱۳۸۱.
۱۵۴ ص:؛ نمونه.
ISBN 964-7040-34-2: ریال ۱۱۰۰۰
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه به صورت زیرنویس
۱. نعمت‌اللّهیه. ۲. تصوّف - ایران - تاریخ. الف. عنوان.
BP۲۹۳ / آ۴ د ۴ ۲۹۷/۸۸۶
کتابخانه ملی ایران ۱۷۰۹۶ - ۸۱ م

درآمدی بر تحولات تاریخی سلسله نعمت‌اللّهیه در دوران اخیر
نویسنده: دکتر سید مصطفی آزمایش
ویراستار: محمدعلی طاوسی
ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۴
صندوق پستی: تهران، ۱۱۳۶۵-۳۳۵۷
تلفن: ۸۷۷۲۵۲۹؛ فاکس: ۸۷۹۱۶۵۲
تلفن مرکز پخش: ۵۶۳۳۱۵۱
چاپ اول: تابستان ۱۳۸۱
تعداد: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ: شرکت چاپ خواجه
طراح جلد: اسماعیل عرفان‌منش
بها: ۱۱۰۰ تومان
شابک: ۹۶۴ - ۷۰۴۰ - ۳۴ - ۲
ISBN: 964 - 7040 - 34 - 2

فهرست مندرجات

۵	— مقدمه
۷	— انتساب سلسله علیّه نعمت‌اللّٰهیه
۸	بزرگان سلسله نعمت‌اللّٰهیه در دوران غیبت امام منتظر
۱۱	— چگونگی بازگشت سلسله نعمت‌اللّٰهیه از هند به ایران
۱۲	حضرت سید معصوم علیشاه دکنی
۱۳	حضرت نورعلیشاه اول
۱۵	حضرت حسین علیشاه اصفهانی
۱۶	حضرت مجذوب علیشاه کبودر آهنگی
۱۸	تربیت فقری حاج آقا میرزا زین‌العابدین شیروانی
۲۱	— رشته کوثریه
۲۵	— سوانح ایام جناب مست‌علیشاه
۲۸	اوضاع حوزه‌های علمیه در عتبات عالیات
۳۸	دریافت فرمان ارشاد و لقب فقری
۴۱	— عدوان خاندان حاج محمد حسن قزوینی با عرفان
۴۱	آغاز داستان
۴۲	علت دشمنی‌های حاج محمد حسن قزوینی
۴۶	درآمدن نوه حاج محمد حسن به زمره ارادتمندان جناب مست‌علیشاه
۴۹	توطئه حاج محمد حسن برای انصراف نوه از تصوف
۵۱	عزیمت آقا میرزا کوچک به همدان نزد جناب مجذوب‌علیشاه
۵۱	وقوع وبا در شیراز و اخراج جناب مست‌علیشاه از شهر

- ۵۵ زندانی شدن خانواده مرحوم مست علیشاه در قمشه
- ۵۶ نتیجه توطئه‌های حاج محمدحسن و خانواده وی
- ۵۶ تحوّل احوال حاج آقا میرزا کوچک
- ۵۷ تعرّض اشرار برای به شهادت رساندن جناب مست علیشاه
- ۵۸ رفتن جناب مست علیشاه به محلات
- ۵۹ تیرگی روزگار دشمنان تصوّف و عرفان
- ۶۷ دولت درویشان
- ۷۰ رحلت حضرت مست علیشاه
- ۷۳ — دوران خلافت جناب رحمت علیشاه
- ۷۵ صدور فرمان جانشینی جناب سعادت علیشاه
- ۸۴ مخالفت‌های تازه بازماندگان حاج محمد حسن با تصوّف
- ۸۷ شایعه پراکنی بازماندگان حاج محمد حسن
- ۹۰ دنباله توطئه‌ها: تحذیف فرمان جناب سعادت علیشاه
- ۹۸ پراکندگی درویشان از گرو جناب حاج آقا محمد مجتهد شیرازی
- ۱۰۲ جناب صفی علیشاه
- ۱۰۴ ادامه رشته جناب منور علیشاه
- ۱۰۷ — طرح مجدد بحث درباره فرمان ساختگی
- ۱۲۳ — سلسله نعمت اللّٰهيه از دوران جناب سعادت علیشاه
- ۱۲۵ حضرت آقای حاج محمد کاظم سعادت علیشاه اصفهانی
- ۱۲۹ حضرت آقای حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه گنابادی
- ۱۳۴ حضرت آقای حاج ملا علی نور علیشاه گنابادی
- ۱۳۷ حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن بیچاره بیدختی صالح علیشاه
- ۱۴۰ حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده گنابادی رضا علیشاه
- ۱۴۴ حضرت آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه
- ۱۴۹ حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده مجذوب علیشاه

مقدمه

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح
ور نه طوفان حوادث ببرد بنیادت

سلسله جلیله نعمت‌اللهیه فراگیرترین و کهنسال‌ترین طریقه تصوف و پیرو تشیع اثنا عشری است که بخصوص در ایران و سپس در هندوستان و ممالک عربی ملجأ و ملاذ جمع کثیری از شیعیان و مسلمانان و جویندگان انوار حقیقت است و قریب به چند دهه نیز هست که ارادتمندانش موفق شده‌اند در اروپا و امریکا و کانادا و استرالیا حلقه‌های صمت و سکوت خود را جهت توجه و تمرکز و تذکر و تفکر و یاد خدا دایر نمایند. از آنجا که بسیاری از دوستان و دوستانان تصوف و عرفان در سراسر جهان علاقمند به آشنایی بیشتر با این طریقه روحانی شده‌اند، نظر به اصرار بسیار این عزیزان تحریر این رساله ضرورت یافت. آنچه انتشار این رساله را بیش از پیش لازم آورد، لزوم ممانعت از تخلیط امور در ذهن هم‌وطنان جوان و خصوصاً کسانی است که سالهاست

مقیم خارج از کشورند و با ادعاهای دیگری تحت عنوان سلسله نعمت اللّٰهيه مواجه می‌شوند و به‌علت بعد فاصله با وطن مألوف – و نیز احتمالاً به‌دلیل عدم آشنایی کافی با تحولات اخیر تاریخی تصوّف و عرفان در ایران – ممکن است مناط و میزان معینی برای سنجش دقیق ارزش‌های معنوی و زوایای پنهان آن و تعیین راه نداشته باشند. و با اینکه با کمی تحقیق و تأمل می‌توان به سهولت، به درستی و نادرستی امر پی برد ولی از آنجا که شرط اولیه سلوک و طلب، تحقیق و پژوهش به‌منظور حصول اطمینان قلبی است، و شرط تحقیق نیز در اختیار داشتن اطلاعات کافی برای تشخیص حق از باطل است، فلذا اقدام به انتشار این رساله ضروری تر به‌نظر رسید. با همه این احوال، نگارنده اذعان دارد که به هیچ وجه قصد مجادله و ستیزه‌جویی ندارد و به همه کسانی که نام حضرت دوست را بر زبان می‌آورند احترام می‌گذارد و دست دوستی به طرف آنان دراز می‌کند.

لازم به یادآوری است مطالبی که در این رساله آمده سعی شده حتی‌المقدور مستند و مورد قبول مؤالف و مخالف باشد؛ پاره‌ای از اسناد و مستندات نیز برای اولین بار در این مجموعه انتشار یافته و در اختیار خوانندگان گرامی قرار می‌گیرد. امیدواریم که جویندگان راستی را مفید افتد.

و ما توفیقی الا بالله

انتساب سلسله عالیّه نعمت اللّهیّه

سلسله عالیّه نعمت اللّهیّه به ترتیبی که در سلسله الذهب ذیل مندرج است، رشته نسبت بزرگان خود را به حضرات معصومین و رسول اکرم (ص) و از حضرت ختمی مرتبت در سلسله جلیله انبیا به حضرت آدم چنانکه در انتهای کتاب صالحیه^۱ به نقل از من لایحضره الفقیه^۲ مذکور است، تبیین می نماید، که تیمناً و تبرکاً نام مبارک امامان (ع) در اینجا آورده می شود:

از آدم (ع) تا حضرت عبدالمطلب، سپس حضرت ابوطالب، حضرت محمد بن عبدالله (ص)، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)، حضرت امام حسن (ع)، حضرت سیدالشهداء امام حسین (ع)، حضرت امام سیدالستاجدین (ع)، حضرت امام محمد باقر (ع)، حضرت امام جعفر صادق (ع)، حضرت امام موسی بن جعفر (ع)، حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع)، حضرت امام محمد تقی (ع)، حضرت امام علی النقی هادی (ع)، حضرت امام حسن عسکری (ع)، حضرت صاحب الامر (عج).

۱. صالحیه، حاج ملاعلی نورعلیشاه گنابادی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۵۰.

۲. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، باب الوصیه من لدن آدم، حدیث ۵۴۰۲.

بزرگان سلسله نعمت اللّٰهيه در دوران غيبت امام منتظر

اولين قطب سلسله در زمان غيبت امام (عج)، شيخ جنيد بغدادی است که او تربيت شده به دست شيخ سرّی سقطی و شيخ سرّی هم تربيت شده به دست شيخ معروف کرخی بود. البته همگي مجاز از امام زمان خود بودند اگرچه به واسطه شدت اختناق حاکم از زمان امام رضا(ع) و منع شدن امامان از ارتباط با شيعيان، اين ارتباط علنی نبود چنانکه در مورد روايات احاديث نیز اين امر ثابت است. بدین ترتيب اسامي بزرگان سلسله تا زمان ما چنين است:

شيخ معروف کرخی^۱، شيخ سرّی سقطی، شيخ جنيد بغدادی، شيخ

۱. در تذکره های عرفانی مثل اسرار التوحید فی مقامات الشيخ ابوسعید (نوشته محمد بن منور، تصحيح شفيعی کدکنی، ج ۱، باب اول، صص ۲۶ و ۴۹) نسبت طریقتی جناب معروف کرخی را به ائمه معصومین به طریق دیگری نیز اثبات می نمایند: معروف کرخی، داود طایبی، حبيب عجمی، حسن بصری، حضرت علی(ع)؛ هم چنين در صفحه ۳۲ همان منبع نسبت دیگری به شرح زیر برای خرقة جناب معروف کرخی قائل می شود: جناب معروف کرخی، امام جعفر صادق(ع)، امام محمد باقر(ع)، امام زین العابدین(ع)، امام حسین بن علی(ع) و او از پدرش علی علیه السلام. باید دانست که جناب معروف کرخی به احتمال بسیار ابتدا به دست جناب داود طایبی مشرف به فقر شد، سپس به خدمت حضرت امام رضا(ع) افتخار ارادت و شاگردی یافته و اجازه ارشاد و حتی تعیین جانشین برای خود از آن امام همام گرفته است. حضرت شاه نعمت الله می فرماید:

داشته معروف بسی اهتمام	کرده سپس خدمت هشتم امام
یافته از بعد فنایش بقا	از دم جان بخش علی رضا
این که زطایبی شده در فقر باد	هست نظر ذکر نخست اوستاد
ورنه دو صد طایبی صاحب نظر	پیش امام اند ز خود بی خبر
یازده اولاد علی ولی	والی خلق اند و ولی علی

نکته مهم دیگر اینکه بنا بر اعتقادات این سلسله، شيخ معروف کرخی جانشین معنوی حضرت رضا(ع) نبوده و بلکه از جانب ایشان اجازه هدایت و ارشاد و اخذ بیعت ایمانی داشته چنانکه در مورد سرّی سقطی و شيخ جنيد بغدادی نیز امر به همین منوال است که آنان نیز مأمور به هدایت از جانب امامان زمان خود بوده اند. در اشعار فوق نیز مقام این مشایخ مأذون و حضرات ائمه(ع) کاملاً

ابوعلی رودباری، شیخ ابوعلی کاتب، شیخ ابو عمران مغربی، شیخ ابوالقاسم گرکانی، شیخ ابوبکر طوسی، شیخ احمد غزالی، شیخ ابوالفضل بغدادی، شیخ ابوالبرکات، شیخ ابومسعود اندلسی، شیخ ابومدین، شیخ ابوالفتوح، شیخ کمال الدین کوفی، شیخ صالح بربری، شیخ عبدالله یافعی، شاه سید نعمت الله ولی، شاه سید برهان الدین خلیل الله، شاه سید حبیب الدین محب الله اول، میرشاه سید کمال الدین عطیه الله اول، میرشاه برهان الدین خلیل الله دوم، میرشاه شمس الدین محمد اول، میرشاه حبیب الدین محب الله دوم، میرشاه شمس الدین محمد دوم، میرشاه کمال الدین عطیه الله دوم، میرشاه سید شمس الدین محمد ثالث، شیخ سید محمود دکنی، شیخ سید شمس الدین دکنی، شاه سید علیرضا دکنی (رضاعلیشاه اول)، سید معصوم علیشاه، نورعلیشاه اصفهانی، حسین علیشاه اصفهانی، مجذوب علیشاه کبودرآهنگی، مست علیشاه، رحمت علیشاه شیرازی، سعادت علیشاه اصفهانی، سلطان علیشاه گنابادی، نورعلیشاه ثانی، صالح علیشاه، رضاعلیشاه ثانی، محبوب علیشاه، مجذوب علیشاه.

→

ممتاز شده است.

این سلسله فقری ابتدا به جهت شیخ معروف کرخی، "معروفیه" خوانده می شد و پس از دوران شاه نعمت الله ولی به نام ایشان "نعمت اللهیه" و بعداً به "گنابادی" یا "سلطان علیشاهی" نیز خوانده شده است.

چگونگی بازگشت سلسلهٔ نعمت اللّٰهیه از هند به ایران

نباید از خاطر برد که محل استقرار اقطاب بزرگوار سلسلهٔ نعمت اللّٰهیه که مشایخ طریقت در دوران غیبت امام منتظرند از دوران شاه برهان الدّین خلیل الله فرزند شاه نعمت الله ولی به هندوستان انتقال یافت و تا پایان سلطنت باطنی حضرت شاه سید علیرضا دکنی (رضاعلیشاه) در آن دیار برقرار بود. و در خلال این ایام - از اوایل سلطنت شاه سلطانحسین صفوی تا اواخر حکومت کریم خان زند - به سبب اغتشاشات حکومتی و نابسامانی امور مملکتی و فتنه‌های متعدّد و از همه مهم تر انکار جاهلان و عالم نمایان مغرض، رسوم فقر محمّدی و طریقت مرتضوی مدّتها از ایران برافتاده بود. حضرت شاه علیرضا دکنی شصت سال تمام به زمامداری سلسلهٔ علیّهٔ نعمت اللّٰهیه اهتمام ورزیدند و از شهر حیدرآباد دکن در هندوستان امور فقرا را سرپرستی می نمودند تا اینکه ایشان بنابر رؤیایی ربّانی که دیدند، دو تن از مشایخ خویش یعنی ابتدا شاه طاهر دکنی و سپس سید میرعبدالحمید دکنی ملقب به معصوم علیشاه را برای احیای بساط طریقت و برافروختن دوبارهٔ مشعل عرفان و احیای تصوّف، به ایران اعزام داشتند. جناب

رضاعلیشاه در سال ۱۲۱۴ هجری قمری در سن ۱۲۰ سالگی به عالم باقی ارتحال فرمود.

حضرت سید معصوم علیشاه دکنی

قتیل فی سبیل اللّٰه، حضرت والا جاه عالی جناب سید میر عبدالحمید دکنی ملقب به معصوم علیشاه، در اواخر دولت کریم خان زند، در سال ۱۱۹۰ هجری قمری به امر حضرت شاه سید علیرضا دکنی^۱ همراه با خانواده خویش به شیراز آمده و در آن جا سکناگزید و در همان ابتدای کار، حاج آقا ملا عبدالحسین بن ملا محمد علی طبسی امام جمعه طبرس و فرزندش جناب محمد علی را ربوده و مجذوب خویش ساخته و هر دو را به شرف فقر مشرف نموده و تحت تربیت خاص ولویه قرار داد و در اندک مدتی آنان را به کمال استعدادیه خویش ارتقاء بخشیده و با اختیاری که به عنوان شیخ المشایخی از جانب جناب رضاعلیشاه داشت این دو تن را مجاز در ارشاد کرد؛ پدر را ملقب به فیض علیشاه و فرزندش را ملقب به نورعلیشاه نمود. پس از آن در حضور کبار مشایخی که خود تربیت کرده بود حضرت نورعلیشاه را به مقام شیخ المشایخی معین ساخت، تا در زمان رحلتش امر هدایت در ایران متوقف نماند.

جنابش به سبب معاندت حاسدان در ایران اذیت و آزار فراوان کشید و

۱. چنان که گفته شد منقول است که جناب رضاعلیشاه در ضمن واقعه‌ای از جانب حضرت امام ثامن (ع) مأمور شدند که جناب سید معصوم علیشاه را روانه ایران نمایند (طرائق الحقایق، تألیف محمد معصوم شیرازی (نایب‌الصدر)، به تصحیح محمدجعفر محجوب، انتشارات سنایی، ج ۳، ص ۱۶۸؛ هم چنین شمس التواریخ، تألیف شیخ اسدالله ایزدگشسب، چاپ دوم، ۱۳۴۵، ص ۷۵).

علت این امر نیز آن بود که برخلاف دنیاداران دین فروش و متشرعین دروغین، دیدگاه حقیقی‌ای از ارتباط انسان با خداوند متان مطرح می‌نمود، و نظرگاه حقیقی انبیای ربّانی و اولیای حقّانی را در باب تشریح - که عبارت از روشن کردن چراغ هدایت در ظلمات غفلت به جهت تحوّل جوهر باطنی مستعدان و اتصال آنان به رشته ولایت است - به مستمعان خویش گوشزد می‌کرد و در نتیجه جمع کثیری را به جانب خویش منجذب ساخته و خلق فراوانی را به دعوت هدایت، جذب نموده بوده و این امر بر قشریون روحانی نماگوارا نمی‌آمد، فلذا در پنهان قصد قتل ایشان کردند و در سال ۱۲۱۱ هجری قمری جنابش را به دستور فقیه متنقذ زمان، آقا محمد علی بهبهانی ساکن کرمانشاه و معروف به "صوفی کش"، در رودخانه قره‌سو کرمانشاهان مغروق ساختند^۱ تا مگر به خیال خود نور خداوند را خاموش سازند. هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ^۲ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيبَ نُّورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ^۳.

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آن کو پف کند ریشش بسوزد

حضرت نورعلیشاه اول

جناب میرزا محمد علی طبسی اصفهانی در ابتدای جوانی به تحصیل علوم ظاهری پرداخت و مسلط بر علوم دینی گردید. سپس خدمت جناب

۱. طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۱۷۴.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۳۶: این وعده‌ای که به شما داده شده بعید است، بعید.

۳. سوره توبه، آیه ۳۲: می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند و خدا جز به کمال رساندن نور خود نمی‌خواهد، هر چند کافران را خوش نیاید.

سید معصوم‌علیشاه رسیده به فقر مشرف و چنانکه قبلاً ذکر شد از طرف جناب سید معصوم‌علیشاه به مقام شیخ‌المشایخی ارتقاء یافته و ملقب به نورعلیشاه گردید و علاوه بر جمال صوری دارای جذابیّت معنوی نیز گردید. حضرتش دارای ذوق و قریحه شعری هم بود و از میان آثار وی می‌توان به جامع‌الاسرار به سبک گلستان سعدی، شرح منظوم خطبة‌البیان، رساله‌ای در اصول و فروع دین و مثنوی جنّات‌الوصال اشاره نمود.^۱ بسیاری از معاریف شیعه از جمله ملاً عبدالصّمد همدانی، صاحب کتاب بحرالمعارف، و سید مهدی بحرالعلوم مجذوب معنویت حضرتش گردیدند و قدم در سلوک الی الله نهادند.^۲ جناب نورعلیشاه پس از مرحوم سید معصوم‌علیشاه عهده‌دار امور سلسله در ایران گردید و مشایخ بسیاری را تحت توجّه خویش پرورش داده به اطراف و اکناف ایران گسیل داشت:

«پوشیده نماند که از آن جناب [نورعلیشاه] کرامات و خوارق عادات به طریق تواتر زیاده از چند و چون منقول است چنانکه ارباب تحقیق و اصحاب طریق را راه تشکیک و تردّد مسدود است، من جمله... آن که جناب شیخ ما [مجدوب‌علیشاه] قدس سرّه العزیز بیان نمود برای فقیر [مست‌علیشاه] که چون آن جناب به قصبه ذهاب تشریف آورد و جمعی از مخلصان و نزدیکان را احضار کرد و حسین‌علیشاه رحمة‌الله علیه را وصیّ و خلیفه نمود، آن‌گاه حضار را مخاطب ساخته فرمود که عن قریب به شهر موصل رفته و از این عالم انتقال خواهم کرد. و همین مضمون را مولانا‌الحاج محمّد‌رضا

۱. نورالابصار، شیخ اسدالله ایزدگشسب، ۱۳۲۵ شمسی، صص ۴۸-۵۱.

۲. طرائق الحقایق، ج ۳، صص ۱۹۹، ۲۰۰؛ حدیقة الشعراء، سید احمد دیوان بیگی، ج ۲، ص ۱۰۳۸.

همدانی [کوثرعلیشاه] برای فقیر تقریر نمود مع شیء زائد.^۱
 آخر الامر جنابش در سال ۱۲۱۲ هجری در شهر موصل دعوت حق را
 اجابت نمود و از این عالم به سرای راحت منتقل شد و در جوار مزار
 حضرت یونس(ع) آرمید.

حضرت حسین علیشاه اصفهانی

جناب شیخ محمد حسین (حسین علیشاه) اصفهانی موصوف به شیخ
 زین الدین، اکمل مشایخ عصر خویش بود. اصل آن جناب بنا بر نقل
 صاحب حدائق السیاحه^۲ از تبریز بوده و شاه عباس صفوی اجداد آن جناب
 را به اصفهان منتقل نمود. جدّ اعلاء آن حضرت، شیخ زین الدین، جامع
 علوم عقلی و نقلی و دارای مراتب معنوی بوده به همین روی مورد اعزاز و
 احترام سلاطین صفوی قرار گرفت. جنابش پس از تکمیل علوم عقلیه و
 نقلیه در طلب اهل الله برآمده، به خدمت مرحوم نورعلیشاه اول رسیده و
 وارد در سلوک الی الله گردید. در علوم باطنی نیز همانند علوم ظاهری کمتر
 کسی با وی برابری می کرد. پس از چندی از جانب مرحوم نورعلیشاه - که
 از طرف حضرت رضاعلیشاه مأذون به تعیین مشایخ بود - اجازه ارشاد
 یافت و پس از رحلت جناب نورعلیشاه زمام اختیار و تربیت سالکان به وی
 تفویض شد. هم چنین از طرف حضرت شاه علیرضا دکنی (رضاعلیشاه) به
 خلافت در طریقت تعیین و در نتیجه پس از رحلت حضرت رضاعلیشاه در
 دکن کلیه امور سلسله در ایران و هندوستان و سایر بلاد به کف با کفایت

۱. حدائق السیاحه، حاج زین العابدین شیروانی (مستعلیشاه)، ص ۳۲.

۲. همان، صص ۱۹، ۲۰.

ایشان موکول گردید. آن حضرت نیز:

«آخر الامر به اشاره غیبی و هاتف لاریبی در سنه ۱۲۳۳ هجری قطع علایق از وطن ظاهر نموده به مسکن باطنی، عتبات عالیات، عزیمت فرموده در کربلای معلّی مسکن گزید. و جمعی از عظمای سلسله علیّه را حاضر گردانید و در حضور ایشان قطب العارفین و زین الواصلین مقرب درگاه سبحانی مجذوب علیشاه همدانی قدس سرّه را خلیفه الخلفاء ساخت و در شب چهارشنبه یازدهم محرم الحرام در اول سنه ۱۲۳۴ هجری در حین خواندن قنوت نماز مغرب داعی حق را اجابت فرموده در مقام صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکِ مُقْتَدِرٍ منزل گزید و در خارج باب التّجفّ... مدفون گردید.»^۲

حضرت مجذوب علیشاه کبودرآهنگی^۳

مرحوم حاج محمد جعفر کبودرآهنگی در طریقت ملقب به "مجدوب علیشاه" از اکابر علما و عرفای قرون اخیر می باشد. اصل آن جناب از ایل قراگوزلو و آباء و اجدادش از امراء ایل بودند. والد آن حضرت، حاجی صفرخان، باوجود مهتّا بودن تمام وسایل جاه و جلال به اقلّ مایقنغ اقتصار نموده و روز و شب به طاعت پروردگار مشغول بود. مرحوم مجذوب علیشاه از هنگام طفولیت و صباوت تا سنّ هفده سالگی در

۱. سورة قمر، آیه ۵۵: [جایگاهی] پسندیده، نزد فرمانروایی توانا.

۲. حدائق السّیاحه، صص ۱-۲۰.

۳. زندگی نامه حضرت مجذوب علیشاه به قلم خود ایشان تحت عنوان رساله العقاید المجذوبیه و هم چنین در رساله اعتقادات در کتاب رسائل مجذوبیه (مجموعه هفت رساله عرفانی)، به تصحیح حامد ناجی اصفهانی، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۷، منتشر شده است.

شهر همدان به تحصیل پرداخت و سپس به اصفهان آمده و به تلمذ کلام و حکمت طبیعی و سایر علوم صوری مشغول بود. آنگاه در نزد ملا مهدی نراقی به مدت چهار سال حکمت الهی و علوم فقه و اصول را تحصیل نمود. جنابش از فحول مجتهدین و فقهای دوران و مورد توجه بسیاری از علما از جمله مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی صاحب کتاب قوانین الاصول قرار گرفت و از جانب ایشان مجاز به اجتهاد بودند و با اینکه کراراً از آن جناب تقاضا نموده بودند که در امور شرعی فتوی صادر کنند هیچگاه قبول نفرمود.

چون این علوم ظاهری ایصال به مطلوب نبود و عقده یقین نمی‌گشود لاجرم آن جناب در پی اولیاء الله برآمده و به خدمت جناب سید معصوم علیشاه دکنی و حضرت نورعلیشاه اصفهانی رسید و به دست جناب حسین علیشاه تلقین ذکر و فکر یافت و مشرف به فقر گردید.

مرحوم مجذوب علیشاه در کربلای معلّی در سنه ۱۲۰۷ هجری از طرف حضرت نورعلیشاه مجاز به ارشاد طالبان راهی هدی گردید و به این مهم مشغول بود تا اینکه حضرت حسین علیشاه در سنه ۱۲۳۴ هجری به الهام غیبی جناب مجذوب علیشاه را به سمت خلیفه الخلفایی و جانشینی خویش تعیین فرمود. حضرتش پس از رحلت مرحوم حسین علیشاه اصفهانی دایره مدار طریقت نعمت اللّٰهیه گردید و در محل اقامت خویش، همدان، در قریه بیوک آباد، طرح خانقاهی انداخته و به ارشاد و تربیت سالکان پرداخت. ایشان نیز همانند اسلاف طریقتی خویش همواره به انواع شداید و آزار و اذیت معاندین فقر و عرفان مبتلا بودند تا اینکه در سال آخر حیات خویش قصد سفر قم و زیارت حضرت معصومه نمودند. در این موقع سنّ حضرتش حدوداً شصت و سه سال بود و مکرّر می‌فرمود که امسال سال

آخرت حیات من است. سپس از قم عازم تبریز شدند و چون به شهر تبریز رسید مرض وبا شیوع پیدا کرده بود. اما مریدان مشتاقانه به خدمت حضرتش می‌رسیدند. بنا به نقل صاحب طرائق^۱ حاجی ملاً محمدرضا همدانی معروف به کوثرعلیشاه در این موقعیت بدون اطلاع و وداع از ایشان تبریز را ترک کرد.

دوست نباشد به حقیقت که او دوست فراموش کند در بلا حضرت مجذوب‌علیشاه بنا به نقل صاحب طرائق^۲ در سنه ۱۲۳۸ هجری قمری از جهان پرملال به سرای بهجت مال انتقال فرمود و در همانجا در خانقاه خویش مدفون شد^۳ و جناب حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی "مست‌علیشاه" به نص صریح آن حضرت قطب وقت سلسله نعمت اللّٰهيه گردید.

تربیت فقری حاج آقا میرزا زین‌العابدین شیروانی

از جمله کسانی که مورد توجه خاص مرحوم مجذوب‌علیشاه قرار گرفت جناب حاج آقا زین‌العابدین شیروانی بود که در پایان سفرهای خویش به ایران آمده و به زیارت حضرات حسین‌علیشاه و مجذوب‌علیشاه رفته بود. در این ملاقات جناب مجذوب‌علیشاه ایشان را به ترک سیاحت امر و به اقامت در ایران دستور فرمود. ایشان نیز فرمان آن بزرگوار را به کار

۱. طرائق الحقایق، ج ۳، صص ۱-۲۶۰.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۶۱.

۳. متأسفانه مزار ایشان همراه با دیگر قبور در محل خانقاه آن جناب در جریان توسعه شهری تبریز تخریب شد و اکنون اثری از مزار و بنای خانقاه موجود نیست.

بسته و نقطه پایانی بر سیاحت و جهانگردی نهاد و رحل اقامت بر آستانه ارشاد حضرت مجذوب‌علیشاه افکند و از تربیت ایشان بهره‌ها جست.

«الحاصل راقم [مست‌علیشاه] گوید که مدتها در خدمت آن جناب [مجذوب‌علیشاه] بوده و از نظر کیمیا اثر آن حضرت اقتباس فیض نموده، آن حضرت به این بی‌بضاعت کمال شفقت داشت و در لوازم تربیت و تکمیل فقیر هیچ‌گونه فرو نمی‌گذاشت و پیوسته مراقب حال و مترقب احوال فقیر بود و بر انقطاع تام و ذکر دوام و فکر مدام ارشاد و دلالت می‌نمود و از صحبت عوام و مجالست حکام نهی می‌فرمود.»^۱

این جملات نشانگر آن است که جناب مجذوب‌علیشاه در کار تربیت فقری حاج آقا میرزا زین‌العابدین اهتمام ورزیده و ایشان را به خلوت و عزلت و صحبت و خدمت - که ارکان اربعه سلوک‌اند - و صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام و انقطاع تام و فکر مدام امر فرموده تا آینه دل ایشان به قدر استعداد فطری به سبب ارشاد کامل، صفا یافته و به مقامات عالیّه کمالیه نائل گشته و به درجه‌ای رسیده که میامن ولایت ایشان از ظرف وجودشان بیرون ریخته و مناسب ارشاد و هدایت غیر گشته، فلذا پس از پایان دوران ریاضت و اربعین در خانقاه مزبور، حضرت مجذوب‌علیشاه ایشان را مجاز در ارشاد نمود و فرمود:

«در این مدت مدید که در سلک اهل فقر به عنایت الله المستعان، منسلک شده‌اید به طریق فراغت و آزادی گذران نمودید؛ حال دیگر آزادی را به کنار گذارید و در کمال اهتمام متوجه طالبین باشید.

۱. بستان السیاحه، حاج زین‌العابدین شیروانی (مست‌علیشاه)، انتشارات سنایی، ص ۴۲۰.

هرکس را طالب دیدید به او فیض رسانید، به آن آداب و ارکان که به شما رسیده و ملاحظه فرموده‌اید، تلقین ذکر خفی قلبی و فکر را فرمایید و باید بعون الله المتعال چراغ روشن شده را محافظت نمود و کمال سعی در زیادتی روشنی نمود. اگرچه مردان خدا کردند و می‌کنند، لیکن مخلصان هم به قدر امکان باید سعی در بیرون آمدن از عهده تکلیف نمایند تا شرمسار و منفعل بفضل الله المتعال نزد اولیای خدا نباشند، خلاصه همین است که باید کوتاهی به طلاب ننمود و بحبل الله المتین متوسل ساخت.»^۱

حضرت مجذوب‌علیشاه نیز مانند سایر اقطاب یاد شده همیشه از جور و ستم معاندان عرفان در اذیت و آزار بود، تا بالاخره چنانکه در شرح حال ایشان قبلاً ذکر شد، ناچار از مسافرت به تبریز شده و در آن شهر در سال ۱۲۳۸ قمری در هنگام نماز و موقع سجود روح شریفش پس از پنج سال زمامداری سلسله نعمت اللّٰهيه به آشیان قدس پرواز نمود و امور سلسله را از کلیه و جزئی به خلیفه خود جناب حاج آقا میرزا زین‌العابدین شیروانی مست‌علیشاه واگذار نمود.

از آنجا که تحولات بعدی سلسله نعمت اللّٰهيه تا اندازه‌ای بی‌ارتباط با سوانح ایام جناب مست‌علیشاه نیست، توضیحاتی بیشتر پیرامون شخصیت و احوال این قطب جلیل‌القدر سلسله آورده می‌شود ولی قبلاً به‌طور مختصر به‌انشعابی که در این ایام در سلسله نعمت اللّٰهيه رخ داد، اشاره می‌کنیم.

۱. همان، ص ۴۲۲.

رشته کوثریه

پس از جناب مجذوب‌علیشاه اولین انشعاب در سلسله نعمت‌اللهیه پیدا شد بدین شرح که در ضمن فرمان حضرت نورعلیشاه اصفهانی برای حضرت مجذوب‌علیشاه از شخصی صاحب فضایل به نام "فرزند ارجمند آقا رضا" [بدون عنوان فقری] یاد کرده، او را به سمت دلالت با جناب مجذوب‌علیشاه تعیین می‌کنند. این شخص همان جناب ملا محمد رضا است که به نام کوثر‌علیشاه مشهور شد و پس از رحلت جناب مجذوب‌علیشاه با استناد به همین بخش فرمان، خود را جانشین معظم‌له می‌دانست، درحالی که با رجوع بر همین متن مستند، اولاً: کاملاً تصریح می‌شود که منظور، دلالت در ارشاد است. چنانکه سابقاً رسم بود پیر دلیلی نیز برای شیخ راهنما تعیین می‌کردند. ثانیاً: در این فرمان، وی ملقب به لقب طریقتی نشده است درحالی که لااقل در تاریخ اخیر تصوّف همواره مرسوم بوده که لقب طریقتی ذکر شود. ثالثاً: قطب زمان فقط می‌تواند جانشین خود را تعیین کند زیرا صاحب اختیار اوست. ولی تعیین جانشینان بعدی از عهده‌اش خارج

است.

مرحوم کوثرعلیشاه با همین دعوی به سبب اینکه از علمای بزرگ زمان بود، چند نفر از معاریف فقرا از جمله مرحوم میرزا علی قهفرخی و مرحوم صدرالممالک اردبیلی را نزد خود جمع آورد ولی پس از جلسه مذاکره و مباحثه‌ای که در بیوک آباد در خانقاه جناب مجذوب‌علیشاه بین مدعیان جانشینی تشکیل شد^۱، عموماً از جمله دو فرد مذکور پشیمان شده دست ارادت به جناب مجذوب‌علیشاه دادند.^۲ ولی جناب حاج ملا رضا اطاعت نکرد و خود دعوی جانشینی نمود و بدین قرار رشته‌ای به نام کوثریه از سلسله نعمت‌اللّٰهيه منشعب شد.

پس از جناب کوثرعلیشاه فرزند وی حاج میرزا علینقی معروف به جنت‌علیشاه (متوفی در سال ۱۲۹۶) دعوی جانشینی کرد. و پس از وی میان بزرگان این رشته در امر جانشینی اختلافاتی رخ داد و تشتت‌هایی پیدا شد و مدعیانی پیداگردیدند ولی چون در این اواخر در رشته کوثریه جناب حاج محمد حسن مراغه‌ای معروف به محبوب‌علیشاه (متوفی در ۱۳۳۴ شمسی) مدعی ارشاد‌گردید و شهرتی یافت، این سلسله به نام ایشان

۱. شرح این جلسه در مقدمه حقائق السیاحه، صفحات جیم و دال و هم‌چنین در بستان السیاحه و طرائق الحقایق آمده است.

۲. چنانکه بعداً مرحوم میرزا علی قهفرخی به سمت دستگیری منصوب شد و لقب "ثابت‌علی" گرفت. صدرالممالک اردبیلی هم که از بزرگان زمان حضرت مجذوب‌علیشاه بود تسلیم حضرت مست‌علیشاه شد و بعداً چنانکه خواهیم دید با وساطت او فرمان نایب‌الصدری حضرت رحمت‌علیشاه، جانشین جناب مست‌علیشاه، از جانب محمدشاه قاجار صادر شد.

به "محبوب علیشاهی" نیز مشهور شد.^۱

۱. درباره تاریخچه این سلسله رجوع کنید به کتاب تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللّهی در ایران، تألیف آقای دکتر مسعود همایونی که خود از مریدان مرحوم حاج محمد حسن مراغه‌ای است. نویسنده در چاپ اول این کتاب، جانشین مرحوم پیرمراغه (حاج محمد حسن مراغه‌ای) را آقای ملک‌نیا می‌نویسد و از ایشان تجلیل می‌کند. در چاپ‌های بعدی کتاب، ایشان از سلسله گنابادی تجلیل می‌نماید و عکس دسته‌جمعی را که در حضور بزرگان سلسله گرفته است درج می‌کند. البته مشهور است که ایشان در این فاصله در این خیال بوده است که در این سلسله اجازه‌ای بگیرد که چون توفیق حاصل نشد در چاپ چهارم تصریحاً و تلویحاً از سلسله نعمت‌اللّهی گنابادی مذمت کرده و هم‌چنین خود را جانشین مرحوم پیر مراغه اعلام می‌کند و از آقای ملک‌نیا انتقاد و بدگویی می‌نماید (به نقل از: گشایش راز، پاسخ به کتاب رازگشای کیوان قزوینی، تألیف ابوالحسن پریشان‌زاده، انتشارات حقیقت، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۱).

سوانح ایام جناب مست‌علیشاه

جناب حاج زین‌العابدین شیروانی قدس سرّه العزیز ملقب به لقب فقری "مست‌علیشاه" و متخلص به تخلص شعری "تمکین" در سال ۱۱۹۴ هجری قمری برابر با سال ۱۷۸۰ میلادی در قصبه شماخی از توابع شیروان متولد شده، در پنج سالگی به همراه خانواده خویش راهی کربلاگشت و در آن دیار به تحصیل پرداخت. خود ایشان در این باب نوشته‌اند:

«بر ضمیر منیر ارباب عرفان پوشیده و پنهان نماند که فقیر در نیمه شعبان المعظم سنه ۱۱۹۴ هجری در آن دیار [قصبه شماخی از توابع شیروان] از بیدای عدم به فضای وجود قدم نهادم و از عالم راحت و سرور به دار محنت و غرور افتادم. چون به امر سبحانی از مراحل زندگانی پنج مرحله طی گشت، بر وفق تقدیر بل به حکم حضرت قدیر، والد حقیر با متعلقان به صوب عراق عزیمت نمود و در عتبه ابا عبدالحسین (ع) مجاورت اختیار نمود. و فقیر مدت دوازده سال در خدمت والد و سایر علما به استحصال علوم رسمیه و فنون ادبیه مشغول گردیده، به مقدار استعداد فطری خوشه‌ای از خرمن افضال ارباب فضل و کمال چید و از تلاطم امواج هموم

روزگار آسوده، و از تراکم غموم لیل و نهار غنوده، با فراغت بال و استراحت احوال، تحصیل می نمودم.»^۱
و در جای دیگر می فرماید:

«والدین فقیر مدتهای مدید در آن مکان شریف مجاور بودند و هم در آنجا از دار فانی به سرای جاودانی انتقال نمودند و فقیر مدت دوازده سال در آنجا به تحصیل علوم رسمی اشتغال می نمود و به خدمت جمعی کثیر از علما و فضلائی آن دیار رسید و به صحبت جمعی از بزرگواران و دانشمندان موقّق گردید.»^۲
و در جای دیگر:

«در آن اوقات جمعی از فضلا مثل آقا محمد باقر بهبهانی و میر سیدعلی مجتهد و میرزا مهدی شهرستانی و مولانا عبدالصمد همدانی و سید مهدی نجفی و شیخ جعفر نجفی و حاجی میرزا محمد اخباری و شیخ موسی بحرانی در کاظمین و سید محمد بحرینی و غیرهم را ملاقات کردم.»^۳

یکی از علمایی که جناب میرزا زین العابدین شیروانی مست علیشاه در عنفوان شباب نزدش تحصیل کرد چنانکه خود ایشان نوشته اند مولانا حاج آقا سیدعلی بهبهانی بود. ایشان در ابتدا در کربلا به شغل کفن نویسی اشتغال داشت و بعد رساله عملیه ای تدوین کرد و به اخذ درجه اجتهاد نائل آمد و مرجع تقلید بسیاری از شیعیان اهل هند و سند و عراق عرب و غیره شد. وی از یمن اقبال عامه ثروت بی کرانی اندوخته بود چنانکه پس از حمله و

۱. حدائق السیاحه، ص ۲۷۵.

۲. همان، ص ۴۲۷.

۳. همان، ص ۲۷۵.

غارت عتبات به دست ناپاک وهابیان، از ایشان به هنگام وفات - در سال ۱۲۳۷ - چهل هزار تومان نقد سواى باغات و عمارات و مواشى و چهارپایان و کتب نفیس به میراث باقى ماند. در عتبات معروف بود که دلیل ایشان بر وجود خدا آن بود که روزی گوشه‌خاطرش هواى خوردن انار نمود، از قضا دو سه ساعت بعد برای او انار آوردند و او به وجود خدای قادر یقین کرد. مولانا از طایفه درویشان کراخت عظیم داشت و فتاوى بسیار در قتل و آزار و تفسیق و تکفیر آنها صادر کرد. اتفاقاً یک بار که جناب حاج آقا محمدجعفر قرگوزلو همدانى (مجنوب‌علیشاه) - که از عظام مجتهدان عصر خود بود و معذک سر بر آستان ارادت حضرت نورعلیشاه نهاده و به مقامات عرفا نائل شده بود - به کربلاى معلّی وارد شدند، بنا به خواهش مولانا سیدعلی مجتهد در منزل شخصی تشریف بردند و میان این دو ملاقاتی دست داد. پس از اختتام شام مولانا سیدعلی بهبهانی آغاز به سخن کرده و حاج آقا محمدجعفر قرگوزلو کبودرآهنگی همدانى را مخاطب قرار داده عرض کرد:

«حیف و دریغ باشد که مانند تو فاضل و عالمی درویش گردد! و بر عقب عمر و یزید [ظاهراً منظور وی سید معصوم‌علیشاه و جناب نورعلیشاه بودند] رود.»^۱

جناب حاج آقا محمدجعفر قرگوزلو همدانى می‌فرماید:
 «هرچند بسیار گفت، کم شنید. آخر الامر بعد از تکرار و اصرار متوجه جوابش گردیده، به سخنان شافی و دلایل کافی سکوتش دادم و مهر خاموشی بر دهانش نهادم. هیچ‌گونه نتوانست جواب گوید و

ندانست هم طریق مناظره چگونه پوید. بعد از تأمل بسیار در جواب گفت: دلایل و براهین شما وضوح تمام و قوت لاکلام دارد. اما ما مردم دنیا مییم، اگر با درویشان صحبت نماییم جاه و منزلت ما را زیان دارد و سود دنیوی از ما بریده گردد. آن جناب در جواب فرموده بود که تو از اهل روزگاری و خوف از زوال جاه و منزلت خود داری، من که از اهل دنیا نیستم که در مقام دنیا داری بایستم.^۱

پس از وفات مولانا حاج آقا سید علی مجتهد، منصب ایشان به فرزندش حاج آقا سید محمد مجتهد ابن مولانا سید علی رسید.

«وی با عارفان بالله طرفه عداوت داشت و دقیقه‌ای از لوازم عناد و فساد ارباب صلح و سداد مهمل نمی‌گذاشت. بسیاری از درویشان را ایذا و آزار رسانید و از آن جمله مولانا حاجی میرزا محمد اخباری را او مقتول گردانید، و جناب حسین علیشاه و مجذوب علیشاه قدس سرهما را تکفیر نمود و بر قتل آن بزرگواران فتوا داد، اما کسی در عراق به فتوای او اعتنا ننمود.»^۲

«سیدنا را در ایران و اکثر بلاد آن، قبول عامه پیدا شد و با ملوک ایران وصلت نمود و خسرو ایران [فتحعلیشاه قاجار] در تعظیم و تکریم او مبالغه تمام کردی و لوازم اخلاص و ارادت به جای آوردی، و بالاخره از وی نفرت فرمود.»^۳

وی در سال ۱۲۴۱ هجری قمری در کربلا وفات یافت.

اوضاع حوزه‌های علمیه در عتبات عالیات

البته نباید از نظر دور داشت که در این زمان جامعه تشیع دستخوش

۱. همانجا.

۲. همان، ص ۴۲۹.

۳. همان، صص ۹-۴۲۸.

تحوّلات بسیار اساسی و عمیق بود. آقا محمدباقر بهبهانی مکتب اصولی را احیا نموده و در پی او شیخ مرتضی انصاری و ملا احمد نراقی و مدرّسان پیرو آنان در برابر مکتب دیرپای اخباری به مکتب اصولی موقعیت بهتری دادند. دربار قاجار نیز صحنه کشمکش میان این دو جناح متشرّع شده، برخی اوقات میل به جانب اخباریون می‌کرد، و زمانی به سوی اصولیون کشیده می‌شد. شیخ احمد احسائی که از مکتب شیخ مرتضی انصاری بیرون آمده بود، ضمن مسافرت‌های درازمدت خود نظریه مبتنی بر رکن رابع را تشریح و نظر بسیاری از مستمعان را به خویش جلب می‌نمود. اوضاع داخلی مملکت به علت محاربات درازمدت با همسایه مقتدر شمالی به کلی آشفته و نابسامان بود. از جانب دیگر بزرگان عرفان که از عصر صفویه از ایران نقل مکان نموده بودند، دوباره به مملکت بازگشته و آوازه دعوت خویش را به گوش شاه و درویش رسانده بودند.

در چنین جوی بود که خانواده میرزا زین العابدین از شماخی وارد کربلا شد و در آنجا رحل اقامت همیشگی افکند و میرزا زین العابدین را به مکتب روانه داشت. زین العابدین با جناب سید محمد مجتهد ابن مولانا سیدعلی بهبهانی در ربیعان جوانی همدرس بود و با وی در خدمت پدرش مولانا سیدعلی مجتهد طریق تحصیل می‌پیمود. جناب زین العابدین هم‌چنین در همان ایام صباوت و شباب رساله فتاوی مولانا محمدباقر مجتهد متوفی به سال ۱۲۷۸ هجری قمری را در خدمتش آموخت.^۱

ایشان پس از آن‌که نزد غالب مراجع بزرگ به تحصیل علوم رسمی شریعت اشتغال ورزید، به ناگاه در سن هفده سالگی و پس از دوازده سال

۱. همان، ص ۴۲۸.

فراگیری دروس دینی، تحوّل در احوالش پدید آمد چنان که خود می فرماید:

«چون از تحصیل به جز تعطیل اوقات حاصل نگشت و عمر گرانمایه بیهوده و عبث درگذشت، نه از عالم مبدأ خبری و نه از جهان معاد اثری ظاهر گردید و سنین عمر به هفده رسید، لهذا در بحر حیرت افتاده، قدم در وادی جستجوی نهادم. مقارن این حال شبی در خبر: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ^۱ به فکر دقیق و اندیشه تحقیق تأمل نموده به خاطر رسید که نفس کیست؟ و حقیقت آن چیست؟ که شناخت ایزد تعالی به شناخت آن منوط و معرفت حقّ جلّ و علا به معرفت وی مربوط است. گفتیم: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ^۲، اگرچه به چین باید رفت: اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ بِرِ ضَمِيرِ آمَد، که دامن مطلوب دست نیاید مگر بر وفق وَابْتَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ^۳ به وسیله دانایی، و چشم بر جمال شاهد مراد نیفتد إِلَّا بِرِطْبِقِ فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ^۴ به همت بینایی. عزیزی گفت: استحصال مراد بجز از خدمت علما، محال و العلماء وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ^۵ شاهد مقال، و علماء اُمْتِي كَانِيَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ^۶ مؤید حال است، تعجیلاً به خدمت ایشان بشتاب و رمز خُدِّ الْعِلْمِ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ^۷ دریاب. چون این سخن شنیدم، لاجرم بیشتر از پیشتر به

۱. شرح صد کلمه، ابن میثم، حدیث ۶ از امیرالمؤمنین (ع): هر که خود را شناخت پروردگارش را شناخته است.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۱: طلب دانش واجب است بر هر مرد و زن مسلمان (در متن حدیث در اصول کافی کلمه مُسْلِمَةً را ندارد).

۳. سوره مائده، آیه ۳۵: از درگاه خدا طلب وسیله [راهنما] نمایید.

۴. سوره نحل، آیه ۴۳: از اهل ذکر بخواهید.

۵. علما ارث برندگان از پیمبران اند.

۶. علمای امت من مانند پیمبران بنی اسرائیل اند.

۷. علم را از دهان مردان بیاموز.

خدمت علمای صورت‌بینان و ظاهرجویان - که از عالم معنی بی‌خبر بودند و انکار طریق باطن می‌نمودند - تردّد نمودم و به حکم *الغریقُ يَتَشَبَّهُ بِكُلِّ حَشِيشٍ*^۱، به هر گیاهی توسّل می‌جستم و جدّ و جهد بسیار کرده، مراسم تفحص و تجسس به جا آوردم. بجز حیرت نیفزود و به غیر از شبهه روی ننمود. و بجز حرص و حبّ دنیا و طول امل و قلت عمل و کثرت میل به اسباب و تجمل دنیا چیزی مشاهده نشد. چون به عاقبت نظر کردم دیدم که هر فرقه‌ای بر اعتقاد خود اعتماد کرده، بر امضای مشتبهات طبع خویش مقصور شده‌اند و موافق مطلوب خود دلیلی احداث نموده‌اند و بر وفق گمان خود، مصرع: "نشانی می‌دهند از منزل خویش"، *إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً*^۲ و هر طایفه بر ظنون خویش گرفتار آمده یقین پنداشته‌اند و هر قومی دل بر ورق خیال داده، چون جان نگاه داشته‌اند *لَيْسَ الْخَبِرُ كَالْمُعَايَنَةِ*^۳. در این اثنا توفیق سبحانی رفیق این سرگشته حیران شده، در همان دیار به خدمت علماء ربّانی سید معصوم‌علیشاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی و بعضی از مشایخ آن سلسله قدّس الله اسرارهم رسیدم.^۴

از اثر آن ملاقاتها، احوال جناب میرزا زین‌العابدین دگرگون می‌شود آن چنان که ایشان با مناعت طبع تمام به همه همدرسان خود الوداع می‌گویند و طریق سفر باطن می‌پویند تا راه و چاه را به توفیق اله از هم بازشناسد. چنان که خود در مورد رفیق همدرسش آقا سیدعلی مجتهد ابن

۱. غریق به هر خار و خاشاک می‌توسّل می‌شود.

۲. سوره یونس: آیه ۳۶؛ سوره نجم، آیه ۲۸: به درستی که باگمان چیزی از حقیقت به دست نمی‌آید.

۳. شنیدن کی بود مانند دیدن.

۴. حدائق السیاحه، صص ۶-۲۷۵.

آقا سید محمد بهبهانی می نویسد:

«وی کسوت علوم اجتهادیه پوشید و فقیر به تکمیل باطن
کوشید. و او به مراد خود فایض گردید و فقیر به غایت مقصد نرسید^۱
اقا منت ایزد را که مردان حق قبول کردند:
نیکی پیر مغان بین که چو ما بد مستان

آنچه کردیم به چشم کرمش زیبا بود»^۲
«استماع افتاد که سید معصوم علیشاه دکنی و نورعلیشاه
اصفهانی... [را] فرقه‌ای از علمای ایران مثل آقا محمد علی کرمانشاهی
و حاجی ابراهیم کرباسی اصفهانی و حاجی محمد حسن قزوینی
ساکن شیراز^۳ و ملا علی نوری و سید محمد بن سید علی بهبهانی
ساکن کربلای معلّ و امثال ایشان تفسیق و تفجیر ایشان می نمایند،
بلکه در کفر ایشان فتوی می دهند... [حال آنکه] جمعی دیگر از
فضلای ایران مانند ملا عبدالصمد همدانی و حاجی ملا رضا همدانی و
میرزا محمد تقی کرمانی و حاجی محمد حسین اصفهانی و شیخ زاهد
گیلانی و حاجی محمد جعفر قرگوزلو همدانی و حاج ملا رضا
همدانی و مولانا محمد نصیر دارابی و سید ابراهیم تونی و حاجی
ابراهیم خوئی و امثال ایشان لاتعدّ و لاتحصی تمجید می کنند و در
وصف ایشان مبالغه می نمایند.»^۴

در این وقت جناب میرزا زین العابدین شیروانی ملول از این قیل و
قالها، در سنین جوانی در عتبه ابا عبدالله الحسین، دست ارادت به حضرت

۱. زیرا مقصد عارفان بالله نهایتی ندارد.

۲. همان، ص ۴۲۸.

۳. با نام این دشمن عرفان در صفحات دیگر باز هم برخورد خواهیم کرد.

۴. همان، ص ۴۴۹.

نورعلیشاه می‌دهد و پا در راه طریقت نعمت‌اللهی می‌نهد:

«در همان دیار به خدمت علمای ربّانی سید معصوم‌علیشاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی و بعضی مشایخ آن سلسله قدّس‌الله اسرارهم رسیدم. ارادت جناب نورعلیشاه طیب‌الله ثراه را برگزیدم. بنابر انقلاب حال بل به امر حضرت لایزال به دارالسلام بغداد شتافته ملازمت آن جناب را کزّه بَعْدَ أُخْرَى در یافتم.»^۱

«آنجناب [مرحوم نورعلیشاه] با این قلیل البضاعه لطف بی‌حد داشت و همواره نظر مرحمت بر این فقیر می‌گماشت و به نصایح سودمند سرافراز فرمودی و مواعظ بهره‌مند مفتخر نمودی و به تکریم التفات مکرم ساختی. هنگامی که در کربلای معلّاکتاب جنّات‌الوصال را به سلک نظم می‌کشید جهت فقیر خواندی و مضامین معرفت قرین آن را به گوش جان فقیر رسانیدی و در دارالسلام بغداد به ذکر خفی فقیر را تلقین فرمودی و به فیض خاص و لطف مخصوص مفتخر و سرافراز نمودی.»^۲

«آنگاه عازم عراق عجم گشته و براکثر بلاد آن دیار گذشته، آقا محمّد علی مجتهد را در بلده کرمانشاهان دیده و به خدمت جناب مجذوب‌علیشاه قدّس سرّه و کوثرعلیشاه در همدان رسیدم و با جمعی کثیر از علما و عرفای عراق ملاقات روی نمود؛ از آن جمله میرزا ابوالقاسم قمی و ملا احمد نراقی و حاجی ابراهیم کرباسی اصفهانی و ملا مصطفی قمشه‌ای و ملا علی نوری و سید محمّد تقی قزوینی و غیرهم بودند. بعد از گردش آن دیار به دارالمرزگیلان درآمده، از قلّت یاران و کثرت باران ترآمده برآدمم و چندگاه در بلاد شیروان و

۱. همان، صص ۶-۲۷۵.

۲. همان، ص ۳۲.

مغان و طالش و آذربيجان سياحت کرده و لوازم مجالست و معاشرت با هر جماعت به جای آوردم؛ از آن جمله ملاً نظرعلی را در سالیان، میرزا اسدالله والحاج محمد باقر مجتهد را در بادکوبه و آقا محمد ابراهیم را در خوی و میرزا ابوالقاسم را در تبریز ملاقات نمودم. چون مقدر بود که فقیر سفر دور نماید و طریق بلاد بعیده پیماید، لهذا در سنه ۱۲۱۱ هجری قمری بعد از آن که در ملک تهران به خدمت جناب مظفرعلیشاه و معطرعلیشاه و رونقعلیشاه و درویش عباس قدس الله اسرارهم مشرف شدم...»^۱

«در بدو احوال مجذوب وار در اوقاتی به ترک حیوانی و قلت طعام و قلت منام و دوام صیام و اجتناب از صحبت خاص و عام و به ذکر دوام اشتغال داشت... [هم در این ایام] در دارالملک تهران به خدمت... آن عزیزان به سر برده می شد، و انقلاب احوال از فقیر به نظر ایشان می آمد. تا آنکه روزی جناب مظفرعلیشاه، معطرعلیشاه را مخاطب ساخته فرمود که چرا همت نمی کنی که این درویش تمکین یابد و آرام گیرد؟ وی [جناب معطرعلیشاه] در جواب فرمود که این درویش تا سیاحت هند نکند و به خدمت فقراى هندوستان نرسد، تمکین نخواهد یافت. فقیر از استماع آن کلام کرامت انجام حیرت نمود، زیرا که در خاطر فقیر قصد سیاحت نبود فی الواقع همان طور واقع شد که آن عزیز فرمود.»^۲

«[پس] به قصد ملاقات ملاً زین العابدین میامنی به کشور خراسان افتادم. اگرچه آن جناب مرحوم شده بود، اما بحمدالله به خدمت جمعی از اکابر دین و علمای اهل یقین رسیدم از آن جمله میرزا

۱. همان، صص ۶-۲۷۵.

۲. همان، صص ۱۰-۴۰۹.

مهدی و سید محمد المدعو به سید کوچک و الحاج ابو محمد در مشهد مقدس و الحاج محمد امین در نیشابور ملاقات ایشان مرزوق گشت. بعد از مراسم زیارت سلطان الاولیاء و سایر مشایخ به ملک هرات رفته و چندی توقف و محمد شریف بک شاملو صوفی اسلام را ملاقات نموده، آنگاه عزیمت ولایت زابل کرده بنابر حکم ازلی چندگاه در آن دیار بوده و طریق مخالطت با اکابر و اعظم آن کشور پیموده؛ بعد از گردش و سیاحت به دیار کابل شتافته، ملازمت مقرب درگاه حسن‌علیشاه قدس سره العزیز را دریافتم و مدت مدید در خدمت آن حضرت بوده، ملازمتش می‌نمودم.^۱

در ویش حسن‌علی قدس سره از قریه جورنان اصفهان بود که در ابتدا دست ارادت به دست جناب ارشاد مآب نور‌علیشاه زده و در دامن حضرت مشتاق‌علیشاه تربیت شده و در خدمت سید معصوم‌علیشاه و حسین‌علیشاه سفر خراسان نموده و حسب التّمنای تیمورشاه بن احمدشاه پادشاه افغانستان و به اشاره بزرگان عرفان ایران در دارالملک کابل استقرار یافته و مدت بیست و دو سال فیض وجودش را به خاص و عام افاضه نموده بود. در ویشی بی‌خویش و فقیری یگانه‌اندیش، مجردی آزاده و قلندری خانه بر باد داده بود که در فقر و فناگوی تفوّق از عرفای جهان می‌ربود.

«آواز خوشش مرغ را از طیران و آب را از جریان بازداشتی و تقریر دلکشش در قلوب سالکان و طالبان غم و اندوه نگذاشتی. وی عامی بود، قال یقول نخوانده بود. اگر راست پرسی سخنی متعارف نیز نتوانست گفت. فقیر اگر چیزی خوانده‌ام فی‌الحقیقه در نزد آن حضرت خوانده‌ام. یعنی اگر به خدمت وی نرسیدی مطلب این

۱. همان، ص ۲۷۶.

طایفه را نفهمیدم. مدّت چهار سال در خدمت آن حضرت بودم و از انفسا قدسی اساسش استفاده می نمودم.^۱

وی در ماه شعبان المعظم سنه ۱۲۱۶ هجری قمری در شهر پیشاور به دیار باقی شتافت و در مزار کثیر الانوار سید کریم بن علی بن موسی الرضا (ع) مدفون گردید. به سبب رحلت درویش حسن علی شاه:

«تلاطم غموم و تراکم هموم بر فقیر [جناب مست علی شاه] هجوم آورده، به اقلیم هندوستان عزیمت نموده به مملکت پنجاب و دهلی و فیض آباد و بنگاله و گجرات دکن در آمدم. با فرقه مهراج و مالکان دیهیم و تاج و زمرة نواب همنشین شدم و ابواب موافقت و مرافقت بر روی هر فرقه گشاده، با جماعت جوکیان و سناسیان و بیراکیان مصاحبت نمودم. و با نانک شاهیان و بت پرستان و زردشتیان مجالست کرده، و با فرقه جلالیان و مداریان و قادریان طریق معاشرت به جای آوردم و با زمرة دهریان و حلولیان و مباحیان راه اتحاد سپرده و با جماعت رایان و راجگان و برهمنان و رگهیسران ایّامی چند به سر بردم و مدّتی مدید در آن بلاد ساکن؛ آن گاه به جزایر هندوستان و سودان و ماچین رفته، بسیاری از عجایب روزگار و غرایب بحار دیده، و از تلاطم امواج دریاها و تراکم افواج راجه‌ها زحمت بی نهایت کشیده، عاقبت الامر به ولایت سند آمده، از راه ملتان و کوهستان به خطّه کشمیر رسیده، در اثنای راه، کوهستان سخت و جبال پردرخت مشاهده شد و مسالک بسیار صعب به نظر آمد.»^۲

۱. ریاض السّیاحه، حاج میرزا زین العابدین شیروانی (مست علی شاه)، تصحیح اصغر حامد ربانی، انتشارات سعدی، تهران، صص ۹-۶۴۸.

۲. حدائق السّیاحه، ص ۲۷۶.

«و مدّتی با قوم قلندران و پنج پیران و سیاه‌پوشان پیوسته، و چندگاه با طایفه بینوایان و خاکساران نشست، و با ملوک و اهل سلوک آن دیار مجالست نموده. بعد از سیر و تفرّج آن دیار از راه مظفرآباد و کابل به ولایت طخارستان و توران و ترکستان و جبال بدخشان افتاده و به صحبت نقشبندیان و چشتیان و سفیدجامگان دل داده و با گروه اسماعیلیان و ختاییان و مانویان صحبت داشته و با زمرة مزدکیان و خزّریان مراسم مجالست به جا آورد.»^۱

«بالاخره از راه خراسان و عراق به ملک فارس آمده، بنابر تقدیر، شهور چندی در آن دیار ساکن شده، معارف و مشاهیر آن دیار را دیده و به صحبت جمعی از صغیر و کبیر رسیده، و از طریق ذهبیان و نوربخشیان و سایر بزرگان واقف گردیدم. آنگاه هوای حجاز و یثرب کرده از راه داراب و هرمز به عمان و حضرموت آمده، و بنادر یمن و بَر حبش مشاهده شده و صحبت اباضیان و زیدیان و ابتریان شنیده، آن‌گاه عَلم سیاحت حجاز افزاشته، بعد از مناسک حجّ و عمره با طایفه وهابیان و صاحبان مذاهب اربعه طرح صحبت انداخته، در یثرب زیارت حضرت خیرالانام و ائمه بقیع علیهم‌السّلام دریافته، و بعد به اقلیم صعید و مصر رفته و از روش قبطیان و ملحدان عبرت گرفته و بسیاری از دانایان و دانشمندان آن دیار دیده و به خدمت اکابر و اعظم مشایخ ایشان رسیدم.»^۲

«بعد از آن از راه دریا به ملک شام رسیده و به ارض مقدّس آمده و به زیارت قبور انبیاء و مرسلین و اوصیا و اولیای دین مشرف گردیده، در مسجد اقصی، دوگانه جهت یگانه به‌جای آورده، آنگاه به

۱. همانجا.

۲. همان، ص ۷-۲۷۶.

طور رفته و عجز و نیاز به درگاه کارساز بسیار نموده، بعد به دمشق آمدم. و هر جایی بزرگی بود ملاقات کرده، و با گروه امویان و شیطان پرستان و جبریان و قدریان و سامریان و یهودان و رهبانان همدم شده، بعد از گردش اکثر بلاد شام به ارمنیه اصغر و آناتولی و قرامان و یونان و قسطنطنیه و آیدین و مغرب زمین و جزایر بحر اخضر و روم ایلی درآمده، با ارباب سلوک و طایفه ملوک همنشین گشته، با فرقه بکتاشیان و رفاعیان و عشاقیان و همزویان معاشرت نموده، و با زمره نصیریان و صافیان و مولویان و خلوتیان و فراموشیان طریق معاشرت پیموده و با گروه فرنگان و گرجیان و ارامنه و یزیدیان مجالست کردم. بعد از سیاحت آن ممالک از راه دیار بکر و ارمنیه اکبر و آذربایجان به دارالملک تهران وارد شده، در سنه ۱۲۲۹ هجری قمری به شرف خدمت حسین علیشاه قدس الله سره العزیز و دیگر باره به خدمت مجذوب علیشاه قدس سره مشرف گشتم.»^۱

دریافت فرمان ارشاد و لقب فقری

در این ملاقات حضرت مجذوب علیشاه به حاج میرزا زین العابدین شیروانی دستور توقف جهانگردی و سیاحت فرموده، ایشان را تحت تربیت خاصه و مستقیم خود قرار می دهند و احوال باطنیشان را به مدد تبّتل و خلوت و انقطاع منقلب ساخته و به توتیای هدایت کحل الجواهری بر دیدگان دل ایشان می کشند، و ایشان را مستعدّ قبول تشریف ارشاد عباد

۱. همان، ص ۲۷۷.

نموده به لقب فقری "درویش مست‌علی" ملقب می‌سازند.^۱ این واقعه در شهر تهران و در سال ۱۲۲۹ واقع شده است. فقرای ساکن تهران به ارزانی این موهبت الهی و به محبت ایشان مجلس آراستند و سرور و شادمانی نمودند. از قضا برگزاری همین مجلس شکرانه بر معاندان عرفان‌گران آمده، و آنان از روی حسادت شاه قاجار، فتحعلی‌شاه، را به معاندت با اساس تصوف و عرفان‌کشاندند:

«در آن ولایت جمعی به محبت داعی مجلس آراستند و برخی از اهل فساد به عداوت فقیر برخاستند، بی‌حجتی شرعی و عقلی مزاج پادشاه را متغیر ساختند. شهریار، فقیر را احضار فرموده، استعلام نمود که: تو درویشی؟ فقیر عرض کردم: اگر خدای خواهد. بعد از مکالمه بسیار فرمود که: در مملکت ما همه طوایف آسوده و در مهد فراغت غنوده‌اند، مگر فرقه درویشان که ایشان مطرود و مطعون و از دایره اعتبار بیرون‌اند. صلاح آن و مصلحت این است که از زمره مشایخ و عرفا تبرئ جویی و بر ایشان سب و لعن‌گویی و از ایشان دوری نمایی تا در مملکت ما بیاسایی. فقیر معروض داشت که: طریقه عرفا را حق می‌دانم و از مخلصین ائمه معصومین ایشان را می‌شناسم و بی‌حجت شرعی بر ایشان چگونه لعن توان نمود و بی‌مستمک شرعی زبان بر طعن ایشان چگونه توان گشود؟! بلی

۱. پاره‌ای از مورخین چنین استنباط نموده‌اند که در این ملاقات دوم با جناب مجذوب‌علیشاه در تهران بوده که حاج آقا زین‌العابدین شیروانی مشرف به فقر شده (رهبران طریقت و عرفان، حاج محمد باقر سلطانی، انتشارات حقیقت، چاپ چهارم، ۱۳۷۹، ص ۲۲۴). آنچه مسلم است جناب میرزا زین‌العابدین پیش از آغاز به سیر و سیاحت در بلاد دنیا دارای اذن ارشاد نبوده، اما مشرف به فقر در سلسله‌علیه نعمت‌اللهیه بوده است و در این خصوص - چنان‌که نقل شد - می‌نویسد که حضرت نورعلیشاه اصفهانی «در دارالسلام بغداد به ذکر خفی فقیر را تلقین فرمودی» (حدائق‌السباحه، ص ۳۲).

لعنت خدای و نفرین رسول بر کسانی باد که خلاف شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی اقدام می نمایند. شهریار ایران فرمود: باید اشخاص معین و مقرر را بخصوص لعن نمایی و طریق تبرّای ایشان پیمایی. فقیر هر چه معاذیر دلیزیر آورد، خسرو ایران نپسندید و [هرچه] دلایل شرعی و عقلی تقریر کرد، به جایی نرسید! لاجرم عذر فقیر را خواسته، اخراج بلد فرمود، فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ^۱».

«فقیر از ملک ری برآمد. چون این خبر در بلاد ایران شیوع یافته بود – و به مضمون النَّاسُ عَلَي دینِ ملوکهم – به هر دیار رسیدم، مردم آن دیار ایذا و آزار نمودند، حتی اشخاصی که بر ایشان گمان دیانت و عدالت بود، اذیت کردند.»^۲

۱. سورة يوسف، آیه ۱۸: اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و خداست که از او یاری باید خواست.

۲. حدائق السّیاحه، ص ۲۷۷.

عدوان خاندان حاج محمد حسن قزوینی با عرفان

آغاز داستان

جناب مست‌علیشاه در دنباله شرح احوال خویش می‌فرماید:

«آخر الامر قسمت ازلی به ملک فارس آورد. و بعد از چندگاه به کرمان رفته، در آن دیار به صحبت جمعی از عرفا و ارباب صدق و صفا رسیدم و به زیارت قطب‌العرفا شاه نعمت‌الله ولی موفق گردیدم. حاکم کرمان - ابراهیم خان - سخت مردی ستمگر بود و در شیوه ظلم، گوی مسابقت از ستمگران می‌ربود. و بر این فقیر ستمی فاحش کرده، آزرده ساخت و فقیر لوای عزیمت به صوب شیراز افراخت تا آن که در سنه ۱۲۳۶ هجری تأهل اختیار نمود. و چون مدتی بر این بگذشت، جاهلان عالم نما و عالمان جهالت پیرا، جهت پریشانی داعی [مؤلف]، جمعیت ساختند و حاج محمد حسن مجتهد و ملاباشی مقلد و ملا احمد یزدی بدسیر و شیخ موسی اخباری بی‌خبر و میرزاهادی پیشنهادی و جمعیت دیگر از اهل مجاز بی‌حجت شرعی فتواها پرداختند؛ چون مقدر بود، لاجرم اجماع ایشان صورت نمود:

تا قلم بر دست غدارى بود لاجرم منصور بردارى بود^۱
 مزاج فرمانفرما را متغیر گردانیدند و در این زیان، سود خویش
 می دیدند؛ و عذر فقیر را خواستند و بدین خال منقصت جمال حال
 خود را آراستند. الحق این ستم فاحش را زکی خان غبی نوری نمود و
 فرمانفرما را هیچ گونه تقصیر نبود، و بالذات والی فارس را میل به
 آزردن عموم ناس نیست فکیف طایفه درویشان و گوشه نشینان را؟
 فقیر ناچار از راه کرمان به شهر یزد آمده و از آنجا به اصفهان وارد
 شدم.»^۲

علت دشمنی های حاج محمد حسن قزوینی

اگرچه ایام عمر گران قدر حضرت مست علی شاه آکنده از بلاها و
 ابتلاهای مداوم و بلاانقطاع است، اما - به شرحی که خود ایشان تفصیلاً در
 حدائق السیاحه مرقوم فرموده اند - دشمنی خانواده حاج محمد حسن مجتهد
 و فرزند او حاج معصوم از ائمه جمعه مساجد شیراز با ایشان اعجاب آمیز
 بوده است. پیش از این که به جستجوی علت این عدوان بی سابقه پردازیم
 آشنایی مجملی با این خانواده مناسب می نماید. جناب مست علی شاه در
 این باره چنین می نویسد:

«الحاج محمد حسن ابن الحاج معصوم فاضلی گرانمایه و عالمی
 بلند پایه بود و در علوم ظاهری و فنون رسمی بر اکثر مجتهدان زمان
 سبقت می نمود.... اصل وی از دیار قزوین بود و در بلدة اصفهان

۱. مثنوی معنوی، به اهتمام دکتر توفیق سبحانی، انتشارات روزنه، ۱۳۷۸، دفتر دوم، بیت ۱۴۰۱ (با کمی اختلاف).

۲. حدائق السیاحه، صص ۸-۲۷۷.

توّلد نموده و اباً عن جدّ به شغل تجارت و معامله اشتغال می نموده و چندگاه در اصفهان به تحصیل علوم اجتهادیه مشغول بوده، آنگاه بر وفق تقدیر به عراق عرب آمده در مشهد حسین علیه السلام ساکن گشت. و در آنجا به تکمیل علوم رسمیه پرداخته، در اندک وقتی پایه قدرش از همگنان درگذشت و به سبب ظهور طاعون از آن دیار فیض آثار به طریق فرار بیرون آمده در شیراز رحل اقامت انداخت. و هم به شغل تجارت و هم به احکام شرعی می پرداخت. و در آن دیار از مجتهدان روزگار بود. و مدتی چشم جهان بین او از نور عور، و در آن حال بر اجرای احکام مفطور بود.... پوشیده نماند که در ردّ و قبول او علمای شیراز دو فرقه اند: بعضی احکام او را مسلم می دارند، و اکثر بل یکسر عقلاء بر جدول فتاوی او نقطه صفر می گذارند و می گویند: چون کور و اعمی است لهذا احکام وی مسلم نیست. اما جمهور ناس و فحول معامله شناس متفق اند بر این که صفاتی که در علمای دین و مجتهدان اهل یقین است در وی نیست، و به مصداق آیه شریفه اَتَمُّوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنَسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ^۱ در اقوال و افعال کاذب و مدّعی است و در طبع او حبّ جاه و ریاست غالب، و بر کثرت زخارف دنیوی و اسباب آن راغب است، و بر سرخ و زرد و چرب و شیرین حرص تمام و شخّ لاکلام دارد و باوجود وفور دولت و بسیاری عمر از لوازم تحصیل زر و سیم دقیقه ای فرو نمی گذارد و به خست طبع و دنائت حال و خشونت مقال و ضیق خلق و سوء اعمال موصوف و به گرفتن ربا و دادن رشوت و تملّق اهل جور و مدهائنه ظلم و اذیت فقرا و ضعفا مشعوف است. بنابراین، حکم خلاف ما انزل

۱. سوره بقره، آیه ۴۴: آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید.

الله از وی بسیار صدور می‌یابد و در وادی لجاج و عناد و جور و فساد می‌شتابد. و اگر مجموع آن تحریر گردد دفتری علی‌حدّه شود.»^۱
 سپس حضرت مست‌علیشاه در مورد فتوای اخراج بلد صادره از جانب او دربارهٔ خودشان اشاره‌ای به تلمیح فرموده می‌نویسند:

«یکی از اهل ایمان را نخست تفسیق و تفجیر کرده، حکم بر اخراج بلدش فرمود و بعد از چند یوم تکفیر آن مؤمن نمود. راقم فتوای وی را مشاهده کرد. در آن نوشته بود که در کفر آن شخص علم قطعی دارم و از روی علم یقین حکم می‌کند و زوجه‌اش به وی نمی‌رسد و عقدش فاسد است؛... دویم آنکه استدلال نموده از اینکه آن شخص معتقد نورعلیشاه اصفهانی است و چون نورعلیشاه صوفی و کافر بود، پس باید که این شخص نیز کافر بوده باشد؟! این کلام بی‌فرجام نیز از وجوه متعدده خام است: اول گوید فرقه صوفیه همگی کافرند. دلیل عقلی و نقلی بر این قائم نیست، بلکه برخلاف آن قائم است... و نورعلیشاه قدس سرّه از کجا فاسدالعقیده باشد؟!... ای نادان تو که باقی خوار دیگرانی، طرفه‌تر آنکه منکر ایشانی و می‌گویی باب علم مسدود و شخص علم مفقود و کشف و الهام را انکار می‌نمایی و زبان طعن بر فرقه صوفیه می‌گشایی و فریاد می‌کنی که عمل کردن به ظن را مأمورم و طریق شک و گمان پیمودن را معذورم، پس این علم قطعی تو از کجا آمد؟!...»

«پس در این حال اگر این کور، و مرید او "ملاباشی" از حق دور، و چند کس از مقلدان جهالت موفور در اضمحلال حق کوشند و کسوت شقاوت و مکابره پوشند، عجب مدار و حیرت میار: لیس اول

۱. حدائق السیاحه، ص ۲۸۸.

قارورة کسرت فی الاسلام. و این کور از حق مهجور به کزات گفتی که آن شخص [حضرت مست علیشاه] کافر نیست اما مرد صاحب داعیه است، چنانکه فتوای سیم او بر همین مضمون بود. سبحان الله، تناقض قول این اعمای ظاهر و باطن از کجا تا به کجاست. چون آن شقی این‌گونه ظلم فاحش به ظهور رسانید باری تعالی او را گرفتار کمند اعمال خویش گردانیده، چندان مهلت نیافت و در سنه ۱۲۴۰ هجری قمری مدفون گشته، به دار الجزا شتافت.»^۱

زمانی که حضرت مست علیشاه وارد شیراز شد و در بقعه باباکوهی سکنا جست، این دشمن قسم خورده عرفان به عنوان مجتهد بزرگ شهر همراه با سه پسرش در آن ناحیه بلکه در سراسر ملک فارس از قدرت بسیار زیاد برخوردار بودند و به هیچ روی تحمل نمی‌کردند که دیگری که هنوز از گرد راه نرسیده توجه عامه مردم را به خود معطوف نماید و بازار جاه‌طلبی آنان را کساد کند. با این همه در ابتدای امر زیاد به آزار و ایذاء جناب مست علیشاه همت نمی‌گماشتند و حتی حاج محمد حسن به عنوان عاقد در مراسم تأهل و ازدواج ایشان شرکت جست. اما زمانی که نوه حاج محمد حسن نیز به حلقه ارادتمندان تصوف درآمد و جناب مست علیشاه را از بالای بقعه باباکوهی در خارج شهر به منزل مسکونی پدرش در مرکز شیراز آورد، دیگ غضب و کینه حاج محمد حسن و پسرانش به جوش آمد و آنان برای بیرون راندن "سیاح شیروانی" از شهر و منصرف ساختن فرزندشان، میرزا زین العابدین، از ارادت به این درویش تازه از راه رسیده از هیچ کوششی فروگذار نکردند.

۱. همان، صص ۹۱-۲۸۹.

در آمدن نوه حاج محمد حسن به زمره ارادتمندان جناب مست علیشاه

حاج محمد حسن سه پسر به نام‌های حاج محمد حسین، حاج معصوم ثانی و حاج آقا محمد مجتهد شیرازی^۱ داشت. حاج معصوم ثانی که مانند پدرش به کار تجارت و امامت جماعت هر دو می‌پرداخت، دارای پسری ۲۶ ساله به نام زین العابدین و مشهور به "میرزا کوچک" بود که از ۱۲۱۸ قمری در شیراز سکنا جسته و تعلّم دروس دینی معهوده را نزد پدر بزرگش به اتمام رسانده و در انتظار افتتاح مسجد جامع نو شیراز به سر می‌برد تا پیشنمازی آن جا را برعهده گیرد.

اتفاقاً یکی از روزهای سال ۱۲۳۴ قمری (۶ سال پیش از مرگ حاج محمد حسن مجتهد) میرزا کوچک همراه با جمعی از طلاب به قصد تفرّج به بقعه بابا کوهی گذر کرد. غافل از آن که این نقطه اقامتگاه حضرت مست علیشاه شده و ایشان از زمان ورود به شیراز در آن جا جلوس نموده و اصحاب به گردشان حلقه زده‌اند:

«چون داخل صحن و بقعه شدند جمعی را به دور شمعی پروانه‌وار حلقه دیدند.... بعد از تحیت و سلام و تهنیت و اکرام جناب شروانی [مست علیشاه] به نحو ملاحظت بیت شمس الدّین حافظ شیرازی را خواندند:
زاهد از کوچه رندان به سلامت بگذر

تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند»^۲

میرزا کوچک به محض زیارت مست علیشاه مفتون جذبات معنوی

۱. با نام این شخص در رخدادهای بعدی سلسله بیشتر آشنا می‌شویم.

۲. طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۳۸۸.

نیرومندشان گشت و احساس کرد که آتشی سوزان بر خرمن وجودش افتاده و سررشته آرزوهایش را سوزانده و خاکستر کرده است. او آن چنان مجذوب مغناطیس معنوی آن حضرت شد که قوت مفارقت در خود نیافت، به ناچار ترک همراهان گفته و با اصرار بسیار از ایشان التماس استقرار در منزل خود را در شهر شیراز کرد. حضرت مستعلیشاه ابتدا نپذیرفتند، اما سرانجام از روی محبت قبول دعوت کرده و در منزل وی نزول اجلال فرمودند:

رواق منظر چشم من آشیانه توست

کرم نما و محبت، که خانه خانه توست

میرزا کوچک به خدمت مستعلیشاه کمر همت بست و دقیقه‌ای از دقایق مروت فروگذار نکرد. هرچه بر خلوصش اضافه می‌شد، التفات مستعلیشاه افزون می‌گشت و او را در شعله‌های محبت بیشتر بی‌غش می‌نمود.

سرانجام پدر او حاج معصوم ثانی و جد او حاج محمد حسن مجتهد و سایر اعضای خانواده و عموها - که در لباس اهل اجتهاد بودند - به او تکلیف نمودند که عذر مستعلیشاه را بخواهد و از اقامت در خانه خود معافش دارد، و خودش دست از درویشی بکشد و به امامت جماعت بپردازد. میرزا کوچک در پاسخشان گفت:

«پیشنمازی ظلّ امامت مطلقه است و من خود را قابل آن

نمی‌دانم، و خویشان را آلوده غفلت نمی‌گردانم و به صدای نعلین نیز

مایل نیستم که به علت آن در صف نخست بایستم. و سخنان چند و

معاذير دلپسند ادا نمود. گوييا مضمون بعضی از آن اين بود که ابليس شقی یک کس عقب انداخت، لاجرم خود را ملعون ابد ساخت و خلفای جور بی اذن امام زمان امامت کردند، لهذا روی توجه به سوی دوزخ آوردند. شخصی که بی رخصت امام زمان و یا بی اذن نایب حجت دوران امامت می کند، یقین دان که به خیال دانه به دام بلا افتاده، جان می کند. زیرا که آن شخص یا خود را عادل دانسته امامت می کند یا نمی داند. اگر خود را عادل می داند، این خود گناه بزرگ و به حکم آیه کریمه *فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ* کبیره سترگ است. خودبین هرگز خدایین نگردد. مصرع: "کفر است در این معنی خودبینی و خودرأیی" و اگر خود را عادل نمی داند و امامت می کند این نیز نکوهیده عقلا و ناپسندیده جمهور عرفا است. بعد از تقریر این کلمات دلپذیر دست از گریبان بصیرت توأمان وی برداشتند، و طالبان کثرت، آن سالک کنج وحدت را به حال خویش بازگذاشتند.^۲

اما از آن جا که اهل ظاهر به پیروی از حاج محمد حسن مجتهد و خانواده اش علت اصلی تغییر احوال ناگهانی میرزا کوچک را حضور این سیاح شیروانی در شهر شیراز می شمردند، فلذا بر آن شدند که او را از این دیار آواره ساخته و بقعه باباکوهی را نیز تخریب نمایند. حضرت مست علیشاه در این مورد اشاره می فرمایند:

«اهل شیراز به حدی بدبختند که خودشان مایل به خیرات و حسنات نیستند، سهل است، اگر چنانچه شخصی غریب مرتکب

۱. سوره نجم، آیه ۳۲: خویشان را بی گناه ندانید.

۲. حدائق السیاحه، صص ۷-۲۹۶.

بنای خیرگردد ممانعت کنند و ایذا و اذیت رسانند. شاهد بر این مدعا آن که چون مزار فیض مدار شیخ علی [بابا] کوهی قدس سره جای خوش و محلی دلکش است، آبش به غایت ناگوار و مکانش تنگ بود، فقیر به جهت آسایش فقرا و عبادالله برکه و صفه و باغچه محقری در آن محل احداث نمود. مردم آن دیار در پی آزار فقیر افتادند و اذیت بسیار دادند به جرم آن که باباکوهی صوفی بود و هرکس آن جا تردد نماید صوفی خواهد بود. پس خراب کردن آن لازم است و نابودن نمودن آن متحتم است. اگرچه بر وفق تقدیر خراب نگشت.»^۱

توطئه حاج محمد حسن برای انصراف نوه از تصوف

میرزا کوچک با خشونت و رعونت و سرسختی های پدر، عموها و پدربزرگش رو به رو گردید؛ روزی حاج محمد حسن و حاج معصوم او را احضار نموده، گفتند:

«این همه معلومات و حقایق علوم که تحصیل نموده ای به قدر سخن مردی سیاح نیست؟! همانا تبّری از وی لازم و برائت از او واجب است. در جواب گفت: از علم اکتساب علم رسمی جز تحصیل ظنّ حاصل نگشت، و شما خود به ادله و براهین درس داده اید که با امکان حصول قطع و یقین، عمل به ظنّ، سیما در اصول دین، حرام است و مرا از هنگام معاشرت با این مرد و سیر حالت او و سخنان معرفت توأمانش یقین حاصل گردید.... چون به سخن او را منصرف و منحرف نتوانستند نمود، چهل صباح در سرداب عمارت

۱. همان، ص ۲۸۳.

محبوسش داشتند. قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ^۱. و چون اربعينش به پايان آمد و سجنش بيشتر محرک سلسله ارادت گرديد، در محبس گشودند، ولي ابواب معيشت به رويش بستند.^۲

به نوشته فرزند ميرزا کوچک اقدامات سوء اين كينه جويان عليه ميرزا کوچک و همسر ايشان كه هر دو از ارادتمندان مست عlishاه بودند، ادامه يافت، از جمله:

«مقرّری و مرسومي كه از پدر همه ماهه داشت قطع نمودند [يعني اجازه ندادند كه كسي به آنها چيزی برای خوردن برساند و حقوق آنان را برای خريد مايحتاج نيز قطع كردند] حاجيه بي بي رقيه بيگم زوجه اوليه پدرم - كه با ما برادران بلکه با تمام سالكان از مادر مهربانتر و الحق نادره زمان و عارفه دوران بود - حكاييت نمود كه چون قوم و خویشان از من و پدرت مأیوس شدند كه ترك تصوّف گويم، و آنچه اثاث البيت كه از پدر شوهرم، حاج معصوم، و پدرم، حاج عبدالغفار، به تصرّف ما بود پس گرفتند، كار معيشت ما به جايي رسيد كه من و پدر و همشيرهات خديجه بيگم فرشان منحصر به كهنه حصيري بود و فراشمان مندرس عبایي و قوتمان گرسنگي و با اين حال هيچ وقت اظهار ملال از پدر بزرگوارت نديدم. هميشه صائم النهار و شب زنده دار بود. و بعد از اداي فريضة صبح و فراغت از ادعیه و اوراد مأثوره يك حزب از كلام الله با تدبّر و تفكّر قرائت مي نمود، و قيلوله به جا مي آورد و گاهي يكي دو از مخلصين قرص

۱. سورة يوسف، آيه ۳۳: گفت ای پروردگار من، برای من زندان دوست داشتنی تر است از آنچه مرا بدان می خوانند.

۲. طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۹-۳۸۸.

نانی و قوت لایموتی می‌رسانیدند.»^۱

عزیمت آقا میرزا کوچک به همدان نزد جناب مجذوب‌علیشاه

و چون روزگاری به این منوال به سر آمد برحسب اشاره غیبی جناب میرزا کوچک روانه بلده طیبیه همدان شدند، در سال ۱۲۳۶ به خدمت جناب مجذوب‌علیشاه رسیدند و مدتی در آستانش غنودند، و اهل فارس چون این حالت مشاهده نمودند به نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس گفتند که سیاح شیروانی ضالّ و مضلّ و توقّف او در شیراز موجب اضلال خلق است. مثل اینکه عالم عامل و عابد زاهد زین‌العابدین حاج معصوم را فریفته و راغب و طالب فرقه صوفیه نموده، و مدتی است که همدان رفته. خلاصه عذر جناب شیروانی را خواستند، لذا ایشان با اهل و عیال به طرف اصفهان روانه گردید.^۲

وقوع وبا در شیراز و اخراج جناب مست‌علیشاه از شهر

مردم شیراز در سنه ۱۲۳۷ به شومی افعال و اعمال گرفتار شده و هنوز پنجاه روز از تبعید جناب مست‌علیشاه نگذشته بود که حق سبحانه و تعالی بلاى و بار را بر آن دیار گماشت. در مدّت قلیل، زیاده بر هشت هزار کس راه عدم در پیش گرفتند مع ذلک از خواب غفلت بیدار نگشتند و از کردار بد خویش نگذشتند.^۳ آری: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ**.^۴

۱. همان، ج ۳، ص ۳۸۹.

۲. همانجا.

۳. ریاض السّیاحه، صص ۲-۸۶۱؛ حدائق السّیاحه، ص ۲۷۸.

لذا مرحوم مست‌علیشاه پس از استماع این خبر به شیراز رفته، عیال خود را برداشته و به قصبه قمشه (ایران‌شهر) آورد. و سپس مدّت بیست ماه در آنجا به اختلال احوال گذران نمودند [در این شهر ریاض‌السّیاحه تألیف شد] تا آنکه حاکم قمشه قاسم خان ولد سلیمان خان بر وفق طینت خویش عمل نموده، عذر ایشان را خواست. اما فرمائفر ما (از فارس) رقمی مرقوم و تکلیف رفتن به مدینه شیراز فرمود. جزاه الله خیرا^۱.

صاحب حدائق در ادامه می‌افزاید:

«بعد از چندی بار دیگر اشقیای دیو سیر هجوم آورده، در اخراج داعی فتواها دادند و الحق طرفه بنیاد ظلم و ستم نهادند. فقیر هر چند سعی نمود و پیغام فرستاد که مجلسی منعقد شده فقیر را احضار نموده به طریق شرع شریف و عقل منیف جرایم فقیر را ثابت کنند، احدی قبول نکرد! بلکه اصرار نموده، رئیس الاشقیاء به مرتبه‌ای فقیر را مستاصل نمود که از شش جهت طریق چاره مسدود شد، و به مضمون آیه کریمه: *أَيْنَ الْمَفْرُوقِ قَفَرُوا إِلَى اللَّهِ*^۲ به جز لطف حقّ جلّ و علا، جای فرار نماند:

خلق را با تو بد و بدخو کند تا تو را ناچار رو آن سو کند^۴
به فحوای آمن یجبب المضطرّ إذا دعا^۵ و به حکم ادعونی استجبب لکم^۶ و به امر

۴. سوره رعد، آیه ۱۱: خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.

۱. حدائق السّیاحه، ص ۲۷۸.

۲. سوره قیامت، آیه ۱۰: راه گریز کجاست.

۳. سوره ذاریات، آیه ۵۰: پس به سوی خدا بگریزید.

۴. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۲۰ (با کمی اختلاف).

۵. سوره نمل، آیه ۶۲: کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می‌کند.

۶. سوره مؤمن، آیه ۶۰: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.

وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا^۱. گفتیم: رَبِّ أَنْتَی مُغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ^۲ الهی تو پناهی به حق اهل بیت مظلوم نبی اکرمت و به حق خاندان رسول محترمت، تو سزای ایشان بده و جزای آنها را در کنارشان بنه. این‌گونه عجز و نیاز به درگاه خداوند کارساز بنده نواز کرده به مضمون آیه کریمه: اضْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ زَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۳ صبر و بردباری و پرهیزگاری از درگاه حضرت باری مسألت کردم و آیه کریمه: یَفْعَلُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ^۴ وَ یَحْكُمُ مَا يُرِیدُ^۵ بر زبان رانده حواله بر تقدیر الهی نمود.^۶

مقارن این ایام در ۲۷ شوال المکرم سال ۱۲۳۹ هجری قمری روز جمعه، هنگام طلوع آفتاب به مصداق: وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِیدًا^۷ زلزله شدیدی در شیراز روی نمود به مرتبه‌ای که گویا نمونه‌ای از روز محشر بود و جمیع عمارات عالیه رو به خرابی نهاد و اکثر خانه‌ها صورت غالیها سافلها^۸ گرفت و چند هزار کس سایه‌نشین دیوار عدم شدند و قریب به سه کروزر ضرر مالی رسیده و ربع خلق شیراز آواره گردیدند، و در اکثر بلاد ایران بل عربستان کانتهم جزاد متشر^۹ متفرق گشتند. بعد از انقضای چهل روز یاکم و بیش میان

-
۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۰: از آن خداوند است نیکوترین نامها. بدان نامها او را بخوانید.
 ۲. سوره قمر، آیه ۱۰: پروردگارا، من، ناتوان و درمانده شده‌ام، توبه یاری من عنایت بفرما.
 ۳. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰: شکبیا باشید و پایداری ورزید و قلبهایتان را به یکدیگر مربوط کنید و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید.
 ۴. سوره ابراهیم، آیه ۲۷: خداوند هرچه مشیتش باشد همان کند.
 ۵. سوره مائده، آیه ۱: هرچه را که اراده نماید بدان حکم می‌کند.
 ۶. حدائق السیاحه، ص ۲۷۸.
 ۷. سوره احزاب، آیه ۱۱: و جنبانده شدند، جنبانیدنی سخت.
 ۸. سوره هود، آیه ۸۲؛ سوره حجر، آیه ۷۴: زیر و زبر شدن.
 ۹. سوره قمر، آیه ۷: مانند ملخ‌های پراکنده.

مردم مرض موت افتاد و در عرض دو سه ماه قریب بیست هزار کس به دارالجزا خرامیدند، و باوجود این همه صدمات و بلاهای پی در پی متنّبه نگردیدند و بر ظلم و جور افزودند و در فسق و فجور مصرّ بودند تا اینکه حتّی ایشان را با وجود ابتلا به بیماری از شهر اخراج کردند:^۱

«و فقیر نیز در آن اثنا مریض گشت و شدّت مرض به حدّی رسید که احباب از حیات این ضعیف مرفوع الطّمع شدند و اسباب موت حاضر نمودند. و با وجود این حال و کثرت اختلال سرحلقه اهل ضلال یعنی زکی خان و خامت مآل، رقعہ نوشته، مضمون آنکه باید همین دم از شهر بیرون روی والا بر قتل خود متیقّن شوی. از این خبر در بحر حیرت افتاده، ناچار از شهر بیرون رفته در خارج قلعه در صحرا منزل گرفته که شاید چند روز دیگر قوت و توانایی به هم رسیده حرکت کنم.»^۲

«خانه فقیر را فخرالفجّار - که خبر التاجر الفاجر بر او صادق آمده، به مضمون مصرع: "برعکس نهند نام زنگی کافور" - حاجی صادق کذب نهاد، حیلہ شرعی انگیزخته ضبط نمود. الا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ^۳، درباره خویش درست گردانید. مع هذا آن و خیم الحال و سقیم المآل خود را از جمله عدول مؤمنین می داند! و نمی گوید که من تغلب و ستم نموده ام. و عیال فقیر نیز بیمار گشته، از احوال آن حال، طفلی سقط کرده، و در خانه یکی از آشنایان منزل گزید.»

«فقیر با هزاران زحمت و رنج راه کرمان و عراق پیش گرفت. بعضی از بندگان خدای محبت نموده به قدر ضرورت خرجی حاصل

۱. حدائق السیاحه، ص ۲۷۸.

۲. همانجا.

۳. سورۀ آل عمران، آیۀ ۶۱: لعنت خدا بر دروغگویان باد.

کرده، عیال خود را برداشته از راه دریا عازم زیارت شد. چون ابراهیم خان حاکم کرمان و قاسم خان نزد شهریار ایران [از من] سعایت نموده بودند، لاجرم حکم شاهی به احضار فقیر صادر شد. دو نفر محصل آمده فقیر را از نیم فرسخی بندر بوشهر برگردانیدند. و در اثنای راه از خوف و بیم، عیال و اطفال مریض گشته، آزار بسیار کشیدند. بالاخره فرمانفرمای فارس [واسطه شده]، شهریار ایران را از سر اذیت فقیر در گذرانیدند.^۱

زندانی شدن خانواده مرحوم مست علیشاه در قمشه

«دیگر باره با زحمت بی‌مر^۲ اسباب سفر فراهم آورده، عزیمت زیارت شهید مظلوم نمود. چون به قصبه قومشه رسید، قاسم خان قاجار غدار، ستمگری کرد، مایعرف و مایحتاج فقیر را در حیطة ضبط آورد و عیال و اطفال و چند کس از دوستان که همراه بودند همگی را اسیر و دستگیر کرد و مدت سه ماه روزگار آن مرکز دایره اشرا، انواع اذیت و آزار نمود. عاقبت فرمانفرما رقمی صادر و ارسال فرموده و آن مظهر ابن سعد و ابن زیاد، عیال را رخصت داد و عیال به همراه خال خود به شیراز مراجعت نمود. و فقیر در آن هنگام به موجب: الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین، فرار و در خطه کاشان به مرض تب ریع^۳ گرفتار بودم.»^۴

۱. حدائق السیاحه، ص ۹-۲۷۸.

۲. بی‌حد و اندازه.

۳. تبی که سه روز قطع شود و در روز چهارم برگردد.

۴. همان، ص ۲۷۹.

نتیجه توطئه‌های حاج محمد حسن و خانواده وی

همه این حوادث اعجاب آمیز و عبرت انگیز که بر سر حضرت آقای مست‌علیشاه آمد - اگرچه بنا به حکم تقدیر بود - ریشه و سرمنشأ در فتنه‌گری‌های خانواده میرزا زین‌العابدین شیرازی و فتاوی شرعی پدر و جد او علیه تصوّف و عرفان داشت. دشمنی و عدوان این خاندان با مردان خدا حتی معنأ سبب بروز بلاهای مهلک در سراسر شهر شیراز شد، اما این قوم از مخالفت، تفتین، آزار، اذیت و توطئه‌گری علیه راهنمایان الهی دقیقه‌ای آرام ننشستند. بنیان این فتنه‌ها را از ابتدا آنان نهادند و دیگران بدان افزودند تا کار به جایی رسید که پای شاه قاجار نیز به میان آمد و کارگزارانش از جانب او به میدان وارد شدند تا هرگونه احساس امنیت نسبت به لحظات و دقائق آتی را از ضمیر منیر حضرت مست‌علیشاه و متعلّقان و خانواده ایشان سلب نمایند، و هراس مداوم از قتل و نهب^۱ را بر رنج غربت و آوارگی و در به‌دوری ایشان بیفزایند.

تحوّل احوال حاج آقا میرزا کوچک

اما از جانب دیگر، در اثنای اوقاتی که حضرت مست‌علیشاه متحمّل این بلاهای غریب بود، جناب میرزا زین‌العابدین شیرازی در خانقاه بیوک‌آباد همدان در خلوت نشسته و در به روی غیر بسته و چشم عبرت گشاده و با دو بال جذب و سلوک تحت نظارت معنوی حضرت مجذوب‌علیشاه در حال عروج بر معارج روحانی بود. نیمه شبی وقت

۱. غارت، چپاول.

سحرگاه ناگاه جناب مجذوب علیشاه در حجره میرزا کوچک را می‌کشایند و با تبسم به او می‌فرمایند:

«ای فرزند بحمدالله مجاهدات و ریاضات شما در بارگاه الهی قبول افتاده و گنج مقصود به حصول و مفتاحش این کاغذ است که فوراً گرفته، سوار شوی و از این راه پرخوف و خطر نیندیشی. هر جا که حاجی شیروانی [جناب مست‌علیشاه] را دیدی به او بدهی و همه جا با او باطناً همراهی نمایی و او را تنها نگذاری که این کار تو راست و دور دور رحمت است.»^۱

به این ترتیب دوران خلوت و اربعین و ریاضت جناب حاجی کوچک ثمره خود را داد و ایشان به مراتب عالی‌تر عرفانی نائل شده، و با لقب فقری "رحمت‌علی" و با اذن ارشاد از بیوک آباد همدان رهسپار شیراز شد تا به دیدار جناب مست‌علیشاه برود و نامه پیر بزرگوار را به ایشان تسلیم نماید. جناب رحمت‌علی به سرعت به راه افتاد و از فیض باطن مرحوم مجذوب‌علیشاه کارها به سامان شد و در میان راه ناامن، آزاری از اشرار و گردنه بندان به ایشان نرسید.

تعرض اشرار برای به شهادت رساندن جناب مست‌علیشاه

جناب رحمت‌علی هفت روزه به قمشه اصفهان رسید و دید:
«جناب مست‌علیشاه تازه با عیال وارد کاروانسرا شده‌اند و هنوز نشسته‌اند. سلام گفته و کاغذ را رساند. چون خواندند، گفتند: همه [را] به شما سپرده‌اند. و دیگر سخن نگفته از در سرا [کاروانسرا] پیاده

۱. طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۳۸۹.

بيرون رفتند. ناگاه جمعی سواره به درون کاروانسرا وارد شدند – برای گرفتن و بستن و کشتن حاجی شروانی – چون او را نیافتند آن جناب [میرزا زین العابدین رحمت علی] را گرفتند و در غل و زنجیر کشیدند که تو را از حال او خبر است و در کمال سختی نزد امیر قاسم خان پسر سلیمان خان اعتضادالدوله خالوی قهرمان ایران، آقامحمدخان [قاجار] بردند، و امیر قاسم خان به علاوه دامادی خاقان مغفور [فتحعلیشاه قاجار] اعتبار و اعتمادی تمام داشت و پدر مهدعلیای ثالث است، و بالذات با این طایفه [صوفیان و عرفا] کمال عداوت داشت.^۱

در زندان قمشه اشرار غدار میرزا کوچک، رحمت علی، را به انواع شکنجه‌ها آسیب رساندند تا آن که سرانجام به وساطت حاج آقا میرمحمد مهدی، امام جمعه اصفهان، ایشان از زندان بیرون آمده و در منزل امام جمعه اقامت گزید، و بعد از کوتاه مدتی خانواده خود و خانواده حضرت مستعلیشاه را که از زندان خارج شده بودند به شیراز باز آورد.

رفتن جناب مستعلیشاه به محلات

در طول این مدت – چنان که یاد شد – جناب مستعلیشاه در کاشان مخفی و به تب ربع گرفتار و بی هوش و بی رمق از پا افتاده بود. اما چنان که خود مرقوم فرموده در تمام مدت بی هوشی همه نمازهایش در سر وقت موعود ادا می‌گردید هرچند ایشان متوجه گذشت شب و روز نمی‌شدند. بعد از آن به علت آزار و اذیت حاکم بدذات کاشان که مردی بدرو و بدخو بود

۱. همان، ج ۳، ص ۳۹۰.

ایشان به ناچار به محلات حرکت کرده، و مورد احترام جناب حسن علیشاه پسر شاه خلیل الله، پیشوای فرقه اسماعیلیه، قرار گرفته و وی در استعلاج ایشان سعی بسیار کرد و اسباب سفر را مهیا ساخت و آماده کرد تا ایشان در سال ۱۲۴۲ هجری قمری دوباره وارد شیراز شدند. اما این بار برای برکنار ماندن از جور و آزار بی‌شمار خاندان پرعنوان حاج محمد حسن مجتهد و حاج معصوم و سایر خویشاوندانشان، ایشان زندگی مخفی و پنهانی را برگزید، و دست به دعا برای عرضه نیاز و نماز به درگاه بی‌نیاز برداشت تا مگر به یمن عنایت الهی وضعیت زمانه زیر و زبر شود و کار پیروان تصوف و عرفان سامان گیرد. چنانکه می‌فرمایند:

«به همان حال به محلات آمده، مظهر لطف و احسان، حسن علیشاه ابن شاه خلیل الله، سلمه الله و ابقاه در استعلاج فقیر کوشیده و اسباب سفر مهیا و آماده گردانیده، در عین برف باریدن از راه بروجرد و شوشتر و بهبهان به طریق خفا به مدینه شیراز آمده... در گوشه انزوا منزل دارم و لطف غیبی و عنایت لاریبی را انتظارم. مصرع: "مردی از غیب برون آید و کاری بکند."»^۱

تیرگی روزگار دشمنان تصوف و عرفان

در همین سال ایشان طرح نگارش حدائق السیاحه را پی افکند و هم در این سال نگارش آن به پایان رسید. مقارن این اوقات اندک اندک روزگار دشمنان تصوف و عرفان به تیرگی گرایید. ابتدا در سال ۱۲۴۰ حاج محمد حسن سرمنشأ فتنه‌ها مرد و پسرش حاج معصوم (پدر حاج میرزا کوچک

۱. حدائق السیاحه، ص ۲۷۹.

رحمت علی) دچار بحران مالی سخت و ورشکستگی کامل و افلاس مطلق شد، به طوری که حتی برای رفتن به حمام و تأمین مخارج ناهار و شام معطل و درمانده گشت. تفصیل ماجرا آن که ایشان علاوه بر امامت جماعت به کار تجارت نیز اشتغال داشت و وکلا در شهرها و بنادر ایران گماشته بود. اتفاقاً بدون هیچ مقدمه وکلای ایشان بنای بدحسابی نهادند، از جمله حاجی مهدی وکیل ایشان در بوشهر تمامی اموال و مال التجاره و مایملک ایشان را سوار بر کشتی کرده و از راه دریا به سرزمینهای دیگر گریخت، و این کشتی در میانه راه دچار حریق شده و جز مшти خاکستر بر سر آب چیزی از آن برجای نماند و سایر وکلا نیز بنای درشتی و بدحسابی گذاشته و دست ایشان به کلی تنگ شد و امکان وصول و حصول نیز باقی نماند. چنان که ایشان یکی از پسرانش را برای مطالبه وجهی فرستاد و نامه‌ای برایش ارسال داشت به این مضمون:

«نورچشمی به هر نحو است از طلب من چیزی وصول نموده

بفرست که برای پول حمام و مخارج شام معطل مانده‌ام.»^۱

و این همه ناشی از آن همه دشمنی‌ها با حضرت مست‌علیشاه و جناب میرزا زین‌العابدین، رحمت علی، و سایر صوفیان و عارفان بود، چنان که نوه ایشان می‌نویسد:

«و سرّ این عسرت و گرفتاری در احوال والد معلوم می‌شود که

چه بوده.»^۲

علاوه بر آن قاسم خان حاکم قمشه نیز که از بدکرداران روزگار و از

۱. طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۳۸۶.

۲. همانجا.

دشمنان قسم خورده و غدار اهل عرفان بود و به فرمانش جلادان و سفاکان برای شهیدکردن حضرت مستعلی‌شاه به هر طرف روانه بودند، به سزای اعمال زشت خویش گرفتار آمد. چنانکه حضرت مستعلی‌شاه می‌فرماید:

«قاسم خان ستم بنیان نسبت به آن سالک مسالک عرفان و ناهنجار
مناهی ایقان [مقصود جناب رحمت علی است] ایذا و آزار فراوان
رسانید و ضمیر صفوت تخمیرش را برنجانید و آنچه مایعرف و
مایحتاج همراه داشت همگی را آن ظالم ضبط گردانید، و این حرکت
بر آن ستمگر میمون نیامد و ایزد تعالی نپسندید، و از اثر رنجش
خاطر معرفت مظاهر آن گرامی، عن قریب به دارالجزا خرامید و در
این روزها به طریق علم‌الیقین استماع افتاد که در عالم مستی از بام
افتاد و از اقلیم هستی به دیار نیستی پای نهاد و تا دوزخ در هیچ
مقامی و محلی نایستاد.»^۱

«[پس] اشخاصی که مصدر فساد بودند و جور و عناد می‌نمودند،
اکثر بل یکسر ایشان طریق عدم پیمودند و قرب دو ماه می‌شود که
طایفه نوریان به ظلمت مذلت و خواری متواری شدند و زکی‌خان
شقاوت بنیان و متابعان او از لطف الهی و کرم حضرت رسالت
پناهی و از باطن جناب ولایت جاهی به کمند عمل خویش گرفتار
گشته، منکوب و مخدول شدند:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من به جز از کشته ندروی
ورد زبان رجال و اطفال ابتدل بیتدل ابتدالاً شده است و جمیع طایفه
نوری ذلیل و بی‌اعتبار گشتند.... فُقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

۱. حدائق السیاحه، ص ۲۹۶.

اَلْعَالَمِينَ^۱»^۲

«فقیر معروض می‌دارد که شاید بعضی از آن زحمات و بلیات جهت تربیت نفس و تزکیه اخلاق فقیر بوده باشد، و آن بلاها بر این ضعیف از حضرت حق تعالی محض عطا بوده، اگرچه بلا نموده باشد. چنان که مروی است که البلاء موكَّلٌ عَلَى الانبياء والاولياء ثم الامثل فالامثل و فالامثل و نیز خبر لا يَخْلُوا الْمُؤْمِنُ مِنْ قَلَّةٍ او ذَلَّةٍ او عِلَّةٍ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْمَنَّةُ هِر سِه در این ضعیف موجود است. امید از کرم حضرت کریم و لطف خداوند قدیم است که باعث درجات گردد. و مضمون مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ شامل حال شود و اخبار بسیار وارد است که دلالت بر ابتلاء اهل ایمان می‌کند.»

«غرض آن که مدت سی سال در اقالیم سبعه گردیده، و زحمات گوناگون و مشقات از حد فزون کشیده با اولیای هر مذهب و فقرای هر ملت و علمای هر فرقه و عقلای هر زمره و عظمای هر ولایت و فهمای هر کشور مجالست نمودم، در هر طریقی صاحب تحقیقی و در هر دینی صاحب یقینی و هر مکانی اهل ایمانی و هر خانقاهی دل آگاهی و هر اقلیمی حکیمی و هر دیاری شهریاری بود، طریق مصاحبت پیمودم. هرکسی را به چیزی مفتون و هر شخصی را به خیالی مرهون، مشاهده کردم. عالم به علم خود در بند، و حکیم به حکمت خود خرسند. عاقل به گفتار خود مغرور، و جاهل به کردار خود مسرور. عابد به عبادت خود پابست، و زاهد از زهد خود سرمست. سلطان به سلطنت خود در ناز و گدا به مسکنت خود دمساز. هر یکی به هوایی دلدادده و در پی تمنّایی افتاده. جهان را

۱. سوره انعام، آیه ۴۵: پس سپاس پروردگار جهانیان را که ریشه ستمکاران برکنده شد.

۲. حدائق السیاحه، ص ۲۷۹.

دیدم سرابی بی بود و نمودی بی وجود. نه به عزتتش اعتباری و نه ذلتش را مداری. در شهدش زهری مضمهر و در لطفش قهری مستتر. لاجرم از این گیر و دار رسته و رشته تعلقات گسسته، به مضمون مثل اهل بیته کمثل سفینه نوح من ركب فيها نجي و من تخلف عنها غرق^۱، در سفینه اعتقاد اهل بیت نشسته و به حکم واغتصموا بحبل الله^۲، اعتصام به حبل المتین خاندان رسالت گرفته. منت ایزد را که شریعت نبوی و طریقت مرتضوی و مذهب جعفری دارم و نقش اخلاص سلسله علیّه نعمت اللّهیّه را بر لوح جان و دل می نگارم، و سلطان العرفا و برهان الاتقیاء و ملاذ العارفين و ملجاء الطالبین قطب الافاق والخلیفة بالاستحقاق مجذوب علیشاه قدس سرّه العزیز را مریدم و بندگی آن حضرت و ملازمت آن درگاه را به خواجگی عالم و سلطانی بنی آدم برگزیدم»^۳

اگرچه حضرت مستعلیشاه به طور مخفی در شیراز سکنا جسته بود، اما جناب رحمت علی در خدمت ایشان قیام و اقدام نموده و علی رغم همه بدخواهان دقیقه ای از مصاحبت و مجالست کوتاهی نمی کرد. چنان که حضرت مستعلیشاه می فرمایند:

«میرزا زین العابدین ابن الحاج معصوم المدعو به میرزا کوچک، لقب گرامیش رحمت علی است و زبده اولاد حاج محمد حسن بل قدوه سالکان آن دیار است و اگر جمیع سالکان عراق و فارس به وجود ذی جودش افتخار نمایند سزاوار، و در نزد سلسله علیّه نعمت

۱. مثال اهل بیت من مثال کشتی نوح است که هرکس سوار آن شود نجات می یابد و هر که خودداری کند، غرق می شود.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳: و همگان دست در ریمان الهی زنید.

۳. حدائق السیاحه، ص ۲۷۹.

اللّٰهيه عظيم المقدار است.... فقير گويد که قرب هشت سال می شود که اکثر اوقات با آن مظهر سعادت معاشرت و مؤانست می نماید و طريق محبت و اتحاد و خلّت و وداد می پيمايد و همدم و محرم و در نزد فقير، مکرم و محترم است، و صدف ضميرش به درّ صدف و صفا و گوهر مهر و وفاگرانبار، و بحر خاطرش از کدورات صفات ذميه و خس و خاشاک اخلاق رذيله برکنار، و ذات خجسته صفاتش به زيور فضایل صوري و معنوی آراسته و به کمالات ظاهری و باطنی پيراسته. دخلش خرج فقير و درويش، و منزلش مأمن بيگانه و خویش، و دلش مخزن اسرار، و جانش مکمن اطوار است و از اهل زمان و صحبت ایشان همواره محترز و برکنار است.»^۱

از تصريحات فوق به طور وضوح معلوم می گردد که در اين دوران جناب ميرزا زين العابدين شيرازی ملقب به رحمت علی از زمرة مشايخ سلسله علیّه بوده، اما از آن جا که بر وفق قضای پروردگار مقدر چنان بود که ایشان بعداً خلعت پوش تشریف مطايعت کل و اريکه نشين مقام خليفه الخلفایي و زمامدار امور عرفان و طريقت نعمت اللّٰهيه کردند، فلذا حضرت مست علی شاه دست از سير و سياحت کشيده و با سخت و خشن اوضاع فارس ساخته بود تا در تحت بال ولايت خویش احوال ایشان را به کمال برساند. چنانچه می فرمایند:

«اکنون که سنه ۱۲۴۲ هجری است در بلده شيراز سکونت دارد.... امید از کرم کریم و لطف عمیم خداوند قدیم چنان است که آن عزیز را به کمال عارفان بالله برساند و در مقام منتهای تمتای

مقربان درگاه ساکن گرداند. بمحمد و آله الامجد.»^۱

درحقیقت حضرت مستعلیشاه در شیراز توقف و درنگ فرمود تا جانشین خویش را به کمال عارفان بالله ارتقاء دهد و زمام سلسله را به او بسپارد و خود به دیار باقی بشتابد.

حضرت مستعلیشاه در امتثال امر قطب زمان حضرت مجذوبعلیشاه رحل اقامت در شیراز افکند، ضمن آن که هیچ‌گونه تعلق خاطری بدان دیار نداشت و هرگز از اهل آن خطه جز آزار و رفتار ناهنجار چیزی مشاهده نفرمود. مرحوم شیروانی در اشاره به این مطلب، ضمن نقل وصایای شفاهی حضرت مجذوبعلیشاه، می‌نویسد که جناب مجذوبعلیشاه به ایشان فرمودند:

«درین مدت مدید که در سلک اهل فقر به عنایت‌الله المستعان منسلک شده‌اید به طریق فراغت و آزادی گذران نمودید. حال دیگر آزادی را به کنار گذارید و در کمال اهتمام متوجه طالبین باشید. هرکس را طالب دیدید به او فیض برسانید.... باید بعون‌الله المتعال چراغ روشن شده را محافظت نموده و کمال سعی در زیادتی روشنی نمود.»^۲

آری، حضرت مستعلیشاه قدس سرّه العزیز در تمام طول عمر مبارک خویش از سنّ هفده سالگی به بعد در اقطار امصار عالم گردید و به صحبت اهل همه فرق رسید و همه جا توقیر و احترام و مکرمت دید. حال آنکه از زمانی که پای در خاک ایران نهاد، جز رنج و شکنج چیزی

۱. همان، ص ۲۹۷.

۲. بستان السیاحه، ص ۴۲۲.

نصیبش نشد. اما پا از صحنهٔ بلا بیرون ننهاده و بر سر عهد خویش با محبوب معنویش ایستاد. مردانه دست از سیاحت کشید، بلاها به جان خرید و در کنج زاویه‌ای گمنام از چشم خاص و عام در شیراز پنهان شد.

کاندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگواری و سالاری
چراکه حکم حضرت قدیر و مناط تقدیر آن بود که امور طریقت و عرفان و تربیت طالبان و هدایت راه‌جویان به یک سالک پرشور شیرازی به‌نام زین‌العابدین احاله شود.

حضرت مست‌علیشاه به پرورش میرزا کوچک، رحمت‌علی، اقدام نمود تا مقام ولایت را که از مرحوم مجذوب‌علیشاه به ایشان رسیده بود، به‌وی سپارد. بنابراین علی‌رغم همهٔ شداید در شیراز مستقر شد چنان‌که در کتاب *بستان السیاحه* که چند سال بعد از کتاب *حدائق السیاحه* تألیف نموده مرقوم می‌فرماید:

«سالک مسالک یقین الحاج میرزا زین‌العابدین بن الحاج معصوم، لقب گرامیش رحمت‌علی است.... مدّت چهارده سال می‌شود که اکثر اوقات جلیس و همدم و انیس و محرم فقیر است و عمر گرامیش در استرضای خاطر فقیر می‌گذرد، و در ترفیه حال فقرا و مساکین و رعایت عموم سالکین اشتغال دارد. دانندهٔ خیر و رسانندهٔ راحت و مظهر رحمت و مصدر شفقت است.... از درگاه حضرت واهب العطا یا امید صادق و رجاء واثق است که رحمت‌علی را به کمال اولیاء الله برساند، و در مقام فناء فی الله و بقاء بالله قائم و دائم گرداند و از برای خاطر دل‌من، از چنگ وجود موهومی برهاند و او را خلعت تجلیات ذاتی و صفاتی و اسمائی بر دوام بپوشاند و دشمنان خانگی او را که عبارت از خیالات موهومی است معدوم

گرداند.»^۱

باید دانست که تألیف کتاب مستطاب بستان السیاحه برحسب مقدمه کتاب در سال "مرغوب" (۱۲۴۸ قمری) مقارن سن ۵۴ سالگی مؤلف واقع شده است.

در تمامی این ایام ظلمانی، مست‌علیشاه شیروانی شام درویشان را سحری نورانی انتظار می‌کشید تا صبح امید از اعتکاف پرده غیب خارج شود و حجاب دوران رحمت را فرو افکند.

دولت درویشان

فضای ایران آن روز آستان حوادثی مبهم بود. از قضا در اواخر سال ۱۲۴۹ هجری فتحعلیشاه قاجار فوت کرد و نوه او محمدشاه به جای او به تخت جانشینی نشست و پرده از راز نهانی برافتاد.

سلطان جدید ممالک محروسه - برخلاف شاه پیشین - با فقرا ارتباط داشت و به جناب مست‌علیشاه در خفا ارادت می‌ورزید، از این لحظه به بعد شرایط عالم عرفان به کلی دیگرگون شد و مشکلات پیشین رو در عدم نهاد. در کوتاه مدتی زمام امور مملکتی به دست ارادتمندان بزرگان افتاد، و مردم نیز چون چنین دیدند ترک رویه پیشین گفته و در مکرمت عارفان مبالغه تمام نمودند. و کسانی که تا پیش از آن ظروف فقیران را نجس می‌شمردند، من بعد بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند که از مانده غذای آنها برای تبرک بخورند!

۱. همان، صص ۹-۳۲۸.

۲. حدائق السیاحه، مقدمه چاپ، صفحه ۵.

جناب میرزا زین العابدین شیرازی با لقب رحمت‌علیشاه در سال ۱۲۵۰ قمری به اشاره مست‌علیشاه عازم محلات شد، و مقارن فوت فتح‌علیشاه در اصفهان، به اشاره مرشدش به منظور تعزیت و تهنیت محمدشاه قاجار به دارالسلطنه تبریز شتافت، و از آن جا در معیت محمد شاه به پایتخت نزول اجلال فرمود.

طولی نکشید که بنا به خواهش محمدشاه حضرت مست‌علیشاه شیروانی نیز از شیراز به تهران تشریف فرما شده و مورد توقیر و احترام فراوان قرار گرفت، و اکابر سلسله جلیله نعمت‌اللّٰهيه همانند جناب رحمت‌علیشاه و جناب میرزا مسلم ارومی و جناب صدرالممالک اردبیلی به خیرمقدم ایشان شتافتند، و شبی همه این بزرگان به دعوت محمدشاه بساط مجلس فقر و نیاز در حضور حضرت مست‌علیشاه سبز نمودند. محمدشاه از فراز تخت مرمر به زیر آمده و بر خاک نشست، و در سطوت جذبه‌های پیر طریقت اظهار نیاز و تهیدستی حقیقی نمود.

از علائم ارادت شاه قاجار اینکه منصب صدارت عظمی را به جناب نصرالله خان اردبیلی پیشنهاد نمود، اما وی آن را نپذیرفت. فلذا حاج میرزا آغاسی که از حاضران این مجلس و از فقرای سلسله علیه نعمت‌اللّٰهيه و از ارادتمندان حاج آقا ملا عبدالصمد همدانی بود، عهده‌دار این سمت شده و نصرالله خان، خلعت مقام صدرالممالکی بر تن نمود، و به اشاره وی محمدشاه قاجار منصب نایب‌الصدری را به جناب رحمت‌علیشاه تفویض کرد.^۱ پس از آن محمدشاه برای استمالت از حضرت مست‌علیشاه و جبران

۱. فرمان نایب‌الصدری

الملك لله تعالى: حکم همایون شد آنکه چون اکنون که به تأیید پروردگار بی چون صدر صفة سلطنت

تمام مصائبی که برایشان رفته بود و برای آن که خاطر ارجمندش بیش از این از غلبه عوام و حقد جهال و حسادت بی‌خبران آزرده نشود و دوران آوارگیشان به سر آید و برای اثبات مراتب ارادتمندی و ادب خویش به ایشان، شش‌دانگ ده‌کشن را - که سالیانه هزار تومان عواید آن بود - در چهار کیلومتری شیراز خدمتشان تیول کرد. در سال ۱۲۵۱ هجری قمری حضرت رحمت‌علیشاه - با عهده‌داری کلیه مناصب دولتی ایالت فارس و با

→

روزافزون، به ذات همایون ما زینت اندوز و توفیق و قیام و قیام بی‌خلاف که اسلاف اروغ میمنت اوصاف ما را خلفاً بعد سلف، مخلف و مسلم بوده به تجدید نوبت ما عالم آرا و جهان‌افروز آمده به اشاعت شعائر سپاسداری و اذاعت شرایع حق‌گزاری ملزوم همت شهریاری داشته‌ایم که از سالکان صراط المستقیم صداقت هر یکی را با دعای دعاگویی دولت در دارالشرف ارادت از اقامه عدلین قلب و لسان سجد خلوص نیت در دست باشد در محفل اعتبارش شرف صدارت ارزانی داریم و در ارتقای مدارج اعزازش انظار التفات گماریم و منظور از این نسبت آن است که چون مراسم دیانت و صیانت و مراتب صدق ارادت جناب قدسی القاب ولایت مآب، حقایق و معارف انتساب، مکارم و محامد ایاب، زبدة‌المحققین، قدوة السالکین، خیرالحاج والمعمرین حاجی زین‌العابدین مشهور و شهیر به میرزا کوچک که به ظهور حسن عقیدت، معروف و به معارف ظاهر و باطن، موصوف است و اظهار هرگونه عواطف درباره او ملزوم رأی عطوفت مألوف، لهذا در هذه السنه قوی ثیل خجسته دلیل و مابعداها او را به منصب نیابت صدارت خطه فارس منصوب و به تشخیص و تقریر مقررات و ادارات و وظایف و مرسومات مملکت مزبوره منصوب داشتیم که همه ساله مستمریهای مقرره را که به موجب تفصیل است از مباشرین به حیطة وصول رسانیده در وجه صاحبان و مستحقان عاید سازد و به واسطه بصیرت و دیانتی که دارد در تحصیل دعای خیر به جهت دعای دولت قاهره مزید اهتمام به ظهور رساند و هر ساله یک عشر از مقررات مرقومه را به جهت مخارج و معاش خود ضبط و صرف نموده، در انتظام امر مزبور و تحصیل دعای خیر به جهت دولت ابد مفطور، اهتمام معمول دارد. مقرر آنکه حکام و مباشرین مهام فارس جناب مشارالیه را نایب‌الصدر بالاستقلال دانسته تصدی مهام وظایف و مقررات مفصله را به جناب مشارالیه مخصوص و یک عشر آن را در وجه او معین داشته عاید سازند. المقرر ارباب مقررات مقرره حسب الحکم معمول و در وصول و ایصال وظایف به جناب مشارالیه رجوع نموده تخلف نوزند. عالیجاهان رفیع جگهان عزت و جلالت دستگهان مقرب الخاقان مستوفیان عظام دیوان اعلی شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده از شوایب تغیر محروس دانند و در عهده شناسند. سنه ۱۲۵۱ (طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۳۹۱).

فرمان نایب‌الصدری - رهسپار شیراز شده و بر اریکه نایب‌الصدری تکیه زد و به این ترتیب وعده پیر روشن ضمیر که فرموده بود: «این کار تو راست که دور رحمت است»^۱ تحقق یافت.

رحلت حضرت مست‌علیشاه

جناب مست‌علیشاه در چهار سال پایان عمر عزیزش مورد اعزاز و توقیر تمام بود. با این حال ایشان که از کار دنیا به تنگ آمده و از طرفی جناب رحمت‌علیشاه را به کمال مطلوب عارفان باللّٰه رسانده بود، با اطمینان خاطر از آینده سلسله علیّه نعمت‌اللّٰهیه، عزم مسافرت به خانه خدا و حج بیت الله نمود و در سال ۱۲۵۳ در سن شصت سالگی همراه با همسر ارجمندش راهی مکه معظمه گردید. در این سفر چندین تن از فقرای بامحبت من جمله مرحوم حاج محمد تقی ابن حاج معصوم برادر رحمت‌علیشاه در التزام رکاب بودند. آن چنان که در یادداشتهای پسرشان آقا میرزا علی صدرالعرفا درج شده یکی از ملتزمین رکاب ایشان که غسل بود نقل نمود:

«ایشان بعد از انجام اعمال حج و تصمیم مراجعت به شیراز روز آخر که برای وداع به مسجدالحرام آمدند، پس از طواف در مقام ابراهیم نماز خوانده، بعد از نماز دستها را بلند کرده، پس از دعای بسیار عرض کرد: "بارالها، جمعی مرا کافر و گروهی مسلم و جمعی مؤمن می‌دانند، و تو از ضمیر هرکس بهتر آگاهی و بهتر می‌دانی که آنچه تاکنون انجام داده‌ام برای رضای تو بوده. الحال از صدمات اهل

۱. همان، ج ۳، ص ۳۸۹.

روزگار ملول شده و مایل به زندگانی دنیا نیستم و اگر تو راضی به رفتن من باشی، من هم به رضای تو راضیم." و به گریه افتادند. سپس بیرون آمده و همان شب تب و سردرد، عارض ایشان شد و در قافله حجاج مرض ایشان شهرت یافت. و با همان حال از مکه حرکت نموده و به فاصله دو روز رحلت فرمود و در قبرستان جدّه مدفون گردید.^۱

پس از رحلت این بزرگوار ارکان سلسله نعمت‌اللّهیه به کف با کفایت حضرت رحمت‌علیشاه سپرده شد و کلیه فقرای پیرو حضرت مست‌علیشاه، اعم از مشایخ قدیمی و سالکان با ایشان تجدید عهد نمودند و طالبان به ایشان دست بیعت دادند. حضرت رحمت‌علیشاه علاوه بر دارا بودن مقام ارشاد و مطاعیت کلّ در عرفان، در علوم صوری و رسمی نیز به کمال و دارای درجه اجتهاد بودند، و به تفصیلی که گذشت بنا به درخواست جناب صدرالممالک اردبیلی و موافقت محمدشاه قاجار مسندنشین منصب نایب الصدوری نیز به‌شمار می‌آمدند. از یمن وجود ایشان، تصوّف و عرفان در ایران آن دوران رواجی تام یافت و بسیاری از اصناف مردم و طبقات گوناگون به ایشان دست ارادت دادند.

۱. حدائق السیاحه، مقدمه چاپ، صفحه ۵.

دوران خلافت جناب رحمت‌علیشاه

هنگامی که جناب رحمت‌علیشاه زمامدار امور حکومتی و طریقتی گشت، از آنجا که مرشد وی و خود او سالیان دراز بزرگترین شداید و بلاها را از دست و زبان اعضای خاندان عرفان ستیز حاج محمد حسن مجتهد قزوینی مشاهده نموده و عدوان ذاتی و انزجار جبلی آنان را با عالم فقر و عرفان با جان و تن تجربه کرده و نیز عشق و علاقه بی‌حد و اندازه آنان را به دنیا و امور دنیا مسلم دانسته، و از تمایل و حرص شدید آنان به ثروت و ریاست و شهرت و قدرت واقف بودند، پس کوشیدند که به هر نحو ممکن از بازکردن پای آنان به قلمرو طریقت و امور راجع به سلسله احتراز مطلق نمایند و نگذارند که این قوم صوفی سوز و عرفان‌ستیز دشمنی‌های فطری خویش را این بار در لباس دوستی، علیه مصالح سلسله عالیّه نعمت‌اللّهیه آشکار و عیان سازند و دامن به فتنه‌های جدید زنند. فلذا حضرت رحمت‌علیشاه نظر به محبت فرزند به پدر، نامردمی‌های پدر و جدّ را با خودش به فراموشی سپرد و اعمال پدرش را که راه معیشت بر پسر خویش بسته، دلش را شکسته و او را مدتها به حبس و زندان افکنده و به آوارگی

کشانده بود، در کمال مروّت و فتوّت نادیده انگاشت، و دهی را از شاه قاجار برای چنین پدری به تیول گرفت تا در ایّام آخر عمر از فلاکت ظاهری نجات یابد و با آبرومندی زندگانی بگذراند. بعد از آن نیز او را به زیارت مشهد مقدّس حضرت ثامن الائمه در ولایت خراسان برد و او همان جا درگذشت و در آن محل نیز به خاک سپرده شد. آن جناب سپس به شیراز مراجعت نمود، و سررشته امور محوّله را به دست گرفت.

باتوجه به وظایف محوّله طریقتی و حکومتی، جناب رحمت‌علیشاه برای ممانعت از تخلیط امور حکومتی و طریقتی و تفکیک این دو امر از یکدیگر نظارت امور مربوط به نائب‌الصدّری و نگارش مراسلات دولتی و مطالب شغلی و متفرعات مشغله دولتی را به عهده پسر بزرگش میرزا محمد حسین معروف به منصور علی - که در عین حال خطّی کاملاً متمایز از شیوه نگارش ایشان داشت - وا گذاشت، و وی را مسؤول نگارش مراسلات و پاسخ به سوالات مردم و اخذ وجوه مالیاتها و رسیدگی به حسابها ساخت. در عین حال خود به سرپرستی امور فقری و مدیریت سلسله چنان که شیوه اقطاب بوده و هست قیام و اقدام فرمود و کلیه مراسلات طریقتی مشتمل بر پاسخ به عریضه سائلین و صدور اذن مأذونین، نصب مشایخ و تعیین جانشین را باتوجه به اهمیّت موضوع شخصاً با خطّ و انشای مبارک خود برعهده گرفت. زیرا پرداختن به امور طریقت در سرلوحه وظایف ایشان قرار داشت و مطالب حکومتی از فروع موقعیت خاصّ ایشان به‌شمار می‌رفت، لذا آنجناب بدان بهایی نمی‌داد و صرف وقت و عطف توجه بدان نمی‌نمود.

حضرت رحمت‌علیشاه در ذیل عنایت و چتر تربیت خویش سالکان

قابلی را پرورش و به مقام ارشاد ارتقاء داد، مع‌ذکب برای آن که دست خانواده دنیاپرست و ریاست طلبش همچنان از ساحت طریقت و عرفان دور ماند از میان نزدیکان و بستگان خویش هیچ یک را تحت تربیت خاصه باطنی قرار نداد و هیچ یک از مقامات طریقتی (اخذ نذریه، فطریه و سایر وجوه شرعیه، اجازه استخاره، اجازه امامت جماعت، اجازه تلقین ذکر لسانی، اجازه اخذ بیعت ولوی و...) را به آنان واگذار نفرمود و هیچ یک از آنان را به هیچ یک از القاب طریقتی ملقب ننمود. البته این امر بر آنان گران می‌آمد زیرا برای ارضای حس جاه‌طلبی، هم طالب مقامات دنیوی و هم خواهان بهره‌مندی از القاب طریقتی بودند، ولی جناب رحمت‌علیشاه قبول این خواهشها نمی‌کرد.

صدور فرمان جانشینی جناب سعادت‌علیشاه

حضرت رحمت‌علیشاه در سال ۱۲۷۱ قمری یکی از فقرای بامحبت و ثابت‌قدم ساکن اصفهان به نام حاج آقا محمد کاظم تنباکوفروش اصفهانی را که از دوران حضرت آقای مست‌علیشاه و به دست ایشان مشرف به فقر شده و تربیتها یافته و به کمالات نائل آمده بود مجاز در تلقین ذکر انفسی و دادن اوراد به طالبین خطه اصفهان نمود.

متن فرمان ۱۲۷۱ قمری به شرح ذیل است:

بسم الله الرحمن الرحيم

و به ثقتی و رجائی

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله

اجمعين الى يوم الدين.

اما بعد، چون در هر بلدی از بلاد از سلسله علیّه نعمت اللّٰهيه هستند و طالبین طریقه حقّه نعمت اللّٰهيه بسیارند و شخصی دیندار و متقی و پرهیزکار و باخبر از طریقه حقّه که محرک اهل طریق سلسله علیّه باشد، لازم است. و عالی جناب محامد و محاسن انتساب، برادر مکرم آقا محمد کاظم استحضار از طریقه علیّه داشته، لهذا به تاریخ اواخر شوال المکرم سنه ۱۲۷۱ قرار دادم که در اصفهان هرکس طالب طریقه حقّه باشد، ذکر انفس را با اورادی که از مشایخ عظام یداً بید به ایشان رسیده است، تعلیم نمایند. و شب‌های جمعه را هرگاه اسبابش جمع باشد، به نهجی که به ایشان رسیده است نیازی سبز کنند و دعای سفره را معمول دارند. و فقرای سلسله علیّه باید اطاعت ایشان را در امور طریقت بکنند و طریقه صدق و صفا و مهر و وفا را از دست ندهند، و در هر حال مواظب شریعت مقدسه و طریقت علویّه رضویّه نعمت اللّٰهيه باشند. دنیا محل عبور و مرور است، کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ.^۱

محل مهر مبارک: عبده زین العابدین

حضرت رحمت علیشاه فرمان دیگری در سال ۱۲۷۲ قمری مجدداً در حاشیه فرمان سال ۱۲۷۱ برای تأکید فرمان اولیه و اضافه نمودن قلمرو اجازه جناب سعادت علیشاه مبنی بر اذن تلقین ذکر حیات مرقوم فرمودند که متن آن بدین شرح است:

مجدداً قلمی می‌شود که طالبین حق در اصفهان یا جای دیگر

۱. سوره رحمن، آیات ۷-۲۶: هر چه بر روی زمین است دستخوش فناست. و ذات پروردگار صاحب جلالت و اکرام توست که باقی می‌ماند.

هرجا که باشد به هم برسد، مأذون هستند که ذکر انفاس و ذکر حیات و اوراد به نهجی که به ایشان رسیده است به قدر استعداد طالبین به ایشان تعلیم کنند، و تا ممکن است شبهای جمعه و نیاز را از دست ندهند و معمول دارند. و فقیر را از دعا فراموش نفرمایند که عندالله و عندالرسول و صاحبان ولایت، مثاب و مأجور خواهند بود.

فی شهر ربیع الاول، سنه ۱۲۷۲

محل مهر مبارک: عبده زین العابدین

بالاخره حضرت رحمت‌علیشاه در سال ۱۲۷۶ قمری با صدور فرمان صریح خلافت که با خط مبارک خویش تسوید فرمود، حاج آقا محمدکاظم را به مقام مطاعت کُلّ سلسله تعیین فرمود و وظیفه ایشان را سرپرستی سلسله و رسیدگی به امر هدایت و ارشاد طالبان قرار داد و بر اطاعت ارادتمندان از امر و فرمان مطاع ایشان تأکید ورزید و تصریح فرمود که «مردود ایشان مردود فقیر (یعنی رحمت‌علیشاه) و مقبول ایشان مقبول فقیر است»، و آنجناب را در طریقت به «سعادت‌علیشاه» ملقب نمود.

فرمان جانشینی حضرت آقای سعادت‌علیشاه به شرح ذیل می‌باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

و به تقتی و رجائی

بعد از حمد و ثنای حضرت و اهب العطا یا و درود و صلوات بی‌منتها بر روان پاک پیشوای اصفیا و سید انبیا و سلام و تحیات به روح پرفتوح سرمایه خاتم اولیا و پیشوای اوصیاء و اولاد امجاد او ائمه هدی و پیروان او اعنی راهنمایان طریقت بیضاء مکشوف رأی سعادت پیرای فقرای سلسله علیه نعمت‌اللهیه و رهروان طریقت

رضويّه مرتضويّه مي دارد که چون اين فقير صداقت تخمير "درويش رحمت علي" معروف به "حاجي ميرزا کوچک"، تکليف طريقت خود در اين دانسته که هر يک از سالکين سلسله عليّه را که متّصف به صفات صلاح و سداد و قابل هدايت طالبين راه نجات و رشاد يابد، بايد مأذون در تلقين اوراد و اذکار و مأمور به تبليغ اسرار اوليای عالي مقدار نمايد، لهذا در اين تاريخ که شهر شوال المکرم سنه ۱۲۷۶ هجری است، مجدداً عالي جناب معارف اکتساب، عوارف انتساب، محامد و مکارم و مشايخ القاب "آقا محمدکاظم" معروف به شيخ زين الدين طاب ثراه^۱ را که به حلیه اوصاف حميده آراسته، و از رذایل صفات نفسانی پيراسته پيراسته است محکوم به ارشاد طالبين و مأذون در تلقين اوراد و اذکار قلبيه و قالبیه مأثوره از اوليای راشدين نمودم.

و ايشان را در طريقت "درويش سعادت عليشاه" ملقب ساختم تا طالبان سعادت ابدی و لب تشنگان زلال سرمدی از برکت صحبت ايشان بهره ياب و از چشمه سار فيوضات باطنیه ايشان سيراب گردند. جناب مشارالیه بايد همت اوليا را پيش نهاد نموده از ارشاد طالبين و تربيت سالکين و انذار منکرين دقيقه ای فروگذاشت نمايند.

و فقرای سلسله عليّه نعمت اللّٰهيه هم از اطاعت و انقياد ايشان

۱. بعداً در قسمت شرح حال مرحوم سعادت عليشاه اشاره خواهيم کرد که جناب آقا محمدکاظم سعادت عليشاه به واسطه جدّ خویش شيخ زين الدين معروف به شيخ زين الدين بود، لذا آوردن کلمه "طاب ثراه" به دنبال اسم ايشان در فرمان خلافت و جانشینی مشارالیه مربوط به مرحوم شيخ زين الدين، جدّ ايشان، می باشد که خصوصاً در عالم فقر و درویشی شخصیت مشهور و محترمی بود. اين چنین سبک در عرف و ادبيات دينی بی سابقه نمی باشد.

خود را معاف ندارند و مردود ایشان را مردود فقیر و مقبول ایشان را مقبول فقیر شمارند.

و در لیالی متبرکه فقرای صادق را جمع نموده به ذکر خدا مشغول شوند و فقیر را از دعا فراموش ننمایند. و ان شاء الله پیوسته در ازدیاد لوازم محبت و صفا و استحکام قواعد فقر و فناکوشش نمایند. اِنَّه ولی الاجابه و السلم علی من اتبع الهدی و التزم احکام متابعة المصطفی و ائمة الهدی علیهم آلاف التحیة و التناء.^۱

محل مهر مبارک: عبده زین‌العابدین

اما در پی صدور فرمان جانشینی و اعلام و اعلان آن در سال ۱۲۷۶ دیگر غضب بازماندگان حاج محمد حسن به جوش افتاد و رگ عدوان آنان با طریقت و عرفان جنبیدن گرفت. آنان بدون توجه به جنبه معنوی قضیه، صرفاً برای ارضای حس جاه‌طلبی و ریاست دوستی، بر آن شدند که مانع از انتقال مقام قطبیت از شیراز به اصفهان گردند. این امر نشانه عدم باور مطلق آنان به ارزشهای تصوف و به دنبال همان دشمنی‌های دیرپای خانوادگی بود. آنان هم‌چنان که آرزومند به ارث بردن مناصب صوری^۲ مرحوم رحمت‌علیشاه بودند، در حفظ مناصب معنوی ایشان می‌کوشیدند بدون

۱. متن این فرمان عیناً در طرائق الحقائق (ج ۳، صص ۲-۴۰۱) درج شده؛ جز اینکه عبارت «و مردود ایشان را مردود فقیر و مقبول ایشان را مقبول فقیر شمارند» سهواً یا عمداً حذف شده است. مؤلف رساله سعادتیه (آقا عبدالغفار اصفهانی، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۲) نیز فرمان مذکور را در ابتدای رساله خویش (صص ۳-۵۱) عیناً نقل کرده است. در کتاب گلستان جاوید (تألیف دکتر جواد نوربخش، چاپ دوم، ۱۳۷۳، ص ۳۷۴) نیز آمده است.

۲. چنان که میرزا محمد حسین و میرزا محمد معصوم دو پسر مرحوم رحمت‌علیشاه با حکم دولتی، یکی بعد از دیگری وارث مقام نایب‌الصدری شدند.

آنکه شرایط ضروری آن را که عبارت از اذن الهی، تهذیب نفس، تزکیه باطن، تصفیه روح و تسویه قوای معنوی در خود بود جمع کرده باشند. اما همان‌طور که تصدّی مناصب دولتی موکول به صدور حکم شاهی و تصدّی مناصب شریعتی موکول به صدور حکم مجتهدان می‌باشد، تصدّی مقامات طریقتی نیز پس از جمع شرایط لازم، نیاز به صدور فرمان از طرف قطب زمان دارد و ایشان نیز این مسؤولیت را برعهده درویشی راه رفته و مستحقّ دریافت این عنوان وا گذاشت. اما خانواده مرحوم رحمت‌علیشاه برای نیل به هدف خود یعنی منصرف ساختن مرحوم رحمت‌علیشاه از انتقال قطبیت به مرحوم سعادت‌علیشاه دست به تمهیدات گوناگون بسیاری زدند که فی‌الجمله دو غایت معین را دنبال می‌کرد:

۱ - جناب سعادت‌علیشاه را تحت فشار قرار دهند تا از قبول امر استنکاف نماید.

۲ - جناب رحمت‌علیشاه را به زعم خودشان نسبت به قابلیت جناب سعادت‌علیشاه دچار تردید سازند.

در تعقیب این برنامه، خویشان مرحوم رحمت‌علیشاه سیل نامه‌های تند و دلسردکننده را به اصفهان سرازیر کردند. مرحوم سعادت‌علیشاه که در زاویه مناعت خویش، متمکن و به امور جاریه خود اشتغال داشت از دریافت این مراسلات، اندوهناک و مغموم گشت و چون احساس می‌کرد که نزدیکان جناب رحمت‌علیشاه سررشته این توطئه‌های ناجوانمردانه را در دست دارند قصد انزوا و فراغت و تعطیلی مجالس فقری اصفهان را نمود. در کتاب رهبران طریقت و عرفان در این خصوص چنین آمده است:

«گویا زمزمه اختلاف کلمه میان فقرا و آثار حسد بعضی از

همگنان از اواخر حیات جناب آقای رحمت‌علیشاه کم و بیش ظاهر و مشهود بوده است. چنانچه از مفاد نامه‌ای که جنابش قریب به رحلت به آقای سعادت‌علیشاه مرقوم فرموده... اطلاع آن جناب از قضایا درک می‌شود. زیرا در این نامه صریحاً فقرا را امر به پیروی و اطاعت از آقای سعادت‌علیشاه نموده و ذکری از نوشته‌های مجعوله فرستاده شده به اصفهان فرموده‌اند.^۱

نامه جناب رحمت‌علیشاه به جناب سعادت‌علیشاه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

و به تقی و رجائی

مخدوم مکرم مهربان و فقه الله لما یحب و یرضی، مسموع شد بعض نوشتجات از جانب فقیر فرستاده‌اند که مخالف فقر بوده است و این مباین رأی فقیر بوده. اجمالاً بدانید که فقیر من عندی شما را زحمت به امور نداده و تا مأمور از مشایخ و بزرگان نبوده، مزاحم نمی‌شدم و اگر کسی نوشته‌ای به اسم فقیر فرستاده خلاف خدا و رسول و ائمه هدی علیهم‌السلام بوده و باید ملازمان منظم امور فقر آن سامان باشید و شبهای جمعه را دخیل در امور طریقت باشید و فقیر را مسرور و محظوظ بفرمایید، و اگر تکاهل و تساهل بفرمایید باعث دلتنگی فقیر خواهد شد. نیت شما بحمدالله به‌خیر بوده و خواهد بود، و اگر نوشته‌ای از فقیر بفرستند خلاف است و رضای فقیر نیست و اطلاعی ندارم. و فقرای آن سامان را زحمت می‌دهد که آنچه صوابدید و صلاح برادر مکرم آقا محمد کاظم باشد، باید

اطاعت کنند و از صواب و صلاح ایشان بیرون نروند که مخالف رأی فقیر خواهد بود. تحریراً فی غزّه جمادی الاولی ۱۲۷۷، در شیراز قلمی شد. والسلام، خیر ختام رزقنی و ایاکم سلامه فی الدنیا والاخره، والسلام.

متن مراسله فوق نیاز به بحث ندارد. مشخص است که عده‌ای خود را پشت نام حضرت رحمت‌علیشاه پنهان کرده و با سوءاستفاده از اسم ایشان نسبت به خلیفه ایشان جناب سعادت‌علیشاه اسائه ادب و بی‌حرمتی می‌کردند، اما حضرت رحمت‌علیشاه چون از مآوقع مطلع شد با ارسال این نامه محکم ایشان را به ثبات قدم فراخواند.

دستخط این نامه بعینه به همان خط فرمان خلافت جناب سعادت‌علیشاه است که در صحت انتساب آن به حضرت رحمت‌علیشاه مخالف و موافق متفق‌القولند. در این نامه صریح به یک نکته عظیم تصریح شده که خبر از وجود توطئه‌های پشت پرده علیه قطبیت حضرت سعادت‌علیشاه و علیه وصیت روشن و صریح حضرت رحمت‌علیشاه می‌دهد. اگر هیچ دلیل دیگری در اختیار ما نبود، مضمون همین مراسله کفایت از اثبات مقصود ما می‌نمود، و بنیان استدلال کسانی را که از خط خلافت حضرت سعادت‌علیشاه روبرو تافتند و به جاده انحراف و مسیر باطل گام نهادند از بن دندان پوچ و بی‌اعتبار و بی‌رنگ می‌ساخت، و اگر ذره‌ای انصاف و مروّت و فتوّت - که از لوازم طریقت و مقتضیات درویشی است - در دل کسی بود، جز قبول حقانیت مطلق جناب سعادت‌علیشاه سخن دیگری نمی‌توانست بگوید یا دعوی دیگری بر زبان راند.

حضرت رحمت‌علیشاه ابتدا در این نامه به مراسلاتی که تاکنون نوشته

و فرستاده شده اشاره می‌فرمایند و می‌گویند که آنها از من نیست و انتساب آنها به من خلاف رضای خدا و رسول و ائمه اطهار است، یعنی عملی شیطانی و فعلی حرام است. اما در ادامه مطلب، رو به آینده فرموده و امکان دوام این توطئه‌ها را به صورت جعل فرمان و انشعاب و افتراق یادآوری می‌فرمایند و می‌نویسند:

«اگر نوشته‌ای از فقیر بفرستند خلاف است و رضای فقیر نیست

و اطلاعی ندارم.»

مرحوم حاج عبدالغفار اصفهانی در رساله سعادتی که به سال ۱۳۱۲ نگاشته است می‌نویسد:

«مطالبی که در این نوشته آخر (نامه مذکور) فرموده‌اند که اگر

کسی نوشته از طرف فقیر فرستاده یا بفرستند خلاف است و اطلاعی

ندارم، کرامت خواهد بود.»^۱

پس از آنکه نامه مزبور به دست مرحوم سعادت‌علیشاه رسید، دوباره در مأموریت خویش مستحکم شده و با دل گرم و پشت قوی به امر خدمت به فقر و عرفان قیام نمود. ولی هم‌چنان این مخالفتها ادامه داشت تا آنکه حضرت رحمت‌علیشاه در شب یکشنبه هفدهم صفر ۱۲۷۸ قمری بعد از فراغت از مجلس روضه خوانی و اتمام اطعام مدعوین، با همه وداع نموده و همان شب در بستر خواب جان به جان آفرین تسلیم فرمود، و پیکر پاکش را پس از انجام تشریفات معهوده در قبرستان باب‌السلام شیراز به خاک سپردند، و بر روی سنگ قبرشان شعری از مرحوم وقار منقور نمودند که مصرع ماده تاریخ آن چنین است: "ره به بزم انس جست آن هادی راه

۱. سعادتی، ص ۵۴.

یقین". و از آنجا که الف آن ممدوده است، مادّه تاریخ رحلت ایشان ۱۲۷۸ هجری قمری می‌شود.

مخالفت‌های تازه بازماندگان حاج محمد حسن با تصوّف

پس از رحلت جناب رحمت‌علیشاه اعضای خانواده ایشان ضمن برگزاری یک جلسه مخفی در صدد یافتن راه حلّ دیگری برآمدند. ماوقع این جلسه به شرحی که بعداً توسط میرزا محمدحسین بازگو شده و به خامه حاج آقا عبدالغفار اصفهانی در رساله سعادتیه در سال ۱۳۱۲ ثبت افتاده از این قرار است:

«حاجی آقا محمد شیرازی که از منسوبان صوری آن حضرت بود و فی الجمله اسم و رسمی و علوم صوری داشت، خواست که این طریقه از خانواده او جاری باشد. آقا زاده، آقا میرزا محمد حسین، را فریب داد که من این امر را در همین شیراز اجرا خواهم نمود [یعنی مانع انتقال قطبیت به اصفهان می‌گردم] که بزرگی از آن ما و شما باشد و همواره احترام شما هر جا باشد. و فرمانی به اسم خودش به خطّ آقا زاده نویسانید و مهر مبارک مرحوم آقا [یعنی حضرت رحمت‌علیشاه] را از آقا زاده گرفته، مهر نمود و سواد آن را به ولایات انتشار داد. بعضی مردم که مطلع نبودند به آنها گرویدند. بعد آقا زاده صدماتی کشیده و پشیمان شد و مطلب را بروز داده و اذعان به تقصیر نمود و به توسط جناب آقا میرزا حسین خان سررشته‌دار، شرح حال و ندامت خود را به حضور مبارک مرحوم سعادت‌علیشاه

عرض داشتند و تائب گردید و در دنیا خیری ندید.»^۱

آقامیرزا محمدحسین چندی پس از نوشتن فرمان جعلی به خطّ خویش برای حاج آقا محمد شیرازی به تشویق وی و به تحریک مادر خویش یعنی همسر دوم جناب رحمت‌علیشاه که در عین حال خواهر همسر حاج آقا محمد نیز بود به بلا و سخط الهی گرفتار آمد و بعداً پشیمان شده و خدمت جناب سعادت‌علیشاه رسید. مرحوم میرزا معصوم (نایب‌الصّدر ثالث)، فرزند دیگر حضرت رحمت‌علیشاه، تمام این وقایع و علّت اختلافات را برای جمعی از جمله جناب شیخ اسدالله ایزدگشسب که از مشایخ مرحوم آقای صالح‌علیشاه می‌باشند نقل نموده است.^۲ هم‌چنین مرحوم نایب‌الصّدر در طرائق‌الحقایق نیز به پریشانی برادر خویش اشاره نموده و به این عبارت بیان می‌دارد:

«بعد از ارتحال حضرت رحمت [مقصود حضرت آقای رحمت‌علیشاه می‌باشند] از دار پرملال، گرفتار رنج بسیار و وام‌خواه بی‌شمار گردید.»^۳

و در ادامه از وی نقل می‌کند:

«یک روز قبل از آنکه گرفتار مرض موت شود، به من فرمود: ای معصوم لقد تمسکو بالشجرة و اضاعوا النمرة و من از خدا مرگ خود خواسته‌ام.»^۴

بالاخره وی پس از آنکه صدماتی کشید و به خطای خود اقرار کرد،

۱. همان، ص ۵۴.

۲. نابغه علم و عرفان، حاج سلطانحسین تابنده گنابادی، چاپ دوم، ص ۳۱.

۳. طرائق‌الحقایق، ج ۳، ص ۳۹۵.

۴. همان، ج ۳، ص ۳۹۶.

به وضع فلاکت باری جان سپرد.^۱

بدین ترتیب در آن جلسه مخفی خانوادگی بازماندگان حاج محمد حسن مجتهد تصمیم گرفتند که به هر ترتیب حتی با دستیاری به سندسازی و سوءاستفاده از مُهر جناب رحمت‌علیشاه، به خیال خود در ارکان طریقت خللی سخت ایجاد نمایند و اسباب افتراق ارادتمندان را فراهم آورند تا مگر با این تمهیدات مانع از اجرای فرمان صریح حضرت رحمت‌علیشاه و تصدّی امر خلافت سلسله توسط جناب سعادت‌علیشاه گردند.

این کاغذ ساختگی - با دستخط میرزا محمد حسین - هیچ اعتباری نداشت، به خصوص تاریخی که در انتهای آن جعل شده بود فقط دو ماه پس از آخرین نامه‌ای بود که حضرت رحمت‌علیشاه در آن قید فرموده بودند که اگر به نام من نامه‌ای انتشار یافت از من نیست و جعلی است.

محال بود که شخصیتی همانند مرحوم رحمت‌علیشاه - با آن اعتلای روحی و تعادل روانی که همه در ایشان سراغ داشتند - در جمادی‌الاولی در نامه‌ای صریح به جانشین منصوب خویش تأکید کند که اگر نوشته‌ای بفرستند، از من نیست و تنها پس از گذشت دو ماه به طور ناگهانی در ماه شعبان در تصمیم اعلام شده خود تجدیدنظر نموده و با دستخط شخص دیگر متن جدیدی در مخالفت کامل با منویات اعلام شده خویش تنظیم نماید و سپس این متن را مخفی کند تا پس از فوتش اعلان گردد! عقل مردم عادی هم به چنین بی‌خردی می‌خندد، چه رسد به معرفت عارفی چون

۱. شرحی از اوضاع اسفبار وی در مطلبی منقول از مرحوم محمد حسین آذری در عرفان ایران، مجموعه مقالات ۱۰ (گردآوری و تدوین: دکتر سید مصطفی آزمایش، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۰، صص ۶-۱۱۲) مندرج است.

حضرت رحمت‌علیشاه.

شایعه پراکنی بازماندگان حاج محمد حسن

بعد از آن در شرایطی که فقرای سلسله برای تجدید بیعت قصد عزیمت به اصفهان را داشتند، ناگهان بازماندگان حاج محمد حسن مجتهد از جمله فرزند وی حاج آقا محمد مجتهد شیرازی، عموی جناب رحمت‌علیشاه، همسر دوم جناب رحمت‌علیشاه (والده آقامحمد حسین و آقامحمد معصوم که در عین حال همشیره همسر حاج آقا محمد شیرازی بود) و پسر بزرگ مرحوم رحمت‌علیشاه - میرزا محمد حسین که خود را منصور علی می‌خواند - شایع ساختند که فرمان جانشینی جناب سعادت‌علیشاه منسوخ است^۱ و اجازه‌نامه جدیدی از سوی مرحوم رحمت‌علیشاه صادر شده که براساس آن، جناب حاج آقامحمد شیرازی به مقام جانشینی ایشان تعیین شده‌اند. و از آنجا که جاعلین فرمان مذکور، برخلاف همه فرمانهای طریقتی فراموش کرده بودند برای حاج آقا محمد لقبی ذکر کنند لذا بعداً لقب "منورعلیشاه" به عنوان لقب ایشان تعیین شد.

سر و صدا و هیاهو و جار و جنجال تبلیغاتی فراوانی پیرامون این متن تقلبی و جعلی برپا شد. همه اعضای خانواده مرحوم رحمت‌علیشاه با جناب حاج آقا محمد تجدید بیعت کرده، ایشان را به عنوان قطب جدید به رسمیت

۱. در صحت انتساب فرمان جناب سعادت‌علیشاه به شخص حضرت رحمت‌علیشاه هرگز جای هیچ بحث و تردیدی نبوده و نیست. هیچ کس از مخالفین و موافقین، تعلق دستخط آن را به حضرت رحمت‌علیشاه انکار نکرده‌اند و حتی مدعیان نسخ فرمان، در صحت آن تردید نکرده‌اند از جمله طرائق الحقایق (ج ۳، صص ۲-۴۰۱) و نیز گلستان جاوید (بخش ششم) و نشریه صوفی، شماره ۵.

شناختند. از آن جاکه جناب حاج آقا محمد شیرازی مردی متمول و بسیار کاردان بود، با صرف هزینه‌ای هنگفت، دستور داد که از روی کاغذ مزبور نسخه‌هایی تهیه و به شهرهای مختلف بفرستند. حتی ایشان به برخی از پیروان خود مانند صفی‌علیشاه که شعر می‌سرودند و دارای طبع شعری بودند و برای کسب نام و جاه، عجله فراوان داشتند اجازه داد تا کلماتی سخیف را در قالب شعر برای توهین به مقام منیع قطب جلیل سلسله، حضرت سعادت‌علیشاه، سرهم بندی و منتشر کنند:

شمس رحمت را ولی اندر ظهور	خوانی ار ماه منور نیست دور
ای علی رحمت ای شاه امین	که تو داری داروی چشم دو بین
احولانی را که دارند آن گله	سرکشی از امر قطب سلسله
ز ابلهی دانند حق، گوساله را	نی پیمبر نوح هفتصد ساله را
نزد ایشان پیر فاضل مرتد است	وانگهی زندیق جاهل ارشد است
هشتم ارشد پرمایه را	خوانده بابا عمّه همسایه را
از منور شاه فاضل سرکشند	لیک با بوجهل جاهل دلخوش‌اند
ده ز رنج احوالی باری شفا	جانشان را چون تو داری این دوا
یا ببر ز آیینه دل زنگشان	یا که مارا کن خلاص از ننگشان ^۱

بالاخره این دود و دم هوا را تیره و تار ساخت و دیری نپایید که غالب مشایخ و در پی آنان جمع قابل توجهی از ارادتمندان مرحوم رحمت‌علیشاه قربانی جو مسموم تبلیغات مزبور شدند. در برابر آنان مرحوم

۱. زبدة الاسرار، حاج میرزا حسن صفی‌علیشاه، ص ۱۲۱. همچنان که پیداست سراینده با بی‌ادبی تمام رعایت جنبه احترام را زیر پا نهاده و از انتساب کلمات ناهنجار، امثال زندیق و ابوجهل به حضرت سعادت‌علیشاه خودداری نکرده است.

سعادت‌علیشاه سکوت اختیار فرمود و فقط به دستخط مبارک حضرت رحمت‌علیشاه که تنها برهان قاطع تمام سندسازیه‌ها و دعاوی جعلی بود استدلال می‌نمود. چنانکه حاج آقا میرزا حسن اصفهانی مشهور به صفی‌علیشاه پس از آنکه با حاج آقا محمد شیرازی بیعت کرد، در نامه‌ای که برای آقا ملا محمد تقی محلاتی می‌نگارد، خطاب به حاج آقا محمد شیرازی در خصوص امر قطبیت می‌نویسد:

«نوشته ارشاد نامه [یعنی فرمان قطبیت] در این باب سند هست یا نه؟ اگر سند هست چه می‌گویید در نوشته [فرمان] حاجی محمد کاظم طاوس [حضرت سعادت‌علیشاه، طاوس‌العرفا] با آن اعتبار؟ چرا قبول نکردید؟ با این که می‌دانستید نوشته‌ای با آن صحت و اعتبار در دست کسی نیست.»^۱ سپس می‌افزاید که جناب سعادت‌علیشاه «به دلیل همان نوشته [یعنی فرمان رحمت‌علیشاه دائر بر جانشینی ایشان] جمعی را [یعنی حاج آقا محمد شیرازی و پیروانش را] مردود می‌خواند و می‌گفت: یا نوشته بیاورید فوق نوشته من، یا تصدیق قطبیت من کنید، یا [به حکم رحمت‌علیشاه] مردودید.»^۲

این مضمون صریح که از جانب یکی از طرفداران پر و پا قرص و از مبلغان دو آتشفشان حاج آقا محمد مطرح شده درخور تأمل بسیار و دارای اهمیت زیاد است. چرا که نویسنده متن فوق تصریح می‌کند که فرمان قطبیت حضرت سعادت‌علیشاه یک سند ارشادنامه محکم و یگانه بوده و با هیچ متن دیگری به اعتبار استحکام و صحت انتساب، مقایسه پذیر و قابل

۱. دیوان صفی‌علیشاه، به کوشش منصور مشفق، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۱۷.

۲. همانجا.

قیاس نبوده و نمی‌توانست باشد، مع‌ذک آنان که هوای ریاست‌طلبی و دنیاداری داشتند این فرمان محکم و خدشه‌ناپذیر را زیرپا گذاشته و مردود خدا و ارواح انبیاء و اولیاء شدند. حاج آقا محمد شیرازی نیز به اشخاصی که با کنجکاوی در پی وقوف بر حقیقت امر برمی‌آمدند، می‌گفت: من این فرمان را از دست رحمت‌علیشاه نگرفتم پس از فوت ایشان آوردند آن را به من دادند.^۱ چرا که حامل فرمان مجعول، همسر دوم جناب رحمت‌علیشاه – مادر میرزا محمد حسین و میرزا محمد معصوم – بود، و حاج آقا محمد رونویس‌هایی از آن را به ولایات فرستاد.

دنبالۀ توطئه‌ها: تحذیف فرمان جناب سعادت‌علیشاه

توطئه‌های اشخاص مزبور علیه جناب سعادت‌علیشاه و عدوان ریشه‌دارشان با اساس طریقت و عرفان محدود به جعل فرمان و سندسازی و سوءاستفاده از مُهر حضرت رحمت‌علیشاه نشد، بلکه دایرۀ آن تا حد تحذیف و دستبرد و تحریف در نقل فرمان جانشینی مرحوم سعادت‌علیشاه نیز گسترش یافت. فرزند دوم رحمت‌علیشاه به نام نایب‌الصّدر ثالث، حاج محمد معصوم، در کتاب طرائق الحقائق به نقل فرمان مزبور دست زد، اما آن را به صورتی تحذیف شده و ناقص ضبط نمود، و اگر نبود که اصل و عین این فرمان با دستخط شخص حضرت آقای رحمت‌علیشاه از تصرّف حوادث مصون می‌ماند و به ما می‌رسید، تقلّب تاریخی بزرگی علیه مرحوم رحمت‌علیشاه و مرحوم سعادت‌علیشاه و با سوءاستفاده از نام آن بزرگواران

۱. رجوع شود به نامه حاج آقا میرزا حسن اصفهانی مشهور به صفی‌علیشاه به مرحوم آقا ملا محمد تقی محلاتی در مقدمۀ دیوان صفی‌علیشاه، ص ۱۷.

صورت تحقیق یافته بود.

صاحب کتاب طرائق در آن ایام بیش از هشت سال نداشت. اما بعدها که به نگارش اثر خویش پرداخت کوشید به سهم خود از حمایت برادرش و عمومی پدرش کوتاهی نکند و تا جایی که می‌تواند به بنیان مستحکم زعامت جناب سعادت‌علیشاه تزلزل وارد سازد. لهذا دست به تحریف و تحذیف فرمان جانشینی حضرت سعادت‌علیشاه هنگام نقل آن در کتاب خویش زد. وی مطلب را به صورت معشوش و نیمه کامل به این ترتیب آغاز می‌کند:

«قدوة السالکین و زبدة الواصلین و عمدة الکاملین العارف بالله سعادت‌علیشاه نام گرامیش حاج محمد کاظم... آن جناب به فیض شرافت حضور رحمت‌علیشاه مستفیض و سلوک طریق مستقیم را پیمود و به درجه واصلین رسید، و در اواخر شوال سال ۱۲۷۱ اجازة تلقین ذکر انفاسی و اوراد آن را به طالبین خطه اصفهان مرحمت نمود و در سال ۷۲ ثانیاً به اجازة تلقین ذکر حیات و اوراد آن به نهجی که رسیده بود در هر جا طالبی باشد مفتخر گردید و در سال ۷۶ به لقب سعادت‌علی و اجازة تعلیم اذکار قلبیه سرافراز شد و صورت اجازة نامه این است.»^۱

تا همین قسمت قول مرحوم حاجی محمد معصوم مرتکب یک تحریف و یک کتمان حقیقت و قلب واقع شده است که به ترتیب عبارت‌اند از:
الف - سواد فرمان جناب رحمت‌علیشاه در این مجموعه عیناً درج شده و همه می‌توانند مشاهده کنند که لقب ایشان سعادت‌علیشاه بوده و نه

۱. طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۴۰۱.

سعادت علی. از آن جا که پسوند "شاه" دارای دلالت خاصی است و به قطب سلسله اطلاق می شود، حاج محمد معصوم برای پوشاندن حقیقت، این چنین از ایشان یاد کرده و در توطئه مشارکت ورزیده است.

ب - حضرت سعادت علی شاه در سال ۱۲۷۱ قمری فرمان اجازه تلقین اذکار انفسی دریافت داشته، و در سال ۱۲۷۲ قمری فرمان شیخی اش کامل شده و اجازه تلقین اذکار قلبیه حیاتیه به اذکار سابق اضافه شده است. فرمان سال ۱۲۷۶ قمری فرمان جانشینی و خلافت است و نه فرمان شیخی. این نکته اساسی را نویسنده عمداً به نحوی مخدوش جلوه داده و به کتمان حقیقت و قلب واقع پرداخته است.

اما دلیل محکم مبنی بر این که فرمان صادره در سال ۱۲۷۶ فرمان قطبیت و مطاعت مطلقه بوده همان جمله محوری است که حضرت رحمت علی شاه در آن قرار داده و تکلیف همه منتسبان به سلسله نعمت اللّٰهيه را در همه زمانها و مکانها روشن ساخته است. جمله ای که پیش از این درباره آن بحث کافی شد و مفید این معناست که هرکسی - از زمان صدور آن فرمان به بعد، در هر عصری از اعصار - تا ولایت و خلافت جناب سعادت علی شاه را نپذیرد، در حلقه متصلان سلسله نعمت اللّٰهيه پذیرفته نیست و در شمار آنان به حساب نمی آید، و اگر کسی با قطبیت مرحوم سعادت علی شاه مخالفت نمود و یا آن را خدای ناکرده انکار کرد، مردود حضرت رحمت علی شاه، و کلیه اقطاب سلسله و ارواح اولیا است. جمله ای که در آن می فرمایند: «فقراي سلسله علیه نعمت اللّٰهيه هم از اطاعت و انقیاد ایشان خود را معاف ندارند و مردود ایشان را مردود فقیر، و مقبول ایشان را مقبول فقیر شمارند.»

این مطلب چون و چرا و کم و زیادپذیر و قابل استثناء نیست و حکم مطلق و کلی است. بدین روی زمانی که عده‌ای برخلاف وصیت و فرمان ایشان داعیه دار جانشینی گشته و در برابر مطاع کلّ سلسله نعمت‌اللّٰهیه یعنی جناب سعادت‌علیشاه قد علم کردند و اسباب حیرت خلقی را فراهم ساختند، نه تنها مردود مرحوم سعادت‌علیشاه شدند، بلکه رشته ارتباط فقیریشان کاملاً گسست و مردود حضرت رحمت‌علیشاه و همه اولیاء الله و حضرت الله نیز قرار گرفتند. چرا که باوجود چنان حکم صریح و روشنی جایی برای داعیه‌داری و تفرقه افکنی باقی نمی‌ماند.

در این جا به نحوی باور ناکردنی مرحوم حاج محمد معصوم، صاحب طرائق، سهل‌ترین طریق یعنی عدم صداقت را برگزیده، و به منظور هموار کردن مسیر آن توطئه، در ضمن نقل فرمان در کتاب خویش آن جمله اساسی و محوری - یعنی عصاره و جوهره فرمان جانشینی - را از آن بریده و حذف کرده و بی‌هیچ شرمساری و خجالتی این چنین کودکانه با فرمان صریح قطب مخصوص سلسله بازی نموده است. لذا پس از حذف آن جمله اساسی عین عبارت بدین نحو منعکس افتاده است:

«فقرای سلسله علیه نعمت‌اللّٰهیه هم از اطاعت و انقیاد ایشان خود

را معاف ندارند و در لیالی متبرّکه که فقرای صادق را جمع نموده...»^۱

و اما قلب واقع دیگری که توسط حاج محمد معصوم انجام شد همان‌طور که در صفحات پیشین بیان گردید این بود که صاحب طرائق ضمن شرح حال زندگانی برادرش، از آنجا که فرمان جعلی منورعلیشاه به خطّ برادر نایب‌الصّدر ثالث، میرزا محمدحسین، بود به منظور دفاع از عمل

۱. همان، ج ۳، ص ۴۰۲.

خلاف برادرش و حفظ حیثیت خانوادگی بیان می‌دارد:

«فخرالعلماء والعرفاء والمحققین فخرالدین منصور علی میرزا
محمد حسین نایب‌الصدر طاب ثراه... خطّ نسخ و نستعلیق و ترسّلات
را خوش نوشتی، و غالب جواب مکاتیب را مرحوم والد به او محوّل
داشتی.... و رقم نیابت و نصب مشایخ در هر ولایت به قلم او مقرّر
فرموده بودند.»^۱

و این قول کاملاً مخدوش می‌باشد، زیرا اصولاً مرحوم رحمت‌علیشاه
از آنجا که سابقه قدیم معاندت خانواده خود را با ارکان فقر و سلسله
می‌دانستند لذا کلیه اجازات طریقتی و مراسلات مربوط به سلسله را شخصاً
مرقوم می‌فرمودند و نه شخص دیگری، چنان‌که در نامه مورّخه غرّه
جمادی‌الاولی سنه هزار و دویست هفتاد و هفت نیز اشاره می‌کنند که
«بعض نوشتجات از جانب فقیر فرستاده‌اند که مخالف فقر بوده است و این
مباین رأی فقیر بوده... و اگر نوشته‌ای از فقیر بفرستند خلاف است و
رضای فقیر نیست و اطلاعی ندارم.» و علی‌الظاهر فقط مراسلات حکومتی
را به فرزند خویش، میرزا محمدحسین، حواله می‌فرمودند. و دلیل بر نقض
گفته صاحب طرائق که «رقم نیابت و نصب مشایخ در هر ولایت به قلم او
مقرّر فرموده بودند.»^۲ این است که هیچ یک از فرامین طریقتی به خطّ آقا
میرزا محمدحسین نبوده است و مؤید این مطلب، متن سه فرمان و نامه
صادر به مرحوم سعادت‌علیشاه است که صحت آن مورد قبول مخالفین
آنجناب نیز می‌باشد و دلیل دیگر فرمان صادره برای مرحوم

۱. همان، ج ۳، ص ۳۹۵.

۲. همانجا.

ملا محمد حسن نطنزی^۱ معروف به عبدالعیشاه است که گراور فرمان وی نیز در این کتاب آمده است و هیچ‌کدام به همان دستخط فرمان آقای منورعلیشاه نمی‌باشد. و فرمان طریقتی دیگری نیز موجود نمی‌باشد که حتی بتوان یک نمونه خلاف این مطلب را ذکر کرد. بنابراین تنها فرمانی که به خط میرزا محمد حسین می‌باشد همان فرمان جعلی حاج آقا محمد منورعلیشاه می‌باشد.

حال دلیل اینکه چرا حاج محمد معصوم مرتکب چنین خبط عظیمی شد و از جاده صداقت، عدالت و امانت انحراف یافت، خود او به بهترین نحو، در ذیل ترجمه احوال حاج آقا محمد شیرازی مطلب را شرح می‌دهد:

«به والدۀ فرزندان که همشیره حاجیه بی بی رقیه بیگم عیال ایشان است، فرمودند: نور چشمی معصوم به جای حسن است، و از آن روز به بعد، من و والدۀ آنها در محبت با تو بی‌اختیاریم والحمدلله حال تو را دیدم به منزله پدر جسمانیم حاج محمد حسن و برادرم حاج معصوم و قائم مقام پدر روحانی می‌باشی و به مضمون حکم مشحون *إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا*، و داعی که از پدرت به من رسیده به تو می‌سپارم.»^۳

یعنی آنکه حاج محمد معصوم بدین دلیل، بعداً در این توطئه مشارکت کرد که از سوی حاج آقا محمد شیرازی به او وعده داده شده بود که

۱. حاج ملا محمد حسن نطنزی کاشانی ملقب به عبدالعیشاه فرزند حاج ملا احمد و نوه دختری حاج ملا احمد فاضل نراقی در سال ۱۲۳۲ ه. ق. در کاشان دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۰۲ ه. ق. در کاشان بدرود حیات گفت و در همانجا مدفون شد. متن فرمان وی عیناً در کتاب دیوان عبدالعیشاه کاشانی (تصحیح حسن عاطفی، انتشارات مرسل، ۱۳۷۸، صفحه بیست و سه) گراور شده است.
 ۲. سوره نساء، آیه ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانشان بازگردانید.
 ۳. طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۴۳۶.

در صورت همراهی و حفظ "اسرار مگو"، بعد از فوت وی به قطبیت در میان پیروان خودشان تعیین خواهد شد. بدین ترتیب هم ارادت خود را به عمّش، منوّرعلیشاه، تصحیح و توجیه می‌کرد و هم خدشه‌ای در داعیه جانشینی خودش پس از منوّرعلیشاه وارد نمی‌شد.

هرچند که این چنین نشد، چرا که حاج آقا محمد شیرازی با اینکه وعده قطبیت بعد از خویش را به صاحب طرائق داده و او را با خود همراه نموده بود، به این فکر افتاد که چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است، و جایی که فرزند خود او حاج علی آقا ذوالریاستین حاضر است، چرا امر را به فرزند مرحوم رحمت‌علیشاه واگذارد. این بود که از تصمیم و قول خود عدول کرد. به این ترتیب که در اوایل سال ۱۳۰۱ قمری، زمانی که حاج محمد معصوم نایب‌الصدر ثالث برای اجرای وصیت مادر خویش که در کربلا چشم از جهان فرو بست به آن صوب شتافت، حاج آقا محمد شیرازی فرصت را مغتنم شمرده و به تعیین و تنصیب پسر خویش به عنوان جانشین مبادرت ورزید. حاج نایب‌الصدر که از این موضوع بی‌خبر بود در اثنای اقامت در کربلای معلّی اطلاع یافت که جناب حاج آقا محمد شیرازی عن‌قرب راهی سفر آخرت است. به این دلیل برای تصدّی امر قطبیت سریعاً عازم شیراز شد.

اما جناب حاج آقا محمد شیرازی یک روز پیش از فوت خویش یعنی روز نهم شوّال ۱۳۰۱ پسر خویش را به‌عنوان جانشین خود تعیین کرد. به همین دلیل وقتی حاج نایب‌الصدر، محمد معصوم، به شیراز رسید، رشته امیدهایش را پاره‌پاره یافت و احساس کرد که نزدیکان جناب حاج آقا محمد و فرزندان او علیه جانشینی‌اش تبانی کرده‌اند و جناب حاج آقا محمد

از تصمیم قبلی خویش عدول کرده است. چنان که می‌نویسد:
 «... مقضى المرام به شیراز آمد، ولی مقاصد صحیحه به واسطه

مفاسد علیله بعضی نزدیکان وجود خارجی نیافت.»^۱

این تباری خانوادگی که خاطره همدستی‌های اعضای همین خانواده را علیه قطبیت حضرت آقای سعادت‌علیشاه در ذهن حاج نایب‌الصدر، محمد معصوم، زنده کرده بود، وی را نسبت به بازی روزگار هراسناک و بدبین ساخت. به‌ویژه آن که برادر بزرگترش میرزا محمد حسین نیز خیری از دنیا ندیده و به فلاکت و بیماری چشم از جهان فرو بسته بود.^۲ این بود که بار رحیل بسته و ترک دیار مألوف گفت.

«بحسب اشارت غیبی مهاجرت از وطن مألوف مناسب حال

گردید و مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً.»^۳

پس از آن وی به فعالیت‌های اجتماعی رو کرده و به جمع آزادیخواهان و مشروطه‌گرایان ملحق شد.^۴

سرانجام دگرگونی‌های عمیقی در احوالش پیدا شد و برای توبه و انابه از افعال گذشته خویش روی توجّه باطنی به جناب سعادت‌علیشاه آورد. اما از آن جا که آن بزرگوار از این سرای فانی رخت به دیار باقی کشیده و مقام

۱. همان، ج ۳، ص ۵۳۵.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۹۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۰۰: آن کس که در راه خدا مهاجرت کند در روی زمین بر خورداریهای بسیار و گشایشها خواهد یافت.

۴. طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۵۳۵.

۵. «میرزا محمد معصوم شیرازی در آغاز جنبش مشروطه در زمرة آزادیخواهان درآمد و به فعالیت مشغول شد و بعد سمتی در مجلس شورای ملی پیدا کرد...» (تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد، ج ۶، ص ۴۳۲).

قطبیت سلسله نعمت اللّٰهيه را به جانشین منصوب و بزرگوار خویش، حضرت آقای حاج سلطان محمد سلطان علی شاه سپرده بود، فلذا عازم خراسان شد و باشکسته حالی به درگاه ایشان ملتجی گشت و دست ارادت به ایشان داد و نزد ایشان بیعت فقری نمود.^۱ وفات حاج نایب الصدر ثالث به تاریخ ۱۳۴۴ قمری رخ داد.^۲

پراکندگی درویشان از گرد جناب آقا محمد مجتهد شیرازی

اگرچه در ابتدای امر پیروان حاج آقا محمد شیرازی با حرارت زیاد و به دستور وی نسخه های بسیاری از آن دستخط جعلی و رونوشت های بسیاری از آن فرمان ساختگی به گوشه و کنار ایران فرستادند و با تبلیغ بسیار جمع کثیر و جم غفیری از ارادتمندان حضرت سعادت علی شاه را

۱. نهضت های فکری ایرانیان در دوره قاجار، مهدی بامداد، ص ۶۸۳.

۲. وی در اواخر عمر ترک سیر و سیاحت کرده و چون گوهر مقصود خویش را در گناباد یافته بود در همان شهر سکونت اختیار نمود و متصدی ریاست اوقاف این شهرستان گردید. در تمامی ایام اقامت خویش در گناباد نیز خدمت بزرگان سلسله نعمت اللّٰهيه می رسید و از فیض عنایت آنان باطناً بهره مند می شد و هرگاه که فرصتی دست می داد به یادآوری و بازگویی حوادث پشت پرده ای که علیه جانشینی حضرت آقای سعادت علی شاه ترتیب یافته بود می پرداخت. پس از آن که به ترتیب و تألیف کتاب طرائق الحقایق مبادرت ورزید از ذکر کراماتی از حضرت آقای سلطان علی شاه خودداری ننمود. حتی در نسخه چاپی طرائق الحقایق که در ید خود مؤلف آن بوده و فعلاً متعلق به جناب آقای دکتر نورعلی تابنده است، در حاشیه صفحه شرح حال مرحوم جناب حاج ملا سلطان محمد، مشاراً لیه به خط خود شرحی نوشته است که ارادتش را به مرحوم آقای سلطان علی شاه کاملاً نشان می دهد. در حالی که در این کتاب سه جلدی و بسیار مفصل و قطور هیچ جا از فرزند جناب حاج آقا محمد شیرازی - که به آن ترتیب جایگزین پدرش شد - سخنی به میان نیامده است. وی همچنین سرپرستی امور حسبی و نسبی خویش از کلی و جزئی را به حضرت آقای صالح علی شاه قطب سلسله نعمت اللّٰهيه و نوه ارجمند حضرت سلطان علی شاه واگذار نمود و برای این منظور دستخطی تنظیم کرد که گراور آن در این کتاب به نظر خوانندگان گرامی می رسد.

بسم الله
 حضرت سید زده العلماء الطالین و صلوات الله علیهم
 بنده کاتب شیخ محمد حسن صالح علی شاه کن بدی مذکره انکار این
 بنده زنده و پسر فوت و ضعیف از آن مهر مسلم است که با الهی است که از
 جل الله سبحانه و تعالی و کبریا و نام تعالی و خود نعم در نام امر خوف
 نصیباً در متنوع زین بهیج و افقه در جوهر شیرازی که متصرف خود که هر کس
 برانند چه در اجاره دادن و چه در فروش بهر قیمت و مبلغ که صلاح
 و آنچه عایدات آن باشد یکدست بخود این بنده و خرافت دیگر بر این بنده آقا
 بندگان و انفق هر عمر زمانه بر این صرافت و مناجیه بریسم و معلوم است
 بعد از آن رخ ملک و لوازم آن هر چه باشد بهر ترتیبی در حق مورثان
 و در صورتیکه بعد از این تغییر رسد خراب معلوم و حق بر می نماند که شایسته
 از آنکه در این حق تغییر منوع از نعم بر این بنده بجزیره و سایر جهات منور
 در صورتی باشد و مابقی سلوک و فضیله الله بندگان بین الوریات تقسیم و سهم
 و سلوک است ترتیب فوق بعد از ادای این است انهم احدی قاطب را خیر از خدا
 فی يوم الدين انی من العسرن محمد الاطم و هو طابن فی کل العسر و حزن
 تا وقت ۱۲۱۲ و ان الله ان محسن العسرن و الحمد لله اولاد و اولاد

بسم الله الرحمن الرحیم
 این درجی است که در این
 در این درجی است که در این
 در این درجی است که در این

این درجی است که در این
 در این درجی است که در این
 در این درجی است که در این



بسم الله الرحمن الرحیم
 این درجی است که در این
 در این درجی است که در این



این درجی است که در این
 در این درجی است که در این
 در این درجی است که در این



بسم الله الرحمن الرحیم
 این درجی است که در این
 در این درجی است که در این
 در این درجی است که در این

به تجدید بیعت با حاج آقا محمد مجتهد شیرازی فرا خواندند، با این همه مدّت زیادی نگذشت که بسیاری از آن درویشان متوجه خطای عظیم خود شده و به تدریج از گرد ایشان پراکنده گشتند و روی به خطّه اصفهان و صفحه گناباد آوردند تا از طریق تجدید بیعت و عهد با حضرت سعادت‌علیشاه و سپس خلیفه ایشان حضرت سلطان‌علیشاه به سلک فقر نعمت‌اللّٰهی منخرط گردند.

علّت اصلی پراکندگی آنان از گرد جناب حاج آقا محمد شیرازی آگاهی تدریجی نسبت به عدم اصالت دستخط و ساختگی بودن فرمان جناب حاج آقا محمد شیرازی بود. در این امر نیز چند علّت مدخلیت داشت که مهمترینش دگرگونی احوال و انقلاب حال میرزا محمد حسین، پسر مرحوم رحمت‌علیشاه، یعنی نویسنده فرمان ساختگی بود. علاوه بر این جناب حاج آقا میرزا حسن اصفهانی (صفی‌علیشاه) که از کبار ملازمان جناب حاج آقا محمد شیرازی بود نیز از ایشان کناره‌گیری نموده و به سهم خود حقایقی را برملا ساخت. پس اندک اندک اشخاصی که به تصوّر اطاعت از دستور جناب رحمت‌علیشاه برای بیعت نزد حاج آقا محمد شیرازی آمده بودند، در اصالت فرمان ایشان تردید کردند و از ایشان فاصله گرفتند؛ چرا که در قاموس تصوّف و عرفان امر صلاحیت ارشاد و صحت قطبیت منحصر به صحت اتصال به مرشد و قطب سابق است. یعنی اگر فردی دانشمند زمان و ارسطوی دوران، یا افلاطون شهر و علامه دهر و یا حتی زاهد زمانه باشد، بدون اجازه قطب زمان حق دخالت در امور طریقتی ندارد و دخالتش به هر نحو که باشد غیر مجاز و من عندی از مقوله من عمل الشیطان است. تحصیلات ظاهری و مدارک علمی ایجاد اعتبار طریقتی

نمی‌کند و امر ارشاد به طور مطلق موکول به داشتن اجازه است. از آنجا که بر مریدان مسلم شد که طبق حکم فرمان جانشینی به دستخط مبارک رحمت‌علیشاه، امر قطبیت پس از ایشان به جناب سعادت‌علیشاه اصفهانی موکول گردیده، لازمشان آمد که از توجه به دعوی داعیه‌داران دیگر چشم‌پوشند و به وظیفه فقری خود یعنی تجدید بیعت با قطب جدید عمل نمایند.^۱ با این همه حاج آقا محمد مجتهد شیرازی به معارضات خود با قطب منصوص زمان همچنان ادامه داد.^۲

جناب صفی‌علیشاه

۱. متأسفانه بسیاری از پیروان سلسله نعمت‌اللّٰهیه در هندوستان پس از وقوف بر حقیقت امر، به واسطه عدم امکان تجدید، برای همیشه رشته فقریشان گسست و در آن دیار امر فقر به فترت افتاد تا زمان حضرت آقای حاج سلطانحسین تائبنده، رضاعیشاه، که مجدداً این سلسله در هندوستان رونقی یافت.

۲. دامنه بحث، ما را برای مدتی به سیاحت در عرصه سطور کتاب طرائق الحقایق انداخت. از آن جا که چاپ پژوهشی این کتاب به کوشش استاد زنده‌یاد محمد جعفر محبوب رخت تحقق به خود پوشیده و ایشان بر سر بسیاری از اهل ادب ایران سمت استادی داشته‌اند ذکر یادی از ایشان بی‌مناسبت نمی‌نماید. استاد محبوب از همان اوان که به تحصیلات متوسطه اشتغال داشت بخشی عظیم از ایام عمرش به تصحیح متون پیشینیان و بازنویسی و تنظیم و ترتیب و تبویب آثار آنها در چارچوب مناط‌های آکادمیک از جهت تصحیح و طبع و انتشار می‌گذشت. احصای کتابهایی که به همت و کوشش استاد انتشار یافتند مقوله پژوهشی مستقل است و از دایره حاشیه مختصر کنونی فراتر می‌رود. تنها ذکر یک نکته لازم به یادآوری است و آن اینکه گهگاه سیل احساسات، عنان قلم استاد را متوجه خود می‌ساخت و برای لحظاتی ایشان را از عرصه تحقیقات علمی به صفحه عوالم دیگر راه می‌برد. در این لحظات بود که اثر ضوابط علمی و تحقیقی در کار استاد رنگ می‌باخت و نقادی‌های ایشان را قابل انتقاد می‌ساخت. از جمله این موارد می‌توان به شیوه استاد در برخورد با همین کتاب طرائق الحقایق اشاره نمود. استاد می‌نویسند: «مؤلف کتاب [طرائق الحقایق]، محمد معصوم شیرازی، که به نام طریقتی خویش معصوم‌علیشاه شهرت دارد، از عارفان کامل و کاملان واصل دوران خویش و قطب سلسله جلیه نعمت‌اللّٰهیه بوده است.» (طرائق الحقایق، ج ۱، مقدمه، ص ۴۳) و در همین مقدمه می‌افزایند: «مؤلف در شریعت مجتهدی مسلم و در حکمت فیلسوفی فرزانه و در طریقت عارفی واصل است.» (همانجا، ص ۴)

این قبیل مطالب که حکایت از حسن ظن استاد دارد خالی از هرگونه وجهه تحقیقی است. دکتر ←

از ديگر كساني كه از حضرت آقاي سعادت‌عليشاه اصفهاني قطب^۱

→

محبوب اگرچه شخصاً با همه گونه مردم و صاحبان عقايد مختلفه معاشرت داشت و به تصوف و عرفان نيز از جنبه فتوتی و معرفتی و ادبی با دیده تحسین می‌نگریست، اما شخصاً دست ارادت به هيچ بزرگی نداد و سيمایی كه از مرحوم حاج محمد معصوم شيرازی ارائه می‌نمود بيشتر برای تبیین مواضع خویش در قبال طريقت و سلسله تصوف بود. استاد می‌نویسد كه مرحوم حاج محمد معصوم شيرازی قطب طريقت نعمت‌اللّٰهيه و عارفی واصل بوده است. باید دانست كه اولاً: داشتن مراتب فضل و كمال علمی و اطلاعات عرفانی به هيچ وجه حاكي از اينكه شخص عارف واصل باشد نیست. ثانياً: مقام قطبيت ناظر بر دو وجه مكمل است: هدايت و ارشاد عباد، مديريت سلسله. بدین ترتيب قبول بيعت دينی از طالبان و تربيت آنان تنها بخشی از مكانيسم اين مقام را تشكيل می‌دهد. بخش دوم آن مشتمل بر تدبير و تدبّر امور راجع به سلسله اعم از نصب مشايخ و تعيين مأذونين، پاسخ به سؤالات و رسيدگی به مشكلات و اعزام نمايندگان به نقاط مختلف دور و نزديك دنيا و رتق و فتق امور مربوط به فقر و عرفان و هزار پيچ و خم ديگر است. ذکر سوانح ايام نويسنده كتاب طرائق به شرح مبسوطی كه توسط خود وی تفصيلاً در اثرش درج شده خالی از هر دو وجه مزبور است و بخش اعظم آن مطلقاً به سير آفاق و ملاقات با ارباب نحل و صاحبان ملل و استقرار در نواحی مختلفه هندوستان و ايران سپري شده و در پايان نيز ايشان وارد عرصه فعاليتهاي سياسی و اجتماعي و حمايت از مشروطه‌طلبان و آزاديخواهان شده و سرانجام تصدّي برخی مشاغل دولتی را برعهده گرفته است. اين اشتغالات كه در جای خود همه دارای اهميت‌اند، دخيل در مسؤوليت قطبيت نیستند. اين بدان می‌ماند كه وزارت فرهنگ برای فلان مدرسه مديري انتخاب نمايد، ولی آن مدير به عوض پرداختن به امور مدرسه و تربيت و تعليم شاگردان و حضور و غياب معلمان و تعيين ناظران و سرکشی به کلاس‌ها و نظارت بر دفاتر،... کلید مدرسه را به مستخدم بسپارد و به سير و سياحت دور دنيا بپردازد. در اين صورت آیا معقول است گفته شود كه وی مدير فلان مدرسه است؟! انتساب مقامات طريقتی به اشخاص یا تشخيص اينكه چه کسی عارفی واصل است در چهارچوب تبعات علمی و ادبی قرار نمی‌گيرد و پرداختن به آن خروج از محدوده تحقیق و پژوهش علمی است.

از آنجا كه صاحب كتاب طرائق الحقايق «احاطه‌ای اعجاب‌انگيز به علوم رسمی عصر خویش از فقه و حديث و منطق و كلام و حكمت و فلسفه و تفسير و ادب فارسی و عربی داشته و همواره برای بيان مقاصد خویش به مأخذهای دست اول و امهات كتب هر فن استناد کرده و شواهد بسيار آورده است.» (طرائق الحقايق، ج ۱، مقدمه، صص ۳ و ۴) اثر وی از هر نظر ارزشمند شده و قابل تأمل و تعمق می‌گردد. اما صرف نظر از همه و جوهی كه برشمرده شد، اين كتاب از نظرگاه تحولات ←

→

سلسله نعمت‌اللّٰهیه رو بر تافت حاج آقا میرزا حسن اصفهانی بود که ابتدا نزد جناب آقای سعادت‌علیشاه تجدید عهد نمود، ولی به واسطه انتظاراتی که داشت و بدانها موفق نشد، به نزد جناب حاج آقا محمد رفت و در جمع طرفداران و هواداران ایشان قرار گرفت، اما از ایشان نیز کناره گرفته و خود علم ارشاد برافراشت. و از آنجا که وی برای دایرکردن امر ارشاد مجاز نبود و اجازه‌ای برای این کار نداشت، وقت خود و دیگران را به اثبات یک اجازه‌نامه ساختگی - مانند جناب حاج آقا محمد شیرازی - تلف نکرد، بلکه مطلقاً منکر ضرورت اجازه‌نامه برای امر ارشاد شد. البته باید به این امر توجه نمود که در مکتب تصوف، اجازه ارشاد از سلف برای خلف ضروری است - چنانکه خود لفظ سلسله مفید همین معنا است - و مرحوم صفی خود در آثارش به این مهم اشاره و تصریح دارد. و چون مرحوم صفی از حوادث پشت پرده‌ای که حاج آقا محمد و خانواده نزدیک جناب رحمت‌علیشاه علیه فرمان قطبیت جناب سعادت‌علیشاه برپا ساخته بودند مطلع بود، در وقت روی تافتن از جناب حاج آقا محمد شیرازی - چنانکه

درونی سلسله نعمت‌اللّٰهیه قابل توجه بسیار است، چراکه نویسنده ارجمند و دانشمند آن پیش از هر چیز فرزند قطب سلسله نعمت‌اللّٰهیه حضرت حاج آقا میرزا زین‌العابدین شیرازی رحمت‌علیشاه بوده است. نویسنده گرامی در گزارش تاریخی پیرامون رخدادهای سلسله نعمت‌اللّٰهیه در برخی موارد از جاده حقیقت‌گویی خارج شده و جنبه بی‌طرفی را کنار نهاده و چنانچه ذکر شد در نقل اسناد، مراعات امانت و صداقت را ننموده است. مصحح محترم کتاب، نظر به جنبه تحقیقی کارش باید به این مهم عنایت می‌نمود و آفتاب حقیقت را از پس حجاب کتمان تحریف و تحذیف عریان می‌ساخت.

جا داشت که استاد در بررسی مفاد این کتاب و تصحیح تنقیدی آن به اصل اسناد و مدارکی که در این کتاب نقل شده رجوع می‌فرمود و نظریات صاحب‌نظران مسائل تاریخی و طریقتی را جویا می‌گشت. اما این همه، مانع از آن نیست که کار شگرف استاد را در زمینه تصحیح و تدوین طرائق الحقایق تحسین نکنیم. روانش شاد و مأجور باد.

گفته شد - به جعلی بودن اجازه نامه ای که توسط ایشان ارائه می شد اشاره و طی نامه ای به آقا ملا محمد تقی محلاتی - که برای رفع اختلاف وی با جناب حاج آقا محمد شیرازی اقدام کرده بود - ارسال داشت، نوشت:

«نوشته ارشادنامه در این باب سند هست یا نه؟ اگر سند هست چه می گوئید در نوشته [فرمان] حاجی محمد کاظم طاوس. با آن اعتبار چرا قبول نکردید با اینکه می دانستید نوشته ای با آن صحت و اعتبار در دست کسی نیست... اگر بگوئید نوشته حاجی آقا محمد معتبرتر [یعنی معتبرتر از فرمان خلافت حضرت سعادت علی شاه] بود، جناب حاجی آقا محمد بنویسد به خط خود که این نوشته را من خودم در حیات مرحوم نایب الصدر [یعنی حضرت رحمت علی شاه] بدون واسطه از دست خودشان گرفته اند، من قبول دارم. زیرا که ایشان را من دروغگو نمی دانم. و از حاج آقا محمد پرسیدم در شیراز همین مطلب را، گفتند: خیر من از خودشان هم نگرفته ام. بعد از فوت ایشان برای من آوردند. در صورتی که از دست خودشان هم گرفته باشند، هر دو نوشته حاضر است [منظور مقایسه با فرمان حضرت سعادت علی شاه] پهلوی هم می اندازیم، ببینیم کدام یک ترجیح دارد...»^۱

ادامه رشته جناب منور علی شاه

به هر حال به شرحی که یاد شد، جناب حاج آقا محمد مجتهد شیرازی (منور علی شاه) تا زمانی که در قید حیات بود دست از ادعای خود برداشت

۱. دیوان صفی علی شاه، ص ۱۷.

و موجبات تحیر و تردید ارادتمندان بسیاری را فراهم آورد. برای بعد از خویش نیز فرزندش علی آقا را - ضمن عدول از قولی که به حاج محمد معصوم داده بود - به جای خود تعیین نمود و برای این که حاج محمد معصوم نتواند در برابر پسر او قد علم کند و همان ماجراهایی که او خودش بر سر فرمان رحمت‌علیشاه و خلافت حضرت سعادت‌علیشاه آورد، دوباره تکرار شود تمهیدات مفصلی معین کرد. به شرحی که در دیباچه کتاب *خمسه حسینی* - که درباره خانواده جناب حاج آقا محمد تحریر شده - آمده است حاج آقا محمد شیرازی در جمع چند نفر از معاریف ارادتمندان، و در حضور خود آقا علی (یعنی فرزندش) شرحی در معرفی او به خط و نوشته حاج شیخ یحیی امام جمعه فارس تقریر و در پایان آن را مهر و امضا فرموده و خطاب به حاضرین گفتند: اقرار مرا تأیید نمایید که بعد از من کوچک‌ترین اختلافی واقع نشود.^۱

جناب حاج علی آقا ذوالریاستین - که پدرش او را "وفاعلیشاه" نامیده بود - نیز یکی از پیروان خویش را که از اهالی کرمانشاه بود، با عنوان "صادق‌علیشاه" به جای خود تعیین کرد. آن مرحوم نیز امر جانشینی خود را به پسر وفاعلیشاه یعنی حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین واگذار نمود و ایشان را مونس‌علیشاه لقب داد. جناب حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین که مجتهدی مسلم بود و شخصیتی ارجمند و والا داشت، پس از آن که آفتاب عمرش به لب بام رسید از تعیین جانشین برای خود استنکاف ورزید و به عمر حلقه پیروان خود نقطه پایان نهاد، و عملاً از نظر فقری آنان را مخیر کرد که بعد از وی یا ترک درویشی گویند، یا با قطب

۱. *خمسه حسینی*، حاج محمد حسین شیرازی، ۱۳۲۴ قمری، شیراز، دیباچه.

زمان حضرت آقای صالح‌علیشاه بیعت نمایند.

طریقه مرحوم صفی‌علیشاه نیز به همین ترتیب به بن‌بست رسید. به این نحو که پس از وی اختلافاتی میان پیروانش پیدا شد و جانشین او ظهیرالدوله معروف به صفاعلیشاه، داماد ناصرالدین شاه، با تأسیس انجمن اخوت در سال ۱۳۱۷ این طریقه را از صورت سلسله‌های فقر بیرون آورد و بعضی از رجال حکومتی به عضویت آن درآمدند. خود وی نیز پس از وقوف به صحت جانشینی جناب سعادت‌علیشاه در اواخر عمر، دیگر از کسی دستگیری نمی‌کرد^۱ لذا جانشینی نیز تعیین نکرد.^۲

۱. نقل است که وقتی مرحوم ظهیرالدوله اجازه جناب سعادت‌علیشاه را به خط مرحوم آقای رحمت‌علیشاه ملاحظه نمود، متوجه شد که عین خط ایشان است: «قسم خورده گفت که تا کنون به صدق در این راه قدم گذاشته و از این موضوع آگاه نبودم و از این به بعد ترک دستگیری می‌کنم.» (نایغه علم و عرفان، ص ۴۹۱).

۲. رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۶۷.

طرح مجدد بحث درباره فرمان ساختگی

پس از جناب حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین به شرحی که تفصیلاً در حوصله رساله مختصر ما نیست، جناب آقای دکتر نوربخش کرمانی به جمع کردن هواداران ایشان پرداختند و در مجموعه‌ای که تحت عنوان گلستان جاوید تدوین نمودند بار دیگر در بخش ششم اثر مذکور به مسأله اجازه‌نامه مزبور رجوع نموده، ابتدا به تأیید این نکته پرداختند که کلیه فرامین متعلق به جناب سعادت‌علیشاه که برجا مانده و به دست ما رسیده (و در کتاب حاضر نیز منعکس شده) اثر دستخط حضرت رحمت‌علیشاه است و تردیدی در این امر نیست. آنگاه با اشاره به فرمان ساختگی، آن را نیز اثر دستخط جناب رحمت‌علیشاه معرفی می‌کنند، درحالی که تفاوت دو دستخط اظهر من الشمس است و ضرورتاً یکی از آن دو نمی‌تواند به حضرت رحمت‌علیشاه تعلق داشته باشد. از آن جا که اقرار العقلاء علی انفسهم جائز است و ایشان دستخط فرمانهای جناب سعادت‌علیشاه را اثر خامه حضرت رحمت‌علیشاه می‌شمرند، در نتیجه لازم

می آید بپذیرند دستخط دیگر مسلماً از حضرت رحمت علیشاه نیست.^۱ با این همه آقای دکتر نوربخش دست از این نظر برنداشتند و همچنان این قضیه مطرح بود تا آن که در خارج از ایران دست به انتشار نشریه‌ای به نام صوفی به عنوان ارگان سازمان خودشان که آن را خانقاه نعمت اللّٰهیه می نامند زدند.^۲

نشریه صوفی شماره ۵ با گراور کردن فرمانهای فوق‌الذکر - دستخط فرمان جناب سعادت علیشاه به خط حضرت رحمت علیشاه، و دستخط فرمان ساختگی - را اثر خط یک نفر معرفی نمود. فلذا نگارنده اگرچه حاجتی نبود، با این حال این کار را به کاردان سپرده و جویای نظر کارشناسان رسمی خط شد تا با نظر فتنی خویش به قضیه فیصله دهند و چنین نیز شد. یکی از این کارشناسان، مرحوم استاد مرتضی خان عبدالرسولی - که از اساتید بزرگ معاصر خط و کاتب کلّ قرآن مجید به خط ثلث و همچنین دیوان حافظ که به سرمایه سازمان یونسکو چاپ شد -

۱. سعادتیه، ص ۳۹.

۲. هرچند که برگزیدن چنین عنوانی برای سازمانشان به هیچ وجه به این معنا نیست و نمی تواند به این معنا تلقی شود که ایشان در ارتباط با رشته اصلی سلسله علیّه نعمت اللّٰهیه دارای سمت یا مسؤولیتی هستند، چنان که در مقدمه رساله گشایش راز نیز این مطلب توسط محقق ارجمند آقای ابوالحسن پروین پریشانزاده با این عبارات درج شده است: «آقای دکتر نوربخش گرچه مرد فاضل و دانشمندی است ولی به هیچ وجه جنبه عرفانی و طریقتی ندارد. نه ایشان هیچ اجازه‌ای از سلف خود، مرحوم حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین، دارند و نه اصولاً کسی که آقای ذوالریاستین، نسبت خود را به ایشان می‌رساند - یعنی حاج آقا محمد که به خود لقب منورعلیشاه دادند - جانشین واقعی سلفی که خود معرفی می‌کنند - یعنی حضرت رحمت علیشاه - بودند، بلکه دیگران اجازه مجعولی تهیه کرده به ایشان داده‌اند.» (گشایش راز، صص ۲ - ۱۱). با همه اینها ارزش آثار قلمی و اقدامات فرهنگی جناب آقای دکتر نوربخش در راه معرفی مکتب عرفان و کوشش‌های ایشان برای ترویج کتب بزرگان سلسله نعمت اللّٰهیه شایسته سپاسگزاری و قدردانی است.

ضمن نوشتن متن بلند بالایی اعلام کرد که خط دو فرمان مذکور به هیچ روی متعلق به شخص واحدی نبوده و از آنجا که خط فرمان جناب سعادت‌علیشاه مسلماً دستخط حضرت رحمت‌علیشاه بوده، پس آن خطی که متن دیگر با آن نگارش یافته مسلماً دستخط حضرت رحمت‌علیشاه نیست.^۱

۱. نامه‌ای که مرحوم استاد مرتضی عبدالرسولی خطاب به آقای عبدالولی نور در این خصوص نوشتند به شرح ذیل می‌باشد:

اخیراً مجله عرفان ایران، سال اول، دوره اول، شماره دوم، ۱۳۶۹ که در پاریس انتشار یافته و مقاله‌ای تحت عنوان "گزارش تاریخی با تحریف تاریخ" در آن درج گردیده است به دست این حقیر فقیر رسید. و مورد مطالعه و مذاقه کامل واقع گردید و در صفحه ۶۰ متن دستخط جناب رحمت‌علیشاه قطب زمان قدس سره در مورد جناب آقامحمد کاظم سعادت‌علیشاه قطب وقت قدس سره که در سال ۱۲۷۶ ه. ق صادر شده است مورد توجه دقیق قرار گرفت. و هم‌چنین در صفحه ۶۱ متن دستخط جناب رحمت‌علیشاه در مورد جناب منورعلیشاه که در سال ۱۲۷۷ ه. ق صادر شده است مورد مطالعه و دقت کامل واقع شد و حتی مکرر ساعت‌های متوالی با ذره‌بین، دقیقاً مطالعه گردید تا آنکه بر حقیر فقیر (به طوری که مستحضرید عمرم در راه تحصیل و تمرین و ممارست‌های دائم انواع خطوط صرف شده و از تخصص و کارشناسی چاکر هم اطلاع دارید.) قطع و یقین و مسلم گردید که خط هر دو دستخط از یک نفر و یک نویسنده نبوده و به کلی تفاوت فاحش از حیث سبک، شیوه تحریر، اسلوب و رسم الخط با یکدیگر تفاوت و اختلافات فاحش دارند.

اما موضوعی که قابل توجه و تذکر است این است که حقیر فقیر روزی که با چند نفر از فقرای عظام خدمت پدر بزرگوار حضرت عالی، شادروان دکتر نورالحکماء رحمة الله علیه مشرف بودم فرمان مطاع یعنی دستخط مبارک حضرت رحمت‌علیشاه، قطب وقت، را که به عنوان اجازه‌نامه حضرت سعادت‌علیشاه، قطب زمان، قدس سره صادر شده بود و نزد ایشان موجود بود زیارت کردم که این مراتب در کتاب نابغه علم و عرفان هم به چاپ رسیده است و دو سه فقره دستخط‌های دیگر هم از حضرت رحمت‌علیشاه نیز خدمت برادر معظم جناب هادی حایری نیز زیارت کرده و ساعت‌های متمادی در باب سبک معنوی و عرفانی و مراتب حقیقی و غیبی و فصاحت و بلاغت و کمال استحکام بود دیده و مطالعه دقیق نموده‌ام و به اصل و حقیقت قضایا واقف شده و به این سعادت عظمی نائل گردیده‌ام و به سبک و اسلوب مرقومات حضرت رحمت‌علیشاه قدس سره آشنایی و معرفت کامل به عمل آورده‌ام و خداوند متعال را شاهد و ناظر می‌گیرم که دستخط دیگری که منسوب به خط و نوشته حضرت رحمت‌علیشاه به عنوان منورعلیشاه می‌باشد کاملاً

←

این گزارش به طور تمام و کمال در نشریه عرفان ایران دوره اول انتشار یافت و همه علاقمندان نسبت به حقیقت قضیه در مورد عدم صحت انتساب دستخط مزبور به حضرت رحمت‌علیشاه اطلاع یافتند. با همه این احوال اخیراً پیروان جناب آقای دکتر نوربخش نیز حاضر به قبول این قضیه شده‌اند و در نشریه صوفی به صراحت عدم انتساب دستخط فرمان حاج آقا محمد به حضرت رحمت‌علیشاه را اعلام داشته‌اند. از جمله جناب آقای علی اصغر مظهری کرمانی - که از نویسندگان دانشمند و همکاران نزدیک جناب آقای دکتر نوربخش و از اعضای هیأت تحریریه نشریه صوفی و در زمره گروه تحقیق آن است - طی مقاله فاضلانیه‌ای ضمن نقد نظریات جناب آقای دکتر نوربخش در مجموعه گلستان جاوید می‌نویسد:

«هر چند در بعضی منابع نوشته فرمان جانشینی منورعلیشاه (یعنی حاج آقا محمد شیرازی) به خط خود رحمت‌علیشاه نسبت داده شده است». (گلستان جاوید، ص ۱۴)... ولی «فرمان نیابت و جانشینی منورعلیشاه (یعنی حاج آقا محمد شیرازی) به خط فرزند بزرگش منصورعلی بوده»^۱

الحال که نویسنده فاضل و بی‌غرض و منصف از روی حس

→ مخالف آن یعنی به کلی فاقد مراتب معنویت و عرفانی و مبتنی بر اسلوب و کلمات و نوشتجات ساده و صوری و سبک و بی‌مغز و کاملاً مجعول و ساختگی است و خداوند قادر متعال اراده فرموده است بدین وسیله از روی سندسازی و جعل دستخط و قلب ماهیت و حقیقت این امر پرده‌برداری فرماید، تا برای آیندگان مایه عبرت باشد. بمئه و کرمه. بیستم شهریورماه ۱۳۶۹ برابر بیستم صفرالمظفر ۱۴۱۱. کمترین خاک راه فقرای نعمت‌اللّٰهی رضاعلیشاهی، مرتضی عبدالرسولی.

۱. نشریه صوفی، ش ۴۰، ص ۲۹.

حقیقت جویی و پس از عنایت به نظر کارشناسان رسمی خط به این بحث درازمدت نقطه پایان نهاده و حق را در مورد عدم انتساب دستخط فرمان ساختگی حاج آقا محمد مجتهد شیرازی به حضرت آقای رحمت‌علیشاه بیان داشته، لازم است به یک نکته دیگر نیز اشاره رود، و آن اینکه نه تنها دستخط این نوشته متعلق به حضرت رحمت‌علیشاه نیست، بلکه متن آن نیز ساختگی و اثر اندیشه کسی است که اصولاً با واژگان فقر و عرفان به هیچ نحو آشنایی نداشته و حداکثر مسؤول نوشتن احکام حکومتی بوده است. مطالعه در سایر آثار و نامه‌ها و دستخطهای جناب رحمت‌علیشاه، سبک اندیشه و اسلوب تفکر ایشان را آشکار می‌سازد. مضمون متن ارائه شده توسط طرفداران حاج آقا محمد مجتهد شیرازی از هر جهت فاقد اصالت است و خط و متن آن هر دو ساختگی است.

نخستین کسی که از میان طرفداران جناب حاج آقا محمد مجتهد سعی بر این امر نمود که این توطئه را که خط فرمان، نه دستخط جناب رحمت‌علیشاه بلکه متعلق به غیر است، به نحوی توجیه و تصحیح کند فرزند حضرت رحمت‌علیشاه، حاج محمد معصوم نایب‌الصدر ثالث، بود که آن را به شکلی مغشوش بیان داشت:

«فخرالعلماء والعرفاء والمحققین فخرالدین منصور علی میرزا محمد حسین نایب‌الصدر ثانی طاب ثراه... خط نسخ و نستعلیق و ترسّلات را خوش نوشتی و غالب جواب مکاتیب را مرحوم والد به او محوّل داشتی. در آداب سلوک و اطلاع بر قوانین و رسوم فقر از سایرین مقدّم بود و رقم نیابت و نصب مشایخ در هر ولایت به قلم او

مقرر فرموده بودند.^۱

البته این ادعا بهتانی واضح بیش نیست و برهان خلاف آن، به شرحی که قبلاً گذشت، همان فرامین حضرت رحمت‌علیشاه برای جناب سعادت‌علیشاه و مراسلات ایشان به اصفهان است که همه به دستخط خود ایشان ثبت افتاده، هم‌چنین فرمان عبدالعیشاه است.

حقیقت قضیه چنانکه قبلاً گفته شد آن است که حضرت رحمت‌علیشاه کلیه امور مربوط به طریقت و سلسله نعمت‌اللّٰهيه را خود شخصاً تحت نظارت داشته و سرپرستی می‌فرمودند و رقم نصب مشایخ و ارسال مراسلات طریقتی همه به خط ایشان بوده است. اما با توجه به آنکه حضرت رحمت‌علیشاه دارای مقام حکومتی نایب‌الصدری هم بوده است، برای این که میان امور طریقتی و حکومتی اختلاط نشود پسر ارشد خود میرزا محمد حسین را که دارای خطی نسبتاً خوب - اما کاملاً متمایز از دستخط پدرش - بود امر به پرداختن به امور دیوانی و مراسلات دولتی نموده بودند. فلذا دایره دخالت پسر روشن بود. اما او - چنان که حاج آقا عبدالغفار اصفهانی نوشته - به تشویق جناب حاج آقا محمد مجتهد شیرازی پا از گلیم خویش فراتر نهاد و این فتنه را برپا ساخت.^۲

نکته دیگر که اساس خدشه و خلل دستخط جعلی و ساختگی است فقدان عنوان و لقب طریقتی در آن است. گویا هدف از نوشتن متن منصوب کردن "عمّ امجد" به سیمتی حکومتی بوده است. در این متن چنین می‌خوانیم:

۱. طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۳۹۵.

۲. سعادتیه، ص ۵۴.

بسم الله الرحمن الرحيم و به تقوی و رجائی

معروض رأی برادران جانی و دوستان روحانی می‌دارد که چون در هر وقتی از اوقات شخصی دین‌دار و پرهیزکار باید که در طریقت حقّه نعمت‌اللّهیه شیخ راه باشد و مشغول به ارشاد طالبین راه هدی شود و اذکار و اوراد را به طریقی که از مشایخ عظام رسیده به طالبین تلقین کند و ایشان را تربیت نماید و در این اوقات که فقیر حقیر شیخ زین‌العابدین الشّهیر به حاجی میرزا کوچک و رحمت‌علی‌النعمت‌اللّهی اراه الله حقایق الاشیاء به ارشاد این سلسله مأذون و مفتخر است و نظر به اینکه عمر فقیر قریب به آخر است و بعد از خود باید شخصی پرهیزکار را به این امر مأمور نمایم و جناب فضایل مآب فخرالعارفین عمّ اکرم امجد جناب حاج آقا محمّد به کمال صلاح آراسته و از جوامع نقایص پیراسته‌اند و شایستگی این امر را بر وجه کمال دارند و بهتر از ایشان متصوّر نیست. لهذا جناب عمّ اکرم حاجی آقا محمّد را مأذون و مأمور به هدایت طالبین و ارشاد سلسله نعمت‌اللّهیه نمودم. باید پس از فوت فقیر به هر نحو که صلاح بدانند در ترویج طریقت رضویّه سعی فرمایند و طالبین راه هدی را راهنمایی نمایند و اذکار و اوراد را به طریقی که به ایشان رسیده به طالبین تلقین نمایند. و شبهای جمعه نیاز سبزکنند و روح فقیر را شاد فرمایند و جمیع اخوان باید متابعت ایشان را منظور دارند و امثال اوامر جناب عمّ امجد حاجی آقا محمّد را بر خود لازم شمارند و به هیچ وجه خلاف فرمایش ایشان را جایز ندانند. تحریراً فی بیست و دویم شهر شعبان المعظم ۱۲۷۷.

محل مهر: عبده زین‌العابدین^۱

۱. منقول از گلستان جاوید، ص ۱۵.

کسانی که به اصطلاحات طریقتی آشنایی دارند واقف اند که تنصیص جانشین و تفویض امور هدایت به وی کار تصوّر و توهم و تخیل و گمان نیست و موکول به الهام الهی و توجّه ارواح انبیا و اولیا است. آنچه مسلم است آن که پیروان جناب حاج آقا محمّد شیرازی هرگز هیچ فرمان دیگری دایر بر اجازه استخاره، اجازه اقامه جماعت، اجازه تلقین اذکار لسانی، اجازه هدایت و تلقین اذکار قلبی و... ارائه نکرده اند، چون جناب حاج آقا محمّد فاقد همه این مراتب بوده و در نتیجه فرمانی از طرف حضرت رحمت علیشاه برایش صادر نشده بوده که آن را ارائه نماید.^۱

اهل تصوّف آگاهند که تا سالک اسفار اربعه خود را به کمال نرساند، حتی اگر ظاهراً محترم و با علم باشد، نمی تواند تشریف خلعت هدایت بر تن کند، و تنها کسی که می تواند به احوال باطنی او وقوف داشته و به تناسب آن حالات و مقامات فرمانی به عنوانش صادر نماید قطب زمان است.

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی تا سالک به کمال سیر نرسد فرمان شیخی دریافت نمی کند؛ و دریافت فرمان شیخی معمولاً با تعرفه قبلی از جانب قطب زمان است و در اغلب موارد مستلزم آن است که وی قبلاً فرامین مقدماتی دیگری را دریافت کرده باشد. از میان کسانی که به مقام ارشاد می رسند و حکم شیخی دریافت

۱. در کتاب گلستان جاوید (ص ۳۶۶) مؤلف محترم از فرمان دیگری به تاریخ ۱۲۷۲ هجری قمری یاد می کند که حضرت رحمت علیشاه در مسافرت به کرمان برای جناب حاج آقا محمّد صادر فرمودند. اما صرف نظر از اصالت این فرمان اصولاً تا کنون کسی آن را ندیده و در جایی چاپ نشده است و حتی صاحب طرائق که ابتدائاً به جناب حاج آقا محمّد دست ارادت داده بود از این فرمان یاد نمی کند لذا اصولاً وجود این فرمان مورد تردید است و آنچه مستند خود حاج آقا محمّد و پیروان ایشان تا کنون بوده همان فرمان جعلی سال ۱۲۷۷ هجری قمری می باشد.

می‌نمایند نیز یک نفر که استعدادی فوق‌دیگران دارد به مقام خلافت قطب وقت و مطاعیت کل نصب می‌شود و همه این مراتب به الهام الهی است. جناب حاج آقا محمد که یکی از مجتهدان به نام و مجتهد زادگان عظام شیراز بوده، مرتبه‌ای از این اسفار را طی نکرده و هرگز فرمانی دریافت نکرده بوده؛ پس محال می‌نموده که ناگهان حکم جانشینی برای ایشان صادر شود. از آن گذشته صدور فرمان ارشاد و خلافت - هر دو - مستلزم تولد و بلوغ طفل قلبی است که نام خاصی - که از آن به لقب طریقتی تعبیر می‌کنند - بر وی تعلق می‌گیرد (همانند: رضاعلیشاه، نورعلیشاه، مجذوب‌علیشاه و...) ^۱ و حاج آقا محمد مجتهد، طفل قلبی اش به تولد و بلوغ نایل نشده و به همین دلیل فاقد عنوان طریقتی بوده است. وی بعدها بر خویش عنوان منورعلیشاه نهاد و هوادارانش نیز - بدون تحقیق و از سر تقلید محض - ایشان را به این نام خطاب کردند، بدون این که جستجو کنند که منشأ این نام کجاست و طی کدام حکم و فرمان طریقتی، او به این نام خوانده شده است؟!

تصادف روزگار آنکه نویسنده متن ساختگی مورد بحث از یک سو به علت ناآشنایی با اصطلاحات قوم، و از سوی دیگر به علت شتابزدگی و عجله کاری، فراموش کرده از خود لقبی اختراع و در متن فوق‌الذکر بگنجاند و تنها به تمجید از عم امجد سرگرم شده است. خلاصه، طرفداران جناب حاج آقا محمد می‌دانند که امور طریقتی موکول به صدور فرمان سابق به‌لاحق است و حاج آقا محمد هیچ فرمانی در اختیار نداشته و تنها فرمانی

۱. البته این القاب در طی تاریخ تصوف متفاوت بوده مثلاً در دوره‌ای القاب مختوم به "الدین" مثل نجم‌الدین یا شمس‌الدین و از زمان حضرت رضاعلیشاه دکنی مختوم به "علیشاه" بوده است.

که بدان استناد می‌کنند نیز جعلی است. با توجه به ادله ذکر شده و دلایل بسیار دیگری که ذکرش مایه ملالت است - و پیش از این در شماره‌های متعدده دوره اول عرفان ایران و نیز در مقدمه تفصیلی کتاب مستطاب حدائق السیاحه^۱ بدان پرداخته شده، و نیز در مقدمه تحقیقی بلیغی که بر رساله سعادتیه نگاشته آمده، نتیجه باید گرفت که استناد به متنی جعلی، ساختگی، ضعیف، مخدوش، و پر از اشکال... جز تضعیف موضع و تخریب استدلال حاصل دیگری به بار نمی‌آورد. لهذا اصرار بر این امر بی‌فایده است و اهل تحقیق و فتوت آرزومندند همچنان که دوستان و دوستانان طریقه پیرو جناب حاج آقا محمد از سر انصاف و راستی بر عدم صحت انتساب دستخط فرمان ساختگی مزبور به حضرت رحمت‌علیشاه گواهی فرمودند، قدم دیگری بردارند و بطلان تام و تمام این متن مجعول و بی‌اعتبار را تصدیق نمایند و رضایت خداوند و مولی را در راستی و صدق بر هر امر دیگری ترجیح دهند.

۱. حدائق السیاحه، انتشارات نور، پاریس، ۱۳۷۰.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ **نُصْرَتًا**

مقدم بدم بدمان دفعه در ایجاب بر سر مسیح شده نصرت شده

از جانب نصرت فرستاده که ای فقیر بجهت وای سبانی نصرت

بسم اهلایا بدانید که نصیرم عند شمار از حق به امور ندانم و ناما

از مشایخ و بزرگان همه خواص زین شمع و اگر کسر نوشته ام نصرت

ضلاف خدا و رسول دائمی در علم بهم و باید سلطان منظم

امور و قرآن سامان باشید و شهابا جمعه را خجسته در امور و نصرت

باشید و نصرت را سرور و مظلوم بقوامید و اگر نکند هدایت نصرت

باعتدال و نصرت هر چه شد نیست شهابا جمعه مخرنوم و خوابید نصرت

نوشته از هر نوشته ضلالت و نصرت نصرت و اهلایا نصرت

بسم اهلایا بدانید که نصیرم عند شمار از حق به امور ندانم و ناما
 از مشایخ و بزرگان همه خواص زین شمع و اگر کسر نوشته ام نصرت
 ضلاف خدا و رسول دائمی در علم بهم و باید سلطان منظم
 امور و قرآن سامان باشید و شهابا جمعه را خجسته در امور و نصرت
 باشید و نصرت را سرور و مظلوم بقوامید و اگر نکند هدایت نصرت
 باعتدال و نصرت هر چه شد نیست شهابا جمعه مخرنوم و خوابید نصرت
 نوشته از هر نوشته ضلالت و نصرت نصرت و اهلایا نصرت

بسم الله الرحمن الرحيم بقیة العجايب

الامین
الطاهر
المطهر
المجید
الذوالجلال
الاکبر

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا یغوی عن صراطه المستقیم

پس احد و نماز خواندند تا قیامت و در حق جلاله رسول را بهر راه نهاد سلام و شکرها

و چون آن راه بهر است از برینت خودت شکر و حمد و ثناء و تهنیت و تبریک و تحنن

ترتیب نیز بر این حق الهی است که در حق او از این صفت و صفات و صفات

از کار و او را در ایام ما بهر طریق علمایین راه است که اینم اندک از تاریخ شریف

جناب صاحب کتاب عارف و شایسته صاحب کلام زبیر که این فرزند کرم تو من را می

چرا که در نظر از او در این راه و او را و ما بهر طریق او عارف نیز در این راه

طالع صاف و نایب از شهاب شهر و در و در کجاست و در بلبا نیز در این راه

صداقت و تاز به مایه صابر و در غایت و است خباب مولانا در این راه

جامعین و بهریت طالبین که از غایت و بر فقر و در سید علی است و در این راه

لازم دانسته قول این را در امور طریقت قول غیر درک و در صلاح خود در این راه

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والعاقبة للمتقین
ولا یغوی عن صراطه المستقیم
بقیة العجايب
الحمد لله رب العالمین
والعاقبة للمتقین
ولا یغوی عن صراطه المستقیم
بقیة العجايب

فرمان شیخی جناب عبدعلیشاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتَعْمُرُ دَرَجَاتِهِ

معرض از برادر لعل خانه و دوستان روحانی مدارد
 در هر وقت از اوقات شغور من در او بر من فرمایند در نظر
 صفت اللطیف شیخ را باشد و مشغول بر ازشاد طیبی
 هر شش و از چهار و در او در ابطور در ازشاد عظیم
 بطالبی تلقین کند و ایشان را از غلب نماید و از این
 اوقات در فقر صحرای الحامع الشهر کجا صحرای او
 و در جمیع نعمت الله را از اوقات ان شاء باشد
 این همه ماذع و مغفرت و نظر باشد غیر فقر و
 با فرست و بعد از خود نماید شخص بر هر کار را
 مامور نام و جناب فضا مایه فخر العارفین عم الحرم
 احمد ضنا صاحب الامی در کمال صلاح ارادت و از اجماع
 نقایص ارادت اند و شایسته این امر از بر وجه حکم
 دارند و بهتر از ایشان متصرفیت اینها است
 از هر جا بنامی را ماذع و مامور نماید بر طالبین و

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد واله الطيبين
 الطاهرين
 وبعد
 انما ارسلنا رسلنا بالبينات
 وانزلنا معهم الكتاب والميزان
 ليقولوا للعدل
 ان هذا هو الحق الذي
 كاننا ننبئكم به ان
 تلوونون
 انكسر

سلسله نعمت اللّٰهيه از دوران جناب سعادت عليشاه

بر جويندگان غير مغرض آگاه و محققان موشكاف با انتباه، پوشيده و پنهان نيست كه امروزه در سلسله جليله نعمت اللّٰهيه تنها طريقه‌اي كه بزرگان‌ش به طور منصوص و مسلسل رشته اتصال خود را يكره تا حضرت رحمت عليشاه و از ايشان به جناب مست عليشاه و از ايشان به جناب شاه نعمت الله ولي و از ايشان به جناب شيخ احمد غزالي و از ايشان به جناب شيخ جنيد بغدادی و از ايشان به جناب شيخ معروف كرخي و از ايشان به سلطان عالم فقر و فنا حضرت علي بن موسی الرضا عليه السلام و از ايشان به حضرت نقطه باء بسم الله و اكمل مظاهر اله علي مرتضى عليه الصلوة والسلام و از ايشان به حضرت خاتم الانبياء محمد مصطفی صلوات الله عليه و آله، و از ايشان نيز به حضرت آدم صفي الله عليه السلام می‌رسانند طريقه متصله‌اي است كه معمولاً نزد عموم ايرانيان بلكه كليۀ علاقمندان تصوف و عرفان در سراسر ايران و جهان با پسوند "گنابادی" يا "سلطان عليشاهی" شناخته می‌شود. بايد دانست كه اين پسوند كه به تركيب "نعمت اللّٰهيه" ضميمه می‌شود از آن جهت نيست كه يكي از طرائق وابسته به اين سلسله را بيان نمايد، چون سلسله نعمت اللّٰهيه جز تك درختي عظيم و كهنسال با

تنه برومند و ریشه‌های تنومند در قعر تاریخ نیست و اضافات و ملحقات و منشعبات و متفرعاتی ندارد که یکی از آنها طریقه مزبور یا فرقی دیگر باشد؛ بلکه این اضافه نوعی اضافه بیانی است. یعنی ترکیب "نعمت اللّٰهيه" سلطان علیشاهی "یا "نعمت اللّٰهيه گنابادی" تبیین می‌نماید که حضرت سلطان علیشاه مانند حضرت شاه نعمت‌الله به این سلسله رونق تازه دادند و آن را تجدید کردند و چون ایشان و جانشینانشان اهل گناباد بودند، لذا سلسله نعمت اللّٰهيه به اعتبار افتخار و مباهات به این بزرگان به نام آنان نیز خوانده می‌شود.

علی‌ای حال مقصود آن است که سلسله نعمت اللّٰهيه جز یک رشته واحد و یک طریقه متصله نیست که به طور علمی و تاریخی از طریق ارائه اسناد و مدارک و التجا به گزارش محققان بی‌غرض حقایق خود و صحت اتّصالش را - که شرط این حقایق است - تا دوران معصوم اثبات می‌نماید، و چون از دوران شاه نعمت‌الله ولیّ تشیّع این سلسله عالیه آشکارا و علنی گردیده و مبانی اعتقادی آن از صورت تقیه خارج شده است، بنا به این افتخار، این سلسله به نام بزرگوار آن فرزانه نام آور "نعمت اللّٰهيه" نیز نامیده می‌شود.

از آن جا که معرفی چهره بزرگان و اقطاب سلسله نعمت اللّٰهيه از عهد کسانی امثال نگارنده این سطور خارج است، لذا به ذکر مختصری در این زمینه قناعت شده و سلسله اسناد اتّصالیه را به نظر محققان می‌رساند و آشنایی با تفصیل احوال این بزرگان را به مطالعه کتاب‌هایی مانند نابغه علم و عرفان به قلم جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده، رضا علیشاه، یادنامه صالح - مجموعه گردآوری شده توسط هیأت تحریریه کتابخانه صالح - و خورشید تابنده به قلم جناب آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه، و نیز

کتاب رهبران طریقت و عرفان به قلم مرحوم حاج میرزا محمد باقر سلطانی
احاله می نماید.

حضرت آقای حاج محمد کاظم سعادت‌علیشاه اصفهانی

جناب حاج آقا محمد کاظم اصفهانی (طاوس العرفا) معروف به شیخ
زین‌الدین^۱ و ملقب به لقب فقری سعادت‌علیشاه، از معاریف عرفای سلسله
جليلة نعمت‌اللّٰهيه و از کبار عالمان بالله ایران و از عظام راسخین فی العلم
الاهی است. آن جناب متولد اصفهان و در اوایل جوانی به تجارت اشتغال
داشت و سپس خدمت جناب حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی
مست‌علیشاه قدم به وادی سلوک الی‌الله نهاده و مدتی به خدمت ایشان
مشغول و در چند سفر ملازم حضرتش بود. پس از رحلت جناب
مست‌علیشاه در سال ۱۲۵۳ قمری، خدمت جانشین آن جناب، حضرت
آقای رحمت‌علیشاه، تجدید عهد نموده و مدتها در نهایت صدق و ارادت
در راه سلوک قدم زده و تحت ولایت حضرت رحمت‌علیشاه استعدادات
مکمونه‌اش چون گل نیلوفری شکوفاگشته و به کمال رسید. و لذا جنابش
پس از طی بادیه‌های معنوی به گام همت و استقامت و پس از عروج بر
معاریح جبروتی و ملکوتی، به دو بال جذب و سلوک به فرمان حضرت

۱. همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد ایشان از آن جهت معروف به شیخ زین‌الدین بود که جدش
شیخ زین اصفهانی دارای دو جنبه شریعت و طریقت بوده و فرزندان او دو رشته شدند: رشته
پسری که اول ایشان آقا محمد شیخ زین‌الدین از علمای میرزا اوائل دوره قاجاریه بوده و رشته
دختری اول ایشان مرحوم حاج محمد حسین حسین‌علیشاه از اقطاب سلسله نعمت‌اللّٰهيه و جمع
بین ظاهر و باطن داشته و از شاگردان درجه اول دایی خود آقا محمد در فقاهت بوده و سپس به
خدمت جناب نورعلیشاه اول رسیده است (منقول از نایغه علم و عرفان، صص ۲۹، ۳۰).

رحمت‌علیشاه مشرف به شرف ارشادگشت، و در سال ۱۲۷۱ هجری قمری به دریافت اجازه تلقین ذکر انفسی و اوراد به طالبین خطّه اصفهان و قبول بیعت جدیدی و انجام بیعت تجدیدی مفتخرگشت. و یک سال بعد از آن در سال ۱۲۷۲ قمری اجازه تلقین ذکر حیات یافت. جنابش صورتاً و معنأً مورد توجه فقرا بود تا آنجا که محمدشاه قاجار که قبلاً از سرسپردگان حضرت مست‌علیشاه و سپس حضرت رحمت‌علیشاه بود، ایشان را طاووس العرفاء لقب داده بود.^۱ بالاخره در سال ۱۲۷۶ هجری قمری،

۱. در این خصوص در چاپهای قدیم فرهنگ عربی المنجد، ضمن شرح لغت "طاووسیه" و "طاووس العرفاء" اشتباهی رخ داده است که در چاپهای جدید آن را اصلاح کرده‌اند. و آن اینکه به دلیل تشابه اسمی، طاووسیه را فرقه‌ای از خوارج تلقی کرده و مرحوم طاووس العرفاء (منظور جناب آقای سعادت‌علیشاه) را مؤسس آن دانسته است. در وجه تسمیه لقب "طاووس العرفاء" نیز مؤلف المنجد دچار اشتباه شده و این اشتباه را در چاپهای بعدی قدیمی نیز ادامه داده است که خود این امر مؤید این احتمال است که معاندی موجب القای این شبهه شده باشد. وی می‌نویسد: «لقب بطاووس العرفاء لَوْلَمَّه لِلثَّيَابِ الْجَمِيلَةِ» (ملقب به طاووس العرفاء بود چون میل زیادی به لباس زیبا داشت) که در این عبارت جنبه قدح نهفته است. ولی همان‌طور که نایب‌الصدر در طرائق الحقایق اشاره می‌کند، وجه تسمیه لقب مذکور این بود که: «چون در جوانی خوش لباس و نیکوسیمما بود و در مجالس فقرا قیام به انجام مقاصد و مرام آنها داشته، مرحوم شاهنشاه غازی محمدشاه ثانی به ایشان لقب طاووس العرفاء مرحمت فرمود.» (طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۴۰۳). متأسفانه در فرهنگ فرق اسلامی (دکتر محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۲۶)، اشتباه مؤلف فرهنگ المنجد به‌نحو دیگری تکرار شده است. به این ترتیب که دکتر مشکور "طاووسیه" را فرقه‌ای از فرق شیعه معرفی نموده و عقیده غلو و دعوی الوهیت برای ایشان قائل شده و اقوال نادرستی را نسبت داده که در هیچ جا ضبط نشده است و ساحت آن عارف بزرگوار از آن منزّه است. زیرا از ایشان آثار مکتوبی باقی نمانده است تا مستقیماً بتوان اعتقاداتی مستقل، غیر از آنچه که در کتب عرفانی سلف وی ذکر شده است، به آن بزرگوار نسبت داد و اعتقادات ایشان همان است که اسلاف و اخلاف حضرتش بیان کرده‌اند و آن، همان اعتقاداتی است که یک عارف شیعه اصیل دارد. ظاهراً مرجع اصلی مؤلف فرهنگ فرق اسلامی همان‌طور که در خود کتاب هم آمده دائرةالمعارف الاسلامیه (ج ۱۵، صص ۴۷-۵۲) است. در این کتاب که عمدتاً ترجمه عربی دائرةالمعارف اسلامی، ویرایش اول، می‌باشد و به زبانهای انگلیسی، فرانسه و آلمانی هم چاپ شده است، مدخلی به نام "الطاووسیه" مندرج می‌باشد

حضرت رحمت‌علیشاه با صدور فرمانی به خط و مهر خویش ایشان را به‌جانشینی خویش تنصیب فرمود. همچنین براساس نامه مورّخه جمادی‌الاولی ۱۲۷۷ هجری قمری، جناب رحمت‌علیشاه که از کارشکنی درویش‌نمایانی که از جانشینی جناب سعادت‌علیشاه خرسند نبودند، آگاهی یافته و جناب سعادت‌علیشاه را به بی‌اعتنایی به آنان و ثبات قدم فراخوانده‌اند.

پس از رحلت حضرت رحمت‌علیشاه در سال ۱۲۷۸ قمری، این بزرگوار کارگزار مطلق عالم فقر و عرفان گردید. ولی نظر به کلیه اختلافاتی که پس از ارتحال حضرت رحمت‌علیشاه در سلسله نعمت‌اللّٰهیه ایجاد شد، و هم‌چنین ایذاء عالم نمایان و ظاهرینان، جناب سعادت‌علیشاه طریق‌قلت معاشرت اختیار نموده، لذا فقط روزهای دوشنبه و جمعه را برای اجتماع فقری معین کرده و رفت و آمدی نداشتند و در تمام دوران قطبیت خویش تنها حضرت آقای حاج ملاسلطان‌محمد گنابادی سلطان‌علیشاه را به عنوان شیخ مجاز در ارشاد منصوب کرده و بعد نیز ایشان را به جانشینی خویش معین فرمود. حضرتش در قبول بیعت سخت‌گیری فراوان می‌کرد و تنها

→

که جزو ملحقات مترجمین عرب به اصل کتاب است و مملوّ از اشتباهات تاریخی – از جمله اینکه مرحوم نورعلیشاه گنابادی را برادر صفی‌علیشاه ذکر می‌کند – و انتسابات غلط – مثل انتساب شیطان‌پرستی – است. مؤلف این مقاله دائرةالمعارف تاحدی معذور است زیرا چنانکه خود در تعلیقه مقاله گوید، ظاهراً مؤلف عرب‌زبان اصولاً با مذهب شیعه و مذاهب موجود در ایران مخالفت کرده. اما شگفت آنکه مرحوم دکتر محمد جواد مشکور که هم محقق بود و هم پدرش مرحوم حاج آقا‌علاء‌الدین مشکور از ارادتمندان بزرگان سلسله نعمت‌اللّٰهیه سلطان‌علیشاهی بود، چگونه به منابع موجود در کنار دست خویش مراجعه نکرده و به کتابی دست چندم با این همه افتراات و استنادات غلط تاریخی اعتماد می‌نماید (منقول از عرفان ایران، مجموعه مقالات ۱۲، گردآوری و تدوین دکتر سید مصطفی آزمایش، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۱، صص ۹-۹۸).

کسانی را که در وادی طلب، استحقاق تامّ پیدا می‌کردند دستگیری می‌فرمود، از این روی عدّه فقرای آن زمان بسیار قلیل، لیکن هر یک از آنان نمونه کاملی از عشق و محبت بود.

با این حال، آن جناب از عرفای شهیر زمان خود بودند و در اغلب کتب تاریخی^۱ آن دوره و یا کتب مربوط به تصوّف از ایشان به حسن شهرت یاد شده است ولی به واسطه عدم حضور اجتماعی، مطالب زیادی درباره‌شان نقل نشده است.^۲

جنابش پس از سفر به خراسان عازم اصفهان شدند، و بالاخره به علت آزار معاندان در سال ۱۲۸۰ هجری قمری در تهران سکونت اختیار نمودند، و پس از نه سال از راه تفلیس و باکو و استانبول به مکه و مدینه و عتبات عالیات مشرف شده و دوباره به تهران مراجعت فرمود. در مراجعت از این سفر ضعف مزاج رو به تزاید نهاد تا اینکه در تاریخ ۲۲ محرم الحرام سال ۱۲۹۳ هجری قمری در سنّ هفتاد سالگی چشم از جهان فرو بست و در صحن امامزاده حمزه در زاویه حضرت عبدالعظیم حجره سراج الملک به خاک سپرده شد. ماده تاریخ وفاتشان چنین است:

۱. از جمله این کتب: المآثر والآثار، عبدالعلی میرزا معتمدالدوله، باب دهم، ص ۲۰۴؛ طرائق الحقایق، ج ۳، صص ۳-۴۰۱.

۲. مفصل‌ترین و مستندترین مطلبی که درباره جناب آقای سعادت‌علیشاه موجود است رساله سعادتیه به قلم آقا عبدالغفار اصفهانی (خواهرزاده همسرشان) می‌باشد که این رساله همراه با مقدمه‌ای در شرح انشعابات سلسله نعمت‌اللّٰهیه و بخشی از کتاب سلطان فلک سعادت تألیف جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی از اقطاب سلسله نعمت‌اللّٰهیه، در سال ۱۳۷۲ شمسی توسط انتشارات حقیقت منتشر گردید. شرح حال دیگری از ایشان در کتاب نابغه علم و عرفان (صص ۲۹-۳۹) و رهبران طریقت و عرفان (صص ۴-۲۳۰) و عرفان ایران، مجموعه مقالات ۱۲ (صص ۱۲۴-۹۵) مندرج است.

علی و رحمت و سعادت را جمع کن سال رحلتش می‌دان

حضرت آقای حاج ملا سلطان محمد سلطان‌علیشاه گنابادی

جناب حاج ملا سلطان محمد گنابادی فرزند ملا حیدر محمد در سال ۱۲۵۱ هجری قمری در بیدخت گناباد خراسان تولد یافت. پدر ایشان در همان اوان برای تجدید عهد فقری به خدمت حضرت رحمت‌علیشاه شیرازی رفته بود، اما از این سفر هرگز مراجعت نکرد؛ فلذا جناب سلطان‌علیشاه از ابتدای طفولیت، یتیم و تحت سرپرستی مادر بزرگوار خویش رشد و نمو نمود و بالاخره پس از تحمّل دوران دشوار تنگدستی در عین تعقّف در سنّ هفده سالگی آغاز به تحصیل علوم دینیّه نموده و مدّتها در محضر مرحوم حاج ملا هادی سبزواری حکیم اشراقی بزرگ ایران (متوفّی به سال ۱۲۸۹ هجری قمری) و شیخ مرتضیٰ انصاری تلمذ می‌نمود و در تمام این ایّام در جستجوی مطلوب معنوی خویش بود تا آنکه به اشاره مرحوم حاج ملا هادی سبزواری علاقه‌مند به ملاقات حضرت سعادت‌علیشاه شد و در شهر سبزواری در کاروانسرای مختار به دیدار ایشان رفت و بالاخره در سال ۱۲۸۰ هجری قمری در اصفهان به دست ایشان مشرفّ به شرف فقر شده و زیر نظر ایشان به سلوک الی الله همّت گماشت و پس از تکمیل سیر و سلوک از جانب ایشان ملقب به لقب "سلطان‌علی" و مجاز در دستگیری شدند. در سال ۱۲۸۴ هجری قمری پس از سفر به عتبات دوباره به خدمت مرشد بزرگوار شتافته و تصفیّه باطن را به کمال رسانده و فرمان ارشاد و خلافت کلّیه را با لقب طریقتی "سلطان‌علیشاه" از ایشان دریافت نمودند.

متن فرمان ارشاد ایشان به شرح ذیل می‌باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

و به ثقتی و رجائی

الحمد لله الذي بطن خفيات الامور و دلت عليه اعلام الظهور و امتنع على عين
البصر فلاعين من لم يره تنكره و لا قلب من اثبته يبصره سبق في العلو فلا شئني اعلى
منه و قرب في الدنو فلا شئني اقرب منه فلا استعلائه باعده عن شئني من خلقه و لا
قربه ساواهم في المكان به لم يطلع العقول على تحديد صفته و لم يحجبها عن واجب
معرفته الذي تجلى لخلقه بخلقه و الظاهر لقلوبهم بحجته و اجعل اللهم شرائف صلواتك
و نوامى بركاتك على محمد عبدك و رسولك الخاتم لما سبق و الفاتح لما انفلق
و المعلن الحق بالحق الذي خلف راية الحق من تقدمها مرق و من تخلف عنها زهق و
من لزمها لحق و صلّى و سلّم على الائمة الهدى و اعلام التقى و كلماتك التامات و
آياتك الباهرات و صفاتك الحسنى و امثالك العليا على و اولاده المعصومين شفعاء
يوم الجزاء و صلّى على اوليائهم المعترفين بمقامهم المتبعين منهجهم المقتفين آثارهم
المستمسكين بعروتهم المستمسكين بولايتهم المؤتمين بامامتهم الصلوات الزاكيات
النمايات و سلّم عليهم و على ارواحهم و اجمع على التقوى امرهم و اصلح لهم شؤونهم و
تب عليهم انك انت التّواب الرحيم.

بعد از ادای حمد بی حدّ مرذات پاک حضرت واحد احد جلّت
عظمته و عمّت آلائه و ابلاغ تصلیه و تسلیم بر ارواح مطهّره محمّد و
اهل بیت طاهرین او مشهود می دارد که چون بر این فقیر صداقت
تخمیر محمّد کاظم ملقب به سعادت علی به مقتضای تکالیف حقّه
الهیّه نبویّه و ولویّه لازم و متحتّم است که چنانچه در این طریقّه حقّه
ولویّه سالک صادق و فقیر متدین موافقی که متشرع به احکام
شریعت مصطفویّه و متأدّب به آداب طریقت مرتضویّه و عالم به
احوال انسانیّه و عارج معارج مقامات انسانیّه و مطلع بر قواعد
تکالیف صوریّه قالبیّه و اعمال معنویّه قلبیّه بوده باشد و دل صداقت

منزل را به کثرت ریاضات در بوته محبت گذاخته و از فرط مراقبت و توجه به وجه الله الکریم درون صافی خود را مهبط انوار جمالیه و اسرار جلالیه ساخته، او را مأمور به هدایت گمگشتگان وادی ضلالت و سرگشتگان بادیه غوایت نماییم. بناء علی هذا در این اوان سعادت اقتران عالی جناب فضائل و کمالات اکتساب قدسی القاب قدوسی انتساب جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول برادر مکرم آخوند ملاسلطان علی زید توفیقاته را مأمور نمودیم که چنانچه طالب صادقی جوایای طریقه حقه علیه علویّه رضویّه نعمت اللّٰهیه بوده باشد او را هدایت فرموده و ذکر حیات و انفاس که از اولیای کاملین و عرفای راشدین یداً بید و نفساً بنفس به این فقیر رسیده او را تلقین نمایند با او را متعلقه به آنها، و چون سنت سنیه اولیای راشدین پیوسته بر این جاری گردیده که در مقام هدایت و دستگیری عباد دو مظهر را معاضد و معاون یکدیگر نمایند لهذا نظر به متابعت آن سنت لازم نمود که یکی دیگر از فقرای صداقت توأمان را که ظاهراً و باطناً با مشارئالیه سمت مناسبت و قوت مرافقت داشته باشد به معاضدت او تعیین نموده تا در مقام هدایت او دلیل راه بوده باشد، بنابراین عالی جناب سیادت انتساب فضیلت و کمالات اکتساب جامع الآداب الصّوریة والمعنویة و حاوی الاخلاق الظاهرية والباطنية برادر مکرم آقای میرزا عبدالحسین زید توفیقاته را با عالی جناب سابق القاب معاضد و متفق و همراه نمودیم تا بالاتفاق مشغول هدایت طالبان طریقه حقه و لویّه بوده باشند و چنانچه فقرای صادق به عدد مخصوص در لیالی متبرکه جمع شوند مجلس نیاز سبز نمایند و فقیر را از دعای خیر فراموش نمایند.

یا اخوانی الله الله فی اعزّ الانفس علیکم و احبّها الیکم فان الله قد اوضح لکم سبیل

الحق و انار طرقة فشقة لازمة او سعادة دائمة فتزودوا ايام الفناء لا ايام البقاء والسلام
 على من اتبع الهدى و رحمة الله و بركاته و كان ذلك فى ثامن عشر من شوال المكرّم
 سنة ۱۲۸۴.

محل مهر شريف، يا امام موسى كاظم.

پس از ارتحال حضرت سعادت‌علیشاه و بنا به وصیت ایشان، جناب سلطان‌علیشاه در سال ۱۲۹۳ هجری قمری در مسند ارشاد متمکن شده و به مدّت سی و چهار سال به کار هدایت عباد اهتمام ورزیدند. در زمان ایشان که جامع ظاهر و باطن و از عظام مجتهدان عصر خویش به شمار می‌رفتند، کار فقر و عرفان عروج یافت و به اوج رسید و همین امر کینه حاسدان و معاندان را برانگیخت و آنان را به توطئه‌گری علیه جان عزیز ایشان وادار نمود.

جنابش در سال ۱۳۰۵ هجری قمری به زیارت خانه خدا مشرف گشته و در طول راه با بسیاری از علمای ایران و عراق و حجاز ملاقات و صحبت نموده و دوباره در گناباد استقرار جستند. بالاخره در سحرگاه بیست و ششم ربیع‌الاول سال ۱۳۲۷ هجری قمری مطابق بیست و نهم فروردین ماه ۱۲۸۸ خورشیدی هنگامی که برای وضو لب جوی آب باغچه منزل مسکونی تشریف برده بودند، جانیان بالفطره به دست ناپاک خویش ایشان را مخنوقاً شهید نمودند، و به این ترتیب حضرتش در سن هفتاد و شش سالگی از این دنیای دنی به جهان باقی شتافتند. مزار عالی‌مقدارش در بیدخت گناباد زیارتگاه اهل دل است.

از میان تألیفات متعدّده حضرتشان در دوران قطبیت مانند سعادتنامه،

ولایتنامه، بشارة المؤمنین، تنبیہ التّائمین، مجمع السّعادات، ایضاح و توضیح (شروح عربی و فارسی کلمات قصار بابا طاهر عریان)، تفسیر قرآن ایشان به نام بیان السّعادة فی مقامات العبادة به زبان عربی کتابی جامع بین تنزیل و تأویل است و از اهمیّت خاصی برخوردار می باشد چنانکه برخی از علما در تمجید از این تفسیر فرموده اند: "تفسیر السّلتان سلطان التفاسیر".

حضرت آقای حاج ملاعلی نورعلیشاه گنابادی

جنابش در سال ۱۲۸۴ هجری قمری در بیدخت گناباد دیده به جهان گشود. تحصیلات ادبی و دینی را در کوتاه مدتی تحت نظر والد ماجد خویش به اتمام رسانید و پس از آن دفعتهً در سال ۱۳۰۰ هجری قمری برای تحقیق در امر دین و جستجوی راه یقین از خراسان راهی ترکستان، افغانستان، هندوستان، کشمیر، حجاز، عراق، یمن، مصر، شامات، ممالک عثمانی و دیگر کشورهای اسلامی شدند و با بزرگان فرق و مذاهب مختلفه معاشرت نموده و از عمق عقاید آنان کسب آگاهی نمودند. سرانجام در شهر کربلا، جناب حاج شیخ ملا عبدالله حائری رحمتعلیشاه به فرمان حضرت سلطانعلیشاه یکی از فقرای با فراست را به جستجوی ایشان فرستاده و پس از یافتن جنابش ایشان را متقاعد به بازگشت به گناباد می نمایند.

به این ترتیب جناب حاج ملاعلی گنابادی در سال ۱۳۰۷ به وطن مألوف و مسقط الرّأس خویش مراجعت نمودند، و در اندک زمانی زیر نظر پدر بزرگوارشان به ریاضت و سلوک پرداختند. تا اینکه حضرت سلطانعلیشاه در چهاردهم رمضان سال ۱۳۱۵ قمری فرمان صریح ارشاد و

جانشینی خود را به نام فرزند ارجمند صادر و ایشان را به لقب فقری "نورعلیشاه" ملقب ساختند و فرمان مذکور را در حاشیه فرمانی که جناب آقای سعادت‌علیشاه جهت آقای سلطان‌علیشاه نوشتند برای جناب آقای نورعلیشاه مرقوم فرمودند^۱ که متن آن به شرح ذیل می‌باشد:

پوشیده نماند، چون هر یک از اولیاء عظام را در زمان حیات و بعد از ممات خلفاء و نواب لازم که رشته دعوت منقطع بلکه در بقاع ارضی و جمله ازمان حکم: یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک^۲ جاری باشد لهذا در این جزو زمان که این ضعیف سلطان محمد بن حیدر محمد که بر منصب ارشاد متمکن بوده در سلسله علیه عالیہ نعمت‌اللّٰهیه، لازم است که هریک از فقراء که آثار کمال و تکمیل از ناصیه وجود او هویدا باشد به منصب ارشاد مفتخر ساخته و در این زمان سعادت اقتران جناب نور چشم معظم مدتهای مدید به ریاضت مشغول و نفس را تکمیل نموده لهذا جناب نور چشم مکرم حاج ملاعلی را به منصب ارشاد سرافراز نموده و جمیع آنچه به این ضعیف راجع است از ردّ و قبول فقرا و تربیت مشایخ و ابقای مشایخ و عزل آنها تماماً به آن جناب راجع خواهد بود و چون اشاره غیبیه شده بود در این باب لهذا تأخیر را روا نداشت. به تاریخ پانزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۱۴.

محل مهر شریف الزاجی سلطان محمد.

و چون هریک از راهروان که مقام و مرتبه یافته و مقام قرب تحصیل نموده به اسم مخصوصی ملقب گشته لهذا آنجناب را به لقب

۱. بعداً جناب آقای نورعلیشاه در حاشیه همین فرمان، فرمانی به نام جناب آقای صالح‌علیشاه مرقوم داشته و فرمان جداگانه‌ای هم نوشته‌اند.

۲. سوره مائده، آیه ۶۷: ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان.

”نورعلیشاه“ ملقب نمودم طیب الله له.

محل مهر شریف.

حضرت نورعلیشاه در سال ۱۳۱۷ هجری قمری به فرمان پدر بزرگوارشان راهی مشهد مقدّس و در سال ۱۳۱۸ هجری قمری راهی زیارت خانه خدا شدند و پس از رحلت پدر والامقامشان ده سال تمام در مسند قطبیّت سلسله متمکّن و دچار انواع زحمات، گرفتاریها و آزار و اذیت معاندان فقر و عرفان بودند، و بارها توطئه‌هایی از سوی کور باطنان علیه جان عزیزش طرح شد، ولی چون مقدر نبود مؤثر نیفتاد، تا آنکه در سفری که به سمت کاشان حرکت فرمودند، در آنجا ماشاءالله یاغی کاشی از ایشان دعوتی کرده و جنابش به علّت شرب قهوه آمیخته به زهر سخت رنجور گشتند و سریعاً به جانب تهران مراجعت نمودند. اما در طول راه در ناحیه کهریزک جان به جان آفرین سپردند. شهادت ایشان در سال ۱۳۳۷ هجری قمری واقع شد و مدفنشان در صحن امامزاده حمزه در جوار حضرت سعادت‌علیشاه است.

از آن بزرگوار آثار بسیار مهمّی به یادگار مانده است؛ من جمله کتاب ذوالفقار در شرح فتوای حضرت سلطان‌علیشاه در باب تحریم استعمال مواد مخدّر، رجوم الشیاطین، و نیز رساله صالحیه که در بیان لطایف و حقایق عرفانی بی بدیل است. حضرتشان در این کتاب از جمله فرموده‌اند که اگر چشم بینایی وجود داشته باشد انگشتی را که حضرت مولاعلی (ع) در حال رکوع، بخشیدند می‌توان همین امروز در انگشت سائل مشاهده نمود.^۱

۱. حقیقت ۲۱۰، صص ۶-۱۹۵.

حضرت آقای حاج شیخ محمدحسن بیچاره بیدختی صالح‌علیشاه

حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه در سال ۱۳۰۸ قمری مطابق با بیست و چهارم تیرماه ۱۲۷۰ خورشیدی متولد گردید و پس از اتمام علوم دینی در سال ۱۳۲۸ هجری قمری در سن بیست و یک سالگی پس از تحمّل ریاضات فراوان اضطراری و اختیاری و اتمام تصفیة باطن تحت ارشاد والد بزرگوار ابتدا در بیستم شعبان ۱۳۲۸ قمری از طرف معظم له مجاز به اقامه جماعت و تلقین اذکار لسانی گردید و سپس در یازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۹ مجاز در ارشاد و دیگر امور فقری مفوضه و ملقب به لقب فقری "صالح‌علیشاه" شدند و در رمضان ۱۳۳۰ قمری به‌جانشینی معین گردیدند. در حاشیة فرمان حضرت آقای سلطان‌علیشاه که از طرف حضرت آقای سعادت‌علیشاه شرف صدور یافته بود نیز حضرت آقای نور‌علیشاه مجدداً امور فقری راجع به خویشان را به حضرت صالح‌علیشاه تفویض فرمود. اتفاقاً روز اعلام اذن ارشاد ایشان مصادف با روز مجازات الهی تمام قتله کفرهای بود که دست ناپاک خود را به خون مطهر جدّ امجد ایشان حضرت سلطان‌علیشاه دراز نموده بودند، لذا عالم فقر در این روز به دو جهت شادمان بود و به درگاه حق تعالی سپاس می‌نهاد.

فرمان جناب آقای صالح‌علیشاه از طرف مرحوم آقای نور‌علیشاه بدین شرح می‌باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو الهادی الی الدّین القویم والصّراط المستقیم

الحمد لله الذی ظهر بنورانیته علی قلوب العارفين و عرف نفسه بالانارة من

مشکوة صدورالانبياء والمرسلین و هدانا الی الطّریق المبین و مراتب التّقوی والیقین

بارسال السفراء و وقفنا للتوسل بذيل جامع الكل و خاتم الكل في الكل محمّد والائمة المعصومين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين.

و بعد بر مشايخ واصلين و عرفاء شامخين و سلاک طريقت سيّدالمرسلين و متوسلين به ذيل پيران و کتّلين و طالبان فقر و آيين مخفی و پوشيده نماند که در اين جزو زمان سعادت اقتران که امر ولايت و خلافت و قطبيّت ارشاد و هدايت از صدر صافی و قلب وافی اين فقير علی ملقب به نورعليشاه نمايش دارد، برحسب صحيفه مختومه علويه رضويه بايد هر فقيري را که از ناصيه جان او آثار کمال و تکميل مشاهده نمايم او را به دعوت به اله و هدايت خلق به شاهراه مأمور و منصوب نمايم، و جناب نور چشم معظم حجی شيخ محمّد حسن صانه الله من الزلّل والمحن چندی است برحسب امر و تربيت اين ضعيف به تربيت نفس و مجاهده و مراقبه مشغول و به زيور علم و عمل و ترک هوا و امل محلی گشته صدر صافی و قلب وافی يافته، لهذا برحسب امر غيبی و اشاره لاريبی آن نور چشم را به منصب ارشاد و هدايت عباد منصوب نمودم و از دستگيري و تلقين اذکار و اوراد و ادعيه و ساير امور که به اين ضعيف رسیده و در تصرف در عشریه و فطريه و غيرها مأذون نمودم، انشاءالله برادران و خواهران ايمانی دست و زبان آن نور چشم را دست و زبان اين ضعيف دانند و به تمرّد از او خود را از فتراک ولايت خارج نمايند عصمهم الله من الزلّل، و هر يك از مشايخ که منصوب شده اند به لقبی مفتخر گشته لهذا آن جناب را به لقب صالح علّيشاه ملقب گردانيدم و قد وقع به تاريخ يازدهم ربيع الثاني هزار و سيصد و بيست و نه. علی.

مهر مبارک حبّ علی جنة

فرمان مجدد آقای حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه از طرف آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه:

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو الهادی الی سواء الصراط

بر فقرا راه و طالبین با انتباه و مخصوصین آگاه پوشیده نماند که چون فرزندی جناب مستطاب هدایت مآب حجی شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه بعد از رحلت این ضعیف در حیوة خود مطاع کَلّ و مظهر تام خواهند بود و امر ولایت و خلافت کلیه در این صورت در رحلت من منتقل به آن جناب خواهد بود و متمرّد از ایشان از فقر خارج لهذا در حیوة من نیز از این تاریخ به بعد فقرا حتّی مأذونین و صاحبان مناصب هدایت آن جناب را بر خود مقّم دانند و شمرند و در نبودن من ایشان را به حکم این ضعیف شمارند. این چند کلمه بر سبیل سند و ارشاد نامه برای حال و بعد مرقوم شده به تاریخ رمضان هزار و سیصد و سی. حرّره علی. مهر مبارک حبّ علیّ جنّة

و نیز در حاشیه فرمان حضرت آقای سلطان‌علیشاه که از طرف حضرت آقای سعادت‌علیشاه صدور یافته عبارت زیر را جناب آقای نورعلیشاه جهت آقای صالح‌علیشاه مرقوم فرموده‌اند:

بسم الله الرحمن الرحيم

واضح باشد که تمام آنچه راجع به این فقیر است بعد از من راجع است به نور چشم معظمّ حجی شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه موافق

فرمان علی حدّه که نوشته‌ام. حرّره علی.

مهر مبارک حبّ علیّ جنّه

حضرتشان در سال ۱۳۳۷ هجری پس از رحلت پدر بزرگوار در سنّ بیست و نه سالگی بر کرسی ارشاد جلوس فرمودند و قریب به پنجاه سال تمام به برافروختن مشعل عرفان و اشتعال خرمن هستی سوخته‌دلان اشتغال ورزیدند و سرانجام در سال ۱۳۸۶ قمری، مطابق با شش مرداد ماه ۱۳۴۵ شمسی به سرای باقی رو نمودند و عالمی را در فراق خویش مصیبت‌زده ساختند. پیکر پاک ایشان در مزار سلطانی در جوار مرقد جدّ امجدشان حضرت سلطان‌علیشاه در بیدخت به خاک سپرده شد و محل یاد شده که شامل قبه و بارگاه و برج ساعت و مشتمل بر چند صحن و مُشرف به شهر گناباد است قبله عاشقان جهان می‌باشد. اثر مکتوب حضرتشان کتاب مستطاب پند صالح است که در عین اختصار و کوتاهی دستورالعمل جامع و کافی و شافی رونندگان طریقت بلکه عموم مسلمین است.^۱

حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه

جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده در بیست و هشتم ذیحجه سال ۱۳۳۲ هجری قمری مطابق بیست و پنجم آبان‌ماه ۱۲۹۳ هجری شمسی ازکتم غیب، خیمه در عالم ملک زده و پس از اتمام تحصیلات صوری از قبیل علوم دینی و فراغت از اخذ دانشنامه‌های علمی و کسب درجه اجتهاد

۱. شرح احوال و آثار جناب آقای صالح‌علیشاه به تفصیل در کتاب یادنامه صالح - که به مناسبت یکصدمین سال میلاد ایشان توسط کتابخانه صالح تدوین گردید - مندرج می‌باشد.

از دست عظام مجتهدان عصر خویش، اسفار اربعه باطنیه و اطوار سبعة قلبیه را تحت ارشاد مرتبی کامل حضرت آقای صالح‌علیشاه به اتمام رساند.

جنابش ابتدا از جانب پدر بزرگوار در پانزدهم شعبان ۱۳۶۹ قمری مجاز در اقامه نماز جماعت و سپس در یازده ذی‌قعدة ۱۳۶۹ قمری با لقب طریقتی "رضاعلی" مجاز در ارشاد و دستگیری طالبان گردید. سپس در سال ۱۳۷۹ هجری قمری از ید مبارک جناب صالح‌علیشاه فرمان صریح ارشاد و حکم جانشینی را دریافت نموده و از سوی حضرتشان بنا به الهام ربّانی ملقب به لقب فقری "رضاعلیشاه" گردیدند.

متن فرمان جانشینی ایشان بدین شرح می‌باشد:

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم و هو الموفق والمعین

بر ضمایر راهروان راه هدی پوشیده نخواهد بود که لطف الهی در هر زمان شامل حال بندگان بوده و حجت بر خلق تمام و راه بندگی و وصول مفتوح فرموده و برای هدایت و شفاعت، انبیاء و اولیاء را که دل صافی داشته وسیله نجات و هادی و شفیع قرار داده مأمور دعوت نموده. و چون بدن جسمانی در معرض فناء است برای عدم انقطاع رشته یداً بید و صدرأ بصدر هر سابق به لاحق سپرده و از آدم تا خاتم(ص) و از خاتم در اوصیاء او جاری بوده است و در زمان غیبت امام علیه‌السلام نیز مجازین روایت و درایت در امور شریعت و طریقت به هدایت خلق مشغول بوده و در این زمان که رشته فقر در سلسله علیّه علویّه رضویّه نعمت‌اللّٰهیه به این فقیر محمّد حسن

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ تَوَكَّلْنَا

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بر صفا و راه روانه هر رسیده کوی بدورد که لطف الهی در میان دل
و حکمت و جلالت تمام راه وصول مفتوح فرموده و برابر هدایت و نجات انبیا و ائمه
که در اصداف دانه و سلیکات و کما در نفع در آورده ما مودعوت نموده
و حیرت من حسنا در معرفت آثار اعمده لفظ احسنه هر ابید و صدقه لطف
هر سالی با حق سپرده و از ادا تمام ما تمام در اوصاف او عارفان
و در زمان غیبت امام علیه السلام نیز مجازین و ایت و در ایت در اوست
و طریقت هدایت صفت منقول لطف و در ابرام که در نشانه فقر در سلسله علمیه
عنه اللهم این فقره من صا کعلینا ه عفره انه فقیر کردید ما طواع عموم
طریق و حوسه آن که کفایت میریم که در بسته و بسته که امر این دو هدایت
سیرا فقره و گذارت فقره مذکورم و در چشم فقره قره عین فقره و در
صاح سلطانین بنده رضا علی شاه ایامه و سیر از سیران صبر و عجز
که در همه منصف طاعت نایه عموم فقرا که بدید پرور کنند طالبان راه
ما و مانند ورود و قبول و وارد و قبول فقره نمازند تا این

و اما الامور

فرمان جانشینی حضرت آقای رضا علی شاه از طرف حضرت آقای صالح علی شاه

صالح‌علیشاه غفره‌الله منتهی‌گردیده به اطلاع عموم برادران طریق و جویندگان راه تحقیق می‌رسانم که دانسته باشند که امر ارشاد و هدایت عباد پس از فقیر واکذار است به فرزند مکرم و نور چشم محترم قره‌عین‌الفقراء و زین‌العرفاء حاج سلطان‌حسین تابنده رضاعلی‌شاه اید‌الله و پس از رسیدن اجل موعود مشایخ تجدید عهد نموده اطاعت نمایند، عموم فقراء تجدید و پیروی کنند، طالبان راه مراجعه به او نمایند و ردّ و قبول او را ردّ و قبول فقیر شمارند. به تاریخ ذی‌قعد ۱۳۷۹. و انا اقلّ محمد حسن.

محل مهر مبارک: حسن بن علی

بعد از ارتحال حضرت والد ماجدشان جلیس مسند ارشاد شدند و چتر ولایت را بر سر سالکان و طالبان و عاشقان و محبتان گسترده‌اند. اگرچه برحسب باطنی، خورشید وجود ضیاء گستر ایشان جهانی را به انوار خویش منور و جویندگان سوخته جان را از بطن صحاری ظلمانی به جانب چشمه‌های جوشان حیات جاودانی راهنمایی و هدایت می‌نمود، برحسب ظاهر نیز از ایشان تألیفات بسیاری در دست اهل تحقیق است؛ از جمله رساله علمی ایشان در زمان تحصیل در دانشسرای عالی تحت عنوان فلسفه‌فلسفین رئیس نوافلاطونیان اخیر که با مقدمه مرحوم دکتر رضازاده شفق در سال ۱۳۲۷ شمسی به چاپ رسیده و نیز سه‌گوه تابناک از دریای پرفیض کلام الهی؛ قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی؛ سفرنامه از گناباد به ژنو؛ یادداشتهای سفر به ممالک عربی؛ خاطرات سفر حج و نیز رساله خواب مغناطیسی پیوست رساله تنبیه‌التائمین و بسیاری کتابهای دیگر. اما مهم‌ترین اثر تحقیقی حضرتشان کتاب مستطاب نابغه علم و عرفان

در قرن چهاردهم است که با دقت بسیار در شرح وقایع و سوانح زندگانی حضرت سلطان علیشاه گنابادی قدس سرّه العزیز به رشته تحریر درآمده است.

سرانجام روز چهارشنبه یازدهم ربیع الاوّل سال ۱۴۱۳ قمری برابر با ۱۸ شهریور ۱۳۷۱ شمسی روح مقدّسش ترک قفس خاکی کرده و فی مَقَدِّ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ^۱ استقرار یافت، و پیکر پاکش در مزار عرش کردار سلطانی در جوار پدر بزرگوار و جدّ عالی مقدار به خاک سپرده شد.

حضرت آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه

حضرت آقای محبوب علیشاه در تاریخ سه شنبه هفتم ذی الحجّة الحرام سال ۱۳۶۴ قمری مطابق با بیست و دوم آبان ۱۳۲۴ شمسی در تهران تولّد یافت. تحصیلات ابتدایی ایشان در شهر گناباد - همراه با فراگیری مقدمات علوم دینی و ادبی تحت نظارت پدر عزیز و بزرگوارش - به انجام رسید و پس از استقرار در تهران دوران تحصیلات متوسطه را نیز با اخذ گواهینامه دیپلم متوسطه در رشته ادبی از دبیرستان دارالفنون به پایان برد. در تیر ماه سال ۱۳۴۸ نیز به اخذ درجه لیسانس در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران نائل آمد. پس از تشرّف به فقر در سال ۱۳۴۳ شمسی و سلوک باطنی تحت نظارت مرحوم آقای حاج سیّد هبه الله جذبی "ثابت علی" رضوان الله علیه و تحت توجّهات حضرت آقای رضاعلیشاه به اخذ اجازه امامت جماعت فقرا در بیست و هشتم خرداد ۱۳۶۰ توفیق یافت. چهار سال

۱. سورة قمر، آیه ۵۵: در مقام و منزلتی پسندیده، نزد فرمانروایی توانا.

بعد در رمضان ۱۴۰۵ قمری برابر با بیستم خرداد ۱۳۶۴ شمسی فرمان دستگیری طالبان با لقب "محبوب علی" به عنوان ایشان صادر گردید، و در عید غدیر سال ۱۴۰۶ قمری مطابق با دوم شهریور ۱۳۶۵ شمسی فرمان خلافت و مطاعت کُلّ سلسله نعمت اللّٰهيه به نام ایشان و با لقب فقری "محبوب علیشاه" شرف صدور یافت.

متن فرمان خلافت ایشان به شرح ذیل می باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو الهادي الى الصراط المستقيم والطريق القويم

و اصلی و اسلم علی غایة خلقتہ و اشرف بریتہ خاتم الانبیاء و خیر من عرج به الی السماء الی محل الکرامۃ و الاصفاء سیدنا و نبینا محمد المصطفی (ص) و علی آله و اصحابه ائمة الهدی و مصابیح الدجی و لأ سیمما علی و وصیہ و خلیفته بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و الائمة الاحد عشر من ولده علیهم السلام.

و بعد بر سالکان طریقت حقّه مرتضویّه و فقرای نعمت اللّٰهيه گنابادی و فقهم الله مخفی و پوشیده نماند که فرزند مکرم حاج علی تابنده و فقه الله للسلوک و التقوی و ایده که چند سال است در سلوک قدم زده و مقید به آداب شریعت مطهره و دارای حُسن خلق می باشد و چندی طبق دستور فقیر به مجاهده و مراقبه اشتغال داشته و رضایت فقیر را جلب نموده و مجاز در اقامه جماعت و دستگیری طالبین می باشد، پس از آنکه روح سراپا گناه فقیر سلطان حسین تابنده رضا علیشاه قالب بدن را تهی نموده، ترک دنیا کرد و به وصال دلدار نائل گردید، آن فرزند ارجمند عهده دار خدمات فقرای نعمت اللّٰهيه و رسیدگی به حال سالکان و راهنمایی جویندگان خواهد

بود. امید است آن فرزند در همه حال رضای خدا را در نظر گرفته و بر عجز و انکسار بیفزاید و با عموم نیز به حسن سلوک و تواضع و مهربانی و گذشت رفتار کند و کسانی را هم که با او بدی کنند با گذشت و اغماض از آنها عفو کند، و اگر کسانی در صدد تحقیق و درک حقیقت باشند طبق شریفه: وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ رفتار کرده در صدد رفع شبهه و تشویق آنها باشد. با مشایخ و مأذونین نیز کمال محبت و احترام نموده و هر کدام تجدید عهد نمودند به مأموریت خود مجدّد برقرار کند. با فقراء نیز پدرانۀ بانهایت ملاحظت و مدارا و اغماض باشد. نسبت به فامیل و بستگان با کمال مهربانی و حسن سلوک بوده و بزرگتران را احترام نماید. البته انتظار دارم که فامیل و بستگان صوری نیز در تجدید تعجیل نمایند و کوتاهی نکنند و فقرا هم هر چه زودتر تجدید کنند و کوتاهی نمایند و مخصوصاً بستگان و فامیل که علاقه و اعتقاد ثابت به روش مذهبی خود دارند در تجدید تسریع نمایند و اتحاد و اتفاق را حفظ کنند و اعتلاء لواء فقر را قلباً و ظاهراً طالب باشند. و آن نور چشم را در طریقت به لقب محبوب علیشاه مفتخر نمودم. امیدوارم محبت اولیاء و رضای آنها را در همه حال منظور داشته و به دیگران هم دستور جمع بین احکام شریعت مقدّسه و آداب طریقت علویّه که باید فقرای سلسله ما کاملاً مراقب باشند، بدهد. اودّعکم یا اخوانی و علیکم منی السّلام و اسئلكم الدعاء.

به تاریخ عید غدیر سال ۱۴۰۶ مطابق دوم شهریور ۱۳۶۵

فقیر سلطان حسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه

اقل سلطان حسین، محل مهر مبارک: سلطان حسین تابنده

۱. سورة نحل، آیه ۱۲۵: و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن.

بسم الله الرحمن الرحيم وهو الهادي الى الصراط المستقيم والطريق القويم واصلى وسلم على غايه طلقه واشرف برسته
 قائم اليبا ويزفر من عرج الى السماء الحمد المكرامة والاصطفا سبه ناربينا محمد المصطفى وعلى آله واصحابه ائمة الهدى وصالح
 العجمي ولا يسأل على وصيه وطفيلته بل قصر مولانا اير المؤمن على من اصطاب الائمة الا بعد عشر زوله عليهم السلام
 وبعد بسلكان طرفت حمه زفره قرآن لله الامم الكبارى و فقههم هم فغنى و پوشيه ه غانه كوزنه كرم حاج على بانه و فقا
 لسو كذا لغوى و ايه كوفه سال است در سوكه تم زده و عقيدت با ب شريت ظهوره داراى عن خلق ميا و هدى طبق دستور
 فقير كجا ه در اقيه شغال است و در غايت فقر با هلى نموده و مجاز در فانه جماعت و د شيرك ~~مطالين~~ مطالبين مياسته و در انكه
 روح سرايكه غير سلطانين مياسته و حاصل شاهه قالم بدين را تهى نموده ترك اينا كرده و در حال دلدارى كرايه بان
 ذرته ار حبه نموده داره ماست قرآن لله الامم رسيد الى كمال سلطان در ايمانى جرينه كان خواهد بود . ايه است آن ذرته
 در حال مضارضا را در نظر گرفته و در عجز انسا سزا نه و با عموم نيز بحسن سلوك و در اضع و بهر انى و كند نش رقار كند كسانى
 هم كه با و بر كنه باله نش و اعاظم از انا عفو كند و اگر كسانى در صدد تحقيق و در ك حقيقت مياسته طبق شريف و جاد هم
 بالى من اقرار كرده در صدد وضع شه و تسويق انها مياسته . با مشايخ و ما ذونين نيز كال حجت واقف نموده در كرام
 خيمه عهد نموده با مودت خود نموده بر قرار كند . با قرا نيز پيرانه با نهايت لطافت و در ارا و اعاظم . شيبه
 بنامين و سلطان كمال مهرانى در من سلوك بهر در زكران را اقرار مياسته . البته انتظار دارم كه ~~فان~~ فانه سلطان
 صورى نيز در خيمه بهر مياسته و كرايه كنده و در ايم هر چه زودتر تمهيد كند و كرايه مياسته و خصوصاً سلطان فاشير كه
 علاقه و عقدا ت با بوش نديش خود ارايه در تمهيد كند و اتمام و اتفاق را حفظ كند و اعتلاء الراء اقرار
 قبله و ظاهر مطالب مياسته و آن در چشم را در ظرفيت بقبب محبوب على شاه مختر نوم ايه دارم محبت اولاد
 و در انا را در هم حال منظور داشته و بهر كران هم در مجمع بين احكام شريف نموده و در اوطاف بقت علويه كوايه
 قرآن سلسله ما كماله مراقب مياسته بهر او و عكم يا اخوانى و عليهم منى السلام و سلم الله
 فقير سلطانين مياسته كجا بهر رضا على شاه بنايخ عهده غير سال ۱۴۰۹ مطابق دوم شهر ذر ۱۳۶۰

۱۸


جناب آقای محبوب علیشاه پس از رحلت پدر بزرگوارشان عهده‌دار سرپرستی امور فقرای سلسله نعمت اللّٰهيه شده و بر مسند ارشاد این سلسله علیّه جلوس فرمود. اما از همان ابتدا به احتبا خیر داد که دوران سلطنت باطنیش کوتاه و پروازش به جانب ساحت ملکوت از جهت پیوستن به لقای پدر بزرگوار و ملاقات با کبار ارواح اولیای خدا و معصومین قریب الوقوع خواهد بود.

چند هفته قبل از رحلت نیز شش تلگراف را برای آقایان مشایخ سلسله مرقوم فرموده و در داخل دو پاکت در بسته و مهر شده قرار داده و نزد یکی از معتمدین فقرا به امانت گذارده بودند تا پس از رحلتشان مخابره شود. در این تلگرافها خیر از ترک عالم فانی داده و جانشین خود را حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب علیشاه معرفی کرده و دستور به متابعت از ایشان داده بودند.

سرانجام پس از گذشت چهار سال و اندی در روز پنجشنبه ششم رمضان سال ۱۴۱۷ قمری مطابق با بیست و هفتم دی ماه ۱۳۷۵ شمسی از قید زندان جسمانی فارغ شده و به جانب محبوب حقیقی عروج کرد و داغی التیام‌ناپذیر بر دل محبتان خویش نهاد. فردای آن روز پیکر پاک آن بزرگوار در میان انبوه بیکران ارادتمندان عزادار از تهران تشییع و در مزار سلطانی بیدخت مجاور مقابر مطهر پدر کرام و اجداد عظامش به خاک سپرده شد.

برخی از آثاری که از ایشان برجای مانده عبارتند از: ظهورالعشق الاعلی و عهد الهی که شرح عرفانی واقعه عاشورا می‌باشد. اما مهم‌ترین اثر تألیفی حضرتش کتاب خورشید تابنده در شرح احوال و آثار پدر بزرگوارشان،

حضرت آقای رضاعلیشاه، می‌باشد.

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب‌علیشاه

جنابش سومین فرزند حضرت آقای صالح‌علیشاه و در تاریخ بیست و یکم مهرماه ۱۳۰۶ شمسی برابر با هفدهم ربیع‌الثانی ۱۳۴۶ قمری مصادف با روز تولد جدشان، جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه، در بیدخت گناباد متولد شدند. ابتدا تحت تعلیم و مراقبت والد ارجمندشان، در همان موطن خویش مقدمات علوم اسلامی را فراگرفتند و هم‌چنین هیأت قدیم و نجوم را نزد ایشان آموختند. پس از آمدن به تهران از دبیرستان علمیه با رتبه اول به دریافت دانشنامه دیپلم ادبی نائل و سال بعد از همان دبیرستان دیپلم رشته طبیعی را نیز گرفتند. در سال ۱۳۲۷ شمسی در رشته حقوق قضایی موفق به دریافت درجه لیسانس از دانشگاه تهران شدند و هم‌زمان به مطالعه و تحقیق در معارف اسلامی خصوصاً فقه و اصول نزد اساتید فن بالاخص برادر دانشمندشان حضرت آقای رضاعلیشاه پرداخته و در کلاسهای درس مرحوم استاد محمود شهابی، استاد سید محمد مشکوة و مرحوم شیخ محمد سنگلجی شرکت کردند. سپس در سال ۱۳۳۶ شمسی درجه دکترای حقوق را از دانشگاه پاریس اخذ نمودند.^۱ ضمن اینکه در رشته زبان فرانسه نیز مشغول به تحصیل بودند و دیپلم آن را نیز دریافت کردند.

در ایام اقامت در فرانسه با اسلام‌شناس شهیر فرانسوی، هانری کربن،

۱. پایان‌نامه دکترای ایشان تحت عنوان "مبتنی بودن جرم و مجازات بر قانون و مسأله لوایح قانونی در ایران" به راهنمایی پروفیسور استفانی (stephani) ریاست مؤسسه جرم‌شناسی دانشکده حقوق پاریس بود.

در تماس بودند و حتّی به اصرار وی رساله‌ای به زبان فرانسه با موضوع "شرح مکتب و طریقه حاج ملا سلطان محمد گنابادی و یک قرن مکتب او" در انستیتو تحقیقات عالیّه زیر نظر وی گرفته و به ثبت رسانیدند و یادداشتهای تحقیق را فراهم کردند ولی به انجام نرسید.

جناب آقای دکتر تابنده پس از بازگشت به ایران در مشاغل مختلف قضایی و تدریس در دانشکده‌های حقوق مشغول بودند تا اینکه در شهریور ۱۳۴۷ شمسی با بورس دولت فرانسه جهت مطالعات حقوقی - قضایی به پاریس عزیمت فرموده و در مؤسسه بین‌المللی مدیریت (I.I.A.P) مشغول به تحصیل و تحقیق گردیدند و موفق به اخذ دیپلم مدیریت قضایی از مؤسسه مزبور شدند.

ایشان صاحب تألیفات و مقالات عدیده‌ای در زمینه عرفان و تصوّف و مسائل فقهی، حقوقی و اجتماعی می‌باشند که بعضاً در نشریات و مجلات معتبر علمی به چاپ رسیده است^۱ و افزون بر این مقالات، ترجمه‌هایی است که از زبان فرانسه نموده و عمدتاً منتشر شده است.^۲

حضرت آقای دکتر تابنده در کنار تحصیل و تحقیق در علوم دینی و دانشگاهی، در سال ۱۳۳۱ شمسی نزد حضرت آقای صالح‌علیشاه قدم به وادی سلوک الی‌الله و فقر محمّدی (ص) نهادند. و پس از رحلت والد بزرگوارشان، سمت مشاورت اخوی معظّم، حضرت آقای رضاعلیشاه، و برادرزاده مکرمشان، حضرت آقای محبوب‌علیشاه، را یافتند و تحت

۱. برخی مقالات ایشان در سال ۱۳۷۸ شمسی تحت عنوان مجموعه مقالات فقهی و اجتماعی توسط انتشارات حقیقت منتشر گردید.

۲. از جمله این ترجمه‌ها کتابهای بحران دموکراسی، تألیف روزّه لا کومپ و جامعه‌شناسی یک انقلاب (سال پنجم انقلاب الجزایر)، تألیف فرانتس فانون می‌باشد.

توجهات باطنی آن بزرگواران با قدم صدق و ارادت طی طریق نمودند. تا اینکه در همان روز استقرار حضرت آقای "محبوب علیشاه" بر سریر ارشاد و هدایت سالکان الی الله یعنی یازدهم ربیع الاول ۱۴۱۳ قمری برابر با هجده شهریور ۱۳۷۱ شمسی به دریافت فرمان اجازه اقامه نماز جماعت از آن بزرگوار مفتخر گردیدند و سپس در نهم ربیع الثانی همان سال برابر با پانزدهم مهرماه ۱۳۷۱ شمسی مصادف با سالگرد رحلت حضرت آقای صالح علیشاه فرمان اجازه دستگیری و تلقین ذکر و فکر با لقب "مجدوب علی" برای ایشان صادر گردید. سرانجام بنا به الهام ربّانی، حضرت آقای محبوب علیشاه در تاریخ سه شنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۱۳ قمری مصادف با ۲۸ مهرماه ۱۳۷۱ شمسی برابر با چهلمین روز رحلت حضرت آقای رضا علیشاه، فرمان وصایت معنوی و قطبیت سلسله علیّه نعمت اللّٰهيه را جهت عمّ معظمشان، جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده با لقب طریقتی "مجدوب علیشاه" مرقوم فرمودند.

متن فرمان به شرح ذیل می باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو الهادی الی الدین القویم والصرّاط المستقیم

الحمد لله الجاعل فی الارض خلیفه ثم الصلوة والسلام علی خیر خلقه و حبیبه

محمد بن عبدالله (ص) و علی خلفائه و اوصیائه (ع) الی قیام یوم الدین.

و بعد به اطلاع عموم برادران ایمانی و طالبان راه و فقههم الله

می رساند که در این ایام، در زمان غیبت که امر هدایت به سوی دین

مبین و دستگیری طالبین در طریقه حقه رضویّه نعمت اللّٰهيه

سلطان علیشاهی یدآبید و نفساً بنفس به این فقیر الی الله حاج علی

تابنده محبوب علیشاه غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه رسیده و از طرف مولانا الاعظم والد جسمانی و روحانی حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه طاب ثراه برحسب وصایت و نصّ مأمور به خدمت فقرا و هدایت بندگان خدا شده‌ام و چون این رشته و ریسمان محکم الهی قطع نشدنی و الی یوم القیامه بلاانقطاع است پس از فقیر امر ارشاد و هدایت سالکان و راهنمایی طالبان محوّل است به عموی مکرم جناب حاج دکتر نورعلی تابنده که مدّتی است در سلوک الی الله مجاهده کرده، مراتب فقر و فنا را پیموده و رضایت جدّ بزرگوار حضرت آقای صالح علیشاه و پدر عالی‌مقدار جناب آقای رضاعلیشاه قدس الله سرهما العزیز را جلب کرده، صدر صافی و قلب وافی یافته است. و آن بزرگوار ائده‌الله را در طریقت به لقب "مجدوب علیشاه" مفتخر نمودم و چون به اشاره الهیه بود در این امر تأخیر را جایز ندانستم و فقیر هنگامی که از قید و زحمت تن جسمانی رهایی یافته و جان به جانان تسلیم کردم، مشایخ تجدید عهد نموده، اطاعت نمایند. فقراء نیز تجدید عهد کرده تأخیر را جایز ندانسته، پیروی نمایند و در همه امور رضای ایشان را رضای فقیر دانند.

والسلام علی من اتبع الهدی واجتنب الغی والردي. به تاریخ سه‌شنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۱۳، برابر ۲۸ مهرماه ۱۳۷۱، مصادف با چهلمین روز رحلت مولانا المعظم حضرت آقای رضاعلیشاه.
فقیر حاج علی تابنده محبوب علیشاه
محل مهر و امضاء شریف: علی تابنده

پس از رحلت حضرت آقای محبوب علیشاه، حضرت آقای

مجدوب‌علیشاه بنا بر نصّ صریح، مقام قطبیت سلسله را عهده‌دار شدند. امروزه ساقی میخانه ولایت و مستی‌بخش پیمانۀ هدایت و واسطه عنایت حق، حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجدوب‌علیشاه هستند که سایه مستدام خویش را بر سراسر ارکان سلسله نعمت اللّٰهيه گسترده و متعطّشان زلال ناب عرفان اسلام محمّدی را از فیض سحاب کرم و کرامت خویش سیراب و شاداب می‌فرمایند.

باز باش ای باب بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب^۱

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷۸.